

۱- منافع الطالبین از عبدالکریم ۱-۲۶

۲- رساله سوال و جواب شاه عبدالعزیز

مرتبه نعیم الدین ۴۱-۲۷

۳- کلمات التحقیق از عبدالکریم ۹۶-۴۲

۴- قاید الطالبین از میان شیخ امیر علی ۹۶-۱۱۴

1153

SECRET

در این کتاب و در این کتابخانه

سید نجم الدین

٢٠٠٠

5-6-63

100

2.

بسم الله الحمد للرحمن

يا قهرمان ذالبطش الشديدي وانت الذي
لا يطاق انتقامه يا قاهر افعهم وافع
من قهرهم وانت اسهل حق من حق

بسم الله الرحمن الرحيم

یا حسن یقین ریزنی در زده اشکستیزی تب

که یگر بیزی خشن آمد خشن آمد در کوی

در اسرار مهر به بخواد و در کور لب به مرید خواند

سایه تو را لب دفع نورد

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثناء پس سبقت بر آن معبود بر آنست که مثل او هیچ
 شیء آفریدی نه درود و سلام بر آن رسولی را بویست که همچو او در صفات
 حمیده و فضائل پسندیده هیچ معبودی نه و بر او و اصحاب او که مردان
 ز ادب و محبت این آرد و سخته دیگری هیچ کودی نه اما بعد از آنکه
 البت محقق در بیان اذکار و افعال اعمال و عبادت که باید در هر روز
 کانت احرار و عبد الکرم عقیقه الله علیه را از بزرگان رسیده برای عبادت
 که طایفان ایدین اند در اختیار آورده و بمنافع الطالبین موسوم گردانیده
 و باینه التوفیق و الاستعانة به بعد از آنکه من مسحاه و تقلا ادمی را برای
 هر روز و بارزی و لهو و لعب نیافرید بلکه بر آن طاعت و عبادت و محبت
 و توبه و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع
 و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع
 که در امتیان احکام از عظیم اجتناب از نوا مر و آه تیار کردن راه و تضرع

که موصوفی الی الله بنظر بر خیزد واجب و از این می باشد و از او نام و نام
 صدرا کنیم و بعضی در عدالت و کذب و حیثیت و رعایت جوهر مسلمانان
 و دیگر از فضایل نالایند و به در اینست و هر نیز کند که جمیع مسلمانان را فصول
 و راه خدا را رسم قاتل و نه هر بلای است و اختیار فضایل نالایند و محوده
 چون دوست و محبت و عدل و دیانت و تقوی و کان غیر و غیر از افعال
 پسندید که بهمانی فصولی خدا و در کمال است مسلم و در او می تواند
 صبح و شام بلکه علی الدوام اگر میسر آید از دست نهد و فغان گویند که بیخ را غایب کردند
 و دوست او فغان در در دل او بر سر باب و در میان حال بیخ
 بدانکه بیخ در لغت معنی غمناک است ان بیخ با در موصوفی است و
 و اما کجاست است اگر بیخ با در موصوفی اعتبار کرده شود که معنی آن در لغت
 معهود باشد و محال غناوت و بهر بعد از اخبار آن از بیخ و بیخ فوقانیه محبت
 محال که با وحدت است معنی آن فروختن باشد در اصطلاح بر قول در اسلام محرم
 از کفر و قول در ایمان خود را فروختن است بکلی و اندر زبان دیگری گفتن
 محال و از خود بر سر و ارادت خود بر آمدن است تمامی نهاد جمهوریت بخ
 را اتفاق است بر آنکه در بیخ است بر سر دیگر در بیخ حکم بیخ خود بخ
 باشد در بیخ خیال و محبت ارادت را موقوف بر بیخ است و بیخ
 را تصور برین کرده اند و بیخ ظاهر است که کمال اندر کمال اراده است
 و برید خود است نه بهر او و برید و بیخ او و برید بر بیخ است که
 بر او و بر او از او تا این فانی گشته باشد قال تبصرون المید مع

و بیخ

من عیاد اوردن به باراده شیخ و نیز نذر اند در زمان معراج حاصل الموعود
 اصحاب را شرف است بیعت میارند بر چند قسم بعد کرد و همی بیعت بر چهار
 وجه و دیگری بر ناست ارکان اسلام و کافیه بر شتاب و قدر در سوره
 المکار و بعضی بر تک سببه و اختیاب از بدعت و خصوص طاعات
 دیگر اند پس این همه بیعتها موقتند تا الله بیعتی نوریه از مواضی که
 این اختیاب از بدعت و خصوص بر طاعات است باقی مانده اینطریق
 صوفیه و ثانیه خود است السرار هم زنده در استند و اختلاف کرده اند
 این بیعت است یا واجب بعضی گفته اند نیست است یا واجب
 بعضی برای بر شایسته تارک آن وارد نیست و نه کسی از اجماع بر آن
 آن انکار نموده و بعضی بوجوب آن قایل شده اند بدلیل آیه تالیها للذی
 امنوا لقولهم و ایضوا الیه الی سید لکم و الله اعلم و نیز اختلاف است
 که مکرر بیعت و تعدد و شح بایز است یا نه کج محرابی غیر
 میفرماند چنانکه نمی باشد و جوری الم در میان دو معبود و متکلف در میان
 دو معبود زن در میان دو شوهر چنانی نمی باشد مرید در میان دو شیخ
 نمیتواند باشد مرید بیعت و هرگاه هر یک مرید صحت با نرسد
 پس بیعت است او را صحت خروج الم و اندر مرید میفرماند ای
 کانه سیر جو نیز نمی نمایند و تعلیم طریقت را در نزدی نامند
 چنانچه در نزد و رعایت است از این بهرین را در حق او بگوید نمی دارند بهر

از کجای چهل و نارسای ایشان نیست فهمیدارند که مایه پیرتولم و
پیر صحت مانیز پیر کوفه اند و خود پیر و زود نموده اند بلکه در حال جوانی
پیر اول آنکه طایفه باشد خود را در جای دیگر بنشیند آنکار سپردن و بیست
که بیانی اختیار کند مقرر می آید و ششصد و بیست و یک در باب خود فرموده اند بلکه در
از بعضی از علما و نجاران فتوی درست فرموده اند از آنکه اگر از پیری ضرر باشد
از اوست کوفه از دیگران خفته از اوست نگیرد و اگر گیرد ضرر کمتر است
از سعادتمندی آید که پیر دیگر اصلاً نگیرد بلکه دوست که خفته از اوست از
دیگری گیرد و تعلیم و تربیت از دیگران و صحت با ثبات دارد و از این است
دولت از یکی تمیز شود به نفع است و قاضی است از تعلیم و تربیت از
آنچه منقول در استفاده نماید اینست که علم و وسایل از اوست در دلو
به کتاب قول الجلیل می نویسند که تا از بیعت از رسول صلی الله علیه و آله
است و همچنان از صورتی لیکن از دست پیر پیران باشد بیعت ظهور
از آن شخص که با او بیعت کرده است پس هیچ یک نیست و نتیجه
آن شخص عین منقطع از آن شخص شود و لیکن باید عذر
بیعت من پس تلاطم است و از آن می شود و گفت و میگوید
فلسف از محمدان و اولاد عالم جاهل اند و نگردد بیعت از هیچ
خود و محمد از آن بیعت با او نیست از رسول الله
عالم و همچنان مثل صورتی که خفته از اوست از آن شخص

مناجحه کرد و شیخ از سبب ظهورش متنی که موجب سر باشد غوره است پس چ
یک شیت یا که نه شیخ که با او صحبت کرد و آن شخص وفات یافت و مرید را از
بیم فایده دینی حاصل شده یا غیبت منقطه زده داد که امید ملاقات از شیخ
با جمله منقطع شد و در غیبت هم لا باس است اما بنده عزرا گریست از حرکت
خلاف شیخ صدور یافت من را بازی در سخنی است عباد و بالله است
مزیل حرکت است که از انکاس متبرکه شیخ خودی باید عدل بود هم از
او بر میگردید بلکه خیر الدنيا والاخره میگردد اللهم احفظنا من سوء العسنا
و من سمات اعمال ناو باید درنت که شیخ است که در دست او
صفوات باشد اول انکه قندی از علم تفسیر و حدیث رفقه آگاه باشد بر
از اصول و کلام و ضربات رفقه وقف نماید دوم انکه محبت از
کلیه و غیره بر صفایر باشد سیرم انکه تارک دنیا و رغب باشد
و صریح بر طاعات و عبادت حق باشد و اکثر اوقات با خدا باشد چهارم
انکه امر معروف و نهی منکر را بحد خود از دست ندهد پنجم انکه صحبت شیخ
کرده باشد و از زبان ترمیم یافته باشد و پیایع هم واجب است
باقل و مانع و رغب باشد و در حدیث آمده است که آورده شد حدیث
انحضرت صلی الله علیه و آله برای پیوستن شیخ که در حضرت صا الله و
سر او را و ظاهر کت در حق او ظهور و هیبت نکرد بعضی از صاحبان

یہ بھگت دیکھ کر ہے اور اس روح کو اس کے ہر ذرہ میں

پنجم این جور که کوشش و پندیدن و جستجی هم احضار صورت میبخشد و این
 اول که شرایط است به هم صدق در ظاهر و باطن باز و هم احوال دوازدهم اختیار کلام
 قویید بر غیران اول کار سینه دهم احضار معنی کلام در به بار سبب نفع کردن
 هر موجود هم از مساحت ضمیر عمیق و حقیقی و در خواص ذکر است
 هر که هر صاحب بطهارت هزار بار بگوید انسان سوره بروج را سبب از قوت
 دیگر تو این است نزدیک نواب هزار بار بگوید روح نوح نوح نوح و وقت
 خود بر حسب قدرت خویش دیگر هر که خدا را استوار بار بگوید باطن در کمال
 محفوظ ماند و دیگر هر که بگوید نزد رویت بلال الله تعالی و از جمع
 دیگر هر که خدا را فضل و المرحوم از شهر ندر بار بگوید خدا تعالی بعد از دعا
 خود نگاه دارد از این شهر دیگر هر که بگوید هزار بار حضور دل الله تعالی و در حفظ
 خود دارد از ظلم و اورا مودع و دارند دیگر از ذکر این اسم اعظم اهل عرش و جنت
 و هر که ملک و ملکوت و ملائکه و دیگر هر که بگوید داخل شود در جنت و بعد از
 گفته اند که از ذکر است برسد اسباب جنت ذکر قلب سبب باید که از ذکر این
 هم در کنند و در خارج جمع آن و خیال با شک امر که یکبار است و قد انکه
 اسل این نزدیک آمده است اما در طریق نفسند به اقصای هر ذکر قل
 می کنند و حبس کردن نفس در حالت ذکر و بعضی از صفت از صاحب
 است در بعضی قراط فاما نزد اصحاب قادر روح شیشه و کبر و در و طایفه
 و غیر هم شرط است که حبس نفس نلند و بعضی اصحاب نفس نلند هم شرط

و از این و نیز منکر اول و دوم میسجد عقیده اینست که کتب دیگر مذکور است
 و ذکر را در ایشان ذکر چند انور ظاهر میگردانند گاه نور سپید و گاه سبز و گاه عقیق
 و از هر نور سیاه و این را نور حریت میگویند پس حقیقت حال امری نور
 باید دانست بگر از طرف راست متصل کتف ظاهر شود این نور گاهی است
 دیگر است و اگر غیر متصل باشد این نور شرح است و از طرف چپ ظاهر شود
 این نور محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است و اگر از کتف چپ ظاهر شود اگر متصل
 کتف است و آن نور گاهی است راست و اگر غیر متصل باشد دانند که از
 تلبیس شیطان است و گاهی است اگر صورتی از چپ ظاهر شود هم از تلبیس شیطان
 و نور از بالا باز پس ظاهر شود دانند که از ملائکه محفوظ است و اگر بلند چپ
 ظاهر می شود و در ظاهر و پنهان است اید و بعد رفتن حضور مانند دانند که این هم
 از تلبیس شیطان است و اگر در وقت ظهور حضور شود و بعد رفتن فراق شود
 این متیق بود دانند که از مطلوب است و اگر از بالای سینه یا از بالای کتف
 ظاهر شود دانند که صنایع دل است اما غالب صادق هیچ یکی از این انور در سر
 نیاید و از شرح انکه در لازم است که از کار بر مراقبات مقدم دارد و از
 نزد بعضی از صوفیه مراقبه مقدم است و این نیز درست است از اول اصح اما
 حق اینست که اول باز کار مشغول شود بعد از آن مراقبات و در تعلیم از کار مهم
 تفاوت است بگر از شرح بر بنیامین بنید او را تعلیم نفع داشت است
 و از آنرا که اندک کار در کتف سول محبوب دارد و هم جلالت فرماید
 در وی خلقی دل یا وقت در طبع احساس می نمایند بجهو فرامه و دیگر را
 رعایت سر رابط این نیست نیز لازم است که مراقبات

این

بزرگ و ذاتی و صفات و مدونه و نسبت فوق و تحت و غیره
را کل نفس بزرگ و شرف و ابرار از بزرگ و در سطح صفت شریف
و مراد از ذات و وجود مطلق سبحانه و تعالی است و مراد
از صفات اینهم که صوره و علم و قدرت و جمیع و غیره در آمده
و کلام و مراد از مد کل لایم است و مراد از آن شدیه از آن است
و مراد از آن که شروع از سر را و هیچ چوب و اتصال کلام از آنکه
راست و ایضا الفیه را است کرده بقوت زدن بر نقای دل
بکم اللهم و این مراد از فوق است چون این سر را حاصل از شیخ
مبتدی در امید باید که در قوت شکست و در بر و تمیز از آن که
طوری بدست است زیرا که قبل از آن است الذا در وقت ذکر نفس جایست
و چشمها به بند و بند و دستها بر سر مخزن بگذارد و بتوابع آن ده
در و در وقت را راست دارد و کلام لا اله الا الله و یوموت پر کش و
در از کند تا بر نندایوی و خوش راست پس بگوید لا اله الا الله را
بقوت و شدت بر دل که طرف ایستای حب است بزند و غنچه فکر را
خاطر بگذارد که نیست مگر وجود حق و قید بر ذکر نفس تا کند از سر
بگوید ادای خود ذکر نفس را تا میگوید لا اله الا الله و اولی غایب
و در اوایل مبتدی را لا معبود الا الله میفرماید و متوسط را لا معبود الا الله

بگوید

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله و سلم
 و علی و آله و سلم و علی و آله و سلم و علی و آله و سلم
 غیر مفروض است و آنست که در این طریق چهار ضرب میکنند اول
 یکضرب و اوالت که لفظ الله را باند و مد فی آخر و بقوت بر دل ضرب
 کنند و بیستم است و اوالت که بر نشیند مثل قلب نماز و ضرب
 لفظ الله چهار بر زانوی راست و یکبار بر دل و بیانی خود مکرر کنند
 فصل و بیستم سه ضربی است و اوالت که بر نشیند مربع کسری
 که در سه ذات را یکبار بر زانوی راست و بار دیگر بر زانوی چپ
 و مربع بیستم بر دل این ضرب اضرب بدت بقوت و بجز باشد و
 چهارم چهار ضربی است و اوالت که بر نشیند مربع کسری ضرب کنند
 یکبار بر زانوی راست و یکبار بر زانوی چپ و یکبار بر دل و یکبار
 دیگر بر نشیند خود یکضرب چهارم است و اجهر از بر سه باشد و در کل طریقه
 لا اله الا الله وای یکضرب و ضربی سه ضربی و چهار ضربی نمایند است و یکضرب
 باید که بعد نفی و اثبات اثبات گوید و بعد اثبات اسم ذات و کلم الله
 لا اله الا الله بیا گوید و بیانی الله را از مجموع لا اله الا الله بیانی طور است
 که در این طریقه با وضاحت را از زانوی رسید است و صفات است
 که اول فایده بود و صفات فایده قادر بر دست بر بند و بعد از آن
 در روز

وید و هر چه که خوانده شود بخواند اقل آن یزده بار بعد از آن لا اله الا هو
بستان احوال دل است بکنیز و زیر پستان است که محل روح است
برساند و از روح الدالیه کشید و بر دل زنده بود محمد رسول الله که در پاپ
بجه این است باید که پس کلمه طیب را دو صد بار فقط عجم بنظرین بگوید
و لفظ محمد رسول الله بعد از آن سه بار بخواند و بقیه خواند و هم خواند بعد از آن
بعد از آن کلمه طیب را سه بار بطور سابق بگوید پس الدالیه را فقط چهار صد مرتبه
بگوید و لفظ محمد رسول الله را بطور یک نوشته از مخطوط در دو قفسه را سه بار
کلمه طیب را بطور سابق بگوید و بعد از آن لفظ الله را فقط سه صد بار بگوید
همین پنج که مذکور شد باز دلاله الدالیه محمد رسول الله را بطور سابق سه
بار تکرار کند و اگر فریاد کند که در طریق قادریم محمول است بعد از آن
صد بار لفظ ال که مختصر الدالیه است بگوید بعد از آن کلمه طیب را سه بار
باین تکرار کند بعد از آن صد بار لفظ ال فقط که مختصر الدالیه است بگوید
بعد از آن کلمه طیب را سه بار بطور سابق بگوید و بعد از آن یک صد بار لفظ
ه ه که آخر هر سه کلمه طیب است یا بنظرین بگوید که یا
ای ال را از دلاله که مفعول است از باقی بگوید و تا ثانیه را که از لایحه
الدالیه مفعول است از دماغ بگوید و تا ثانیه را که از لفظ محمد رسول الله
است از دل بگوید و بعد از آن کلمه طیب را بطور سابق سه بار بگوید مثل

ستمه باید این در سینه کنی نیز گوید و آن عبارت از سینه است
 است یازده صفت امهات یمنه علیم و سمیع و بصیر و طریق است
 که نیز از او را از زبر ناف قوت بر کشد و تا دم بسوی سینه بکشد و بصیر
 و آنست و در آن الیه بگوید باز ماوی سیح بگوید یا تعالی بصیرت باز از او بگوید
 یا با وی بصیر بگوید یا تعالی بصیرت باز از او بگوید و ماوی علیم بگوید یا تعالی
 بصیرت باز از او بگوید یا تعالی بصیرت باز از او بگوید و این از قول
 نویسنده است سمیع البصیر العلیم و این را عروج ثانی گویند و باید دانست
 که سمیع البصیر العلیم و طریق البصیر العلیم و سمیع البصیر العلیم یک و کلام است
 و نفس را قدر کند در دو کلمه دیگر باز ماویت و تلویح و نتایج و کلمات
 که در ماطرات در باب پیدا اید دیوسوس شیطانی و دفع شود و حکایت غالب است
 و غسل یا پس انفساں سلطان الدار گارش نیز نامند بهیچیک بر قوم بی رحیم
 بر آید و دیگر درون رود خالی از ماویت نباشد و در بر آوردن دم الیه و در درون
 بر درون که ملاطحه کرده باشد فوره کلمه لا اله الا الله برول گذارد و کلمه لا اله الا الله
 با هم در درون کشد برای کشف از روح ضریب میکند از جانب راست بتوجه
 و بجانب چپ قدوس و بسوی آسمان رب العالمین بگوید و در قلوب و الهی
 و برای کشف از روح ضریب کند از آنرا بگذارد پس ضرب کند بر
 بافت یا حی و بطرف چپ یا در هاب بنهایی برار بار بکشد و برای
 شعار مرید و دفع کورگی و برای دوست زنی و قهر و باید که در
 خاسب از اسباب الالهیله برای حاجت بگوید هر بطور که خلیق خود را

این کلمات را در سینه بگوید و در وقت عروج و نزول

صیغی خواجه چهار ضلعی عمل کند همچو یاساقی یا صیغی بارزلق و یا
 مدّال و همچنان انواع اذکار بسیار سبب در این کتاب موقوف
 داشته اما ذکر نزد اعیان حجاب چشمه نظیرین تعلیم میکنند و این
 جهت سبب است تصویر و او را دور است یکی فوقانی که از ذکر هر
 کس ده شود و دوم تحتانی که از ذکر هفت صفت میگرد و در شمار این
 که از ذکر هر کس ده فصل می باید آورد و هفت که در ذکر لاله الله است
 پس باید که ذکر این تسبیح هر یک که در کمال کمال بیرون از
 این خراگشت پای رخت و انگشت که برابر است و در ذکر
 آن دو فایده است یکی نفی خواطر و هم صراحت دل پس شروع کند لاله
 از زیورات و مدّال را ذکر و نفی مالواری کند و باز دوم جدید گفته
 لاله الله در دل غریب نماید کند و برای کشف قبور و از این بیرون
 است چون در مفرد داخل شود اول دو رکعت نماز بخواند و در رکعت
 بود فاتحه سوره انافتحی بخواند و بعضی پنج بار قل هو الله احد هم در هر
 دو رکعت بعد فاتحه بخواند پس تسبیح ثانی را در هر رکعت و پشت
 بجانب کعبه سوره ملک بخواند پس تکبیر و تهلیل گوید و باز ده بار سوره
 فاتحه بخواند و نزد بعضی بعد فاتحه باز ده بار صلوات است پس ضرب کند
 و قلبت و قیامک باید که تسبیح بعد از آن منقطع فیض از صاحب عز شود
 که در دل او می رسد اما ذکر نزد اعیان حجاب نفی تسبیح یا به طریق است
 که زبان خود را بکلام می گویند و در هر صبح می کند و شروع باید که لاله

این تسبیح را در هر روز ده بار بخواند و در هر رکعت ده بار
 و در هر روز ده بار بخواند و در هر رکعت ده بار

از زبان و دیگر از آنجا نیست و مانع بعد از آن میل و بعد حکم الهی
بجاست کتف یعنی در ضرب کند الله را بر طرف و سار بجایست
از ضرب و در آنجا ظاهر شود و پس صورت یعنی کرات
خود را نیست و نمی کند ذهن را ثابت نماید و زبان دل بگوید
ای ای انت مظلوم و در حالت مظلونی و باید که بر سار است
یعنی این لغی و اثبات محسوس شود و زبان قلب محسوس شود
و یکدیگر برسانند چون عدد متجی و در شود و ایشان متوجه شود
و محسوس و محسوس روی شمایید پس این که در در شرط خطا کرده
والله این که گمانت افروخته است و اثبات است که منتفی کرد و نمی
صفت با اثبات و تعلیم ذکر اسم ذات از این مکان میفرماید
و این را لطیف نسبت می نامند لطیف اول قلبی است که آن را
پسین حقیقت صغیری شکل باقیظرفی که زبان بکام میبندد
و نظر حقایق را بر قلب صغیری اندازد و در نظر ظاهری به اندازد
و پس خود را با یکدیگر متوجه قلب نموده از طریق آن اسم ذات را
گویند مظهری که این اسم را خیر از ذات الله و در روح از دست
له در لطیف دوم روحی است محل این زیر لبان است و
نزد این لطیف همچو بنده بعد از صغیر نموده ذکر اسم ذات را بطور لطیف
قلبی گویند و این پس را هم تکرار اکثر اوقات میگوید مانند تکرار
مثل ذکر قلبی حقیقت و لذت حاصل شود و نگاه باشد و آن یک درین
روح لطیف تجلیات بود و بعد از یکبار به تکرار تجلی نور میفرماید

در هر یکی است محل مخصوص از این لایحه وسط این است در میان دو
استان ذکر است از آنرا از اینجا میگوید یکنه مثل سابق لطیفه چهارم
خفته است محل مخصوص از این لطیفه در میان است سیم در آن
حل لطیفه یکی که میباید از لطیفه پنجم اخذ است و مقام این لطیفه قوی است
بطریق مذکور در آن است از این لطیفه میباید از لطیفه ششم نفع است
جای این دماغ است در اینجا هم بطور سابق ذکر کند بعد از آن امر
به شیعی و اثبات میکند چنانکه طریقی آن مضمون تراکیب از کار زیاده
از آن است که بخیر تحریر اسم طالب را بهمان قدر کافی است، بدانکه مراقبه
دل است از طریق یاغی و راه نیاید و بیجاری دل است چیز است تا بدانی غیر
حق قول است یکی در سبب نفس که همیشه در دل و اختیار در دل مدبر میکند
و در دو نقطه بعینه قصدی آید و میرود و سیم نظر که علم باشد و مشکوره و اصل
در علاج این مرض شغل باطن است و آن بر چند اسم است از آن مراقبه
محبت است که سبک زبان گوید از قاضی و در دل معنی آن تصور
نمود که او حاضر است ملائیکه ظهور و چون از باطنی گوید سبک نظر بر
و در و از موجودات بر داند و در باطن تصور کند که او حاضر است
ما و چون از معنی گوید چشم را به بندد و در ملاحظه و هو معلوم اینها کنند
در دل بگذرانند و با ما است دوم مراقبه اسم است با الهیات
صفات باطل را هیچ بجز صوره پس زوی جانب دل مایل نمی شود

[illegible]

و در ظاهر و الباطن پس از همه مراد و معنی که برای تعلق دل بسوی خدا تعالی
 این مراد و مقصد بر این اطمینان و خبر و تمام و مسکو و همه پس بر این
 تن کل علیها فان وین و همه یک در و طلال و الا که در طریقت است که فکر کند
 نفس خود را که غیر دو خاسته شده و هوا او را پر خیزد و اسفل باره باره و باطل باشد
 بعد از این راه که بسیار و صورت او و قصد کند از دنیا بی و مودست و این است
 الموت الذي تعرفون منه فانه حلا قلم و انما تكونون يدك لكم الموت و لو كنتم في مخرج
 مستبده و در سلسله عانیة نقش بندید بنا بر کار برست طریق است اولی نظر و خبر و
 یعنی همچون و به کون بی شبهه به خوف که از اسم مبارک او مفهوم میسر می شود
 عذاب عری و قارس و غیره بحال و فطر نماید و جمیع مدارک و قوی بعد از آن متوجه
 شوند تا بی تکلف در دم آگاهی است و بعد دریم طریق را باطاعت و آن توجیه است
 نسبت که کافی است در این و باقی است و تمام غیبت و بخود بی روی غایب و طریق
 که در آید الله بطریق تفهیم که جامع نفع نفی و اثبات است و مراقبه است و در این
 که از ایدر محموده میگویند ترخیص است که در وحشی است ده دارد و نظر بر او
 نرمه بی دارد درین چنان نظر کند که سیاهی بر وجه غایت نور رسیدی
 چشم ظاهر گردد و جمیع خاطر و خطره بندی پیدا شود این شکل مقام نصیر است
 و در نظر برابر و پای خود و وز و شغل خدو گویند شد و این شغل را مقام
 محمده گویند و حضرات نقش بندید و کلمات از که بنا بر طریقت این
 چون است و اینها این در چشم در دم و نظر بر قدم و قنوت در این و

در این کتاب و الباطن پس از همه مراد و معنی که برای تعلق دل بسوی خدا تعالی
 این مراد و مقصد بر این اطمینان و خبر و تمام و مسکو و همه پس بر این
 تن کل علیها فان وین و همه یک در و طلال و الا که در طریقت است که فکر کند
 نفس خود را که غیر دو خاسته شده و هوا او را پر خیزد و اسفل باره باره و باطل باشد
 بعد از این راه که بسیار و صورت او و قصد کند از دنیا بی و مودست و این است
 الموت الذي تعرفون منه فانه حلا قلم و انما تكونون يدك لكم الموت و لو كنتم في مخرج
 مستبده و در سلسله عانیة نقش بندید بنا بر کار برست طریق است اولی نظر و خبر و
 یعنی همچون و به کون بی شبهه به خوف که از اسم مبارک او مفهوم میسر می شود
 عذاب عری و قارس و غیره بحال و فطر نماید و جمیع مدارک و قوی بعد از آن متوجه
 شوند تا بی تکلف در دم آگاهی است و بعد دریم طریق را باطاعت و آن توجیه است
 نسبت که کافی است در این و باقی است و تمام غیبت و بخود بی روی غایب و طریق
 که در آید الله بطریق تفهیم که جامع نفع نفی و اثبات است و مراقبه است و در این
 که از ایدر محموده میگویند ترخیص است که در وحشی است ده دارد و نظر بر او
 نرمه بی دارد درین چنان نظر کند که سیاهی بر وجه غایت نور رسیدی
 چشم ظاهر گردد و جمیع خاطر و خطره بندی پیدا شود این شکل مقام نصیر است
 و در نظر برابر و پای خود و وز و شغل خدو گویند شد و این شغل را مقام
 محمده گویند و حضرات نقش بندید و کلمات از که بنا بر طریقت این
 چون است و اینها این در چشم در دم و نظر بر قدم و قنوت در این و

در درون پهنش دردم معنی انتقال از نفس منفی می باید که از سر خلقت
 نماند و از سر حضور باشد و نفس که میزند از ماد و حی و جان خالی و عاقل باشد
 نظر در قدم عین سالک در حق و امدن نظر بر نسبت پای او نماید
 نظر او بر آنکه در جانش که می باید بی اختیار خلوت در بخش یعنی خلوت می باید
 که میان خلق باشد ظاهرش و باطنش با خدا باشد تا خلق از احوال او در غف باشد
 و احوال او عبارت میزند و در وطن یعنی سر باید کرد که در طبیعت ضایل اندوز
 صفات مرضیه حیده انتقال فرماید و بنای مغوی این ن برای فاش است که
 میگوید که در دو بار گشت و نگار است و یاد داشت

نکته است و یاد است و یاد کرد عبارت از آنست که تکرار کند و هر چه از او یاد
پایه میبرد و یاد از آنست عبارت است از آنکه در وقت تکرار کوه و هر چه یاد
حق و دین از ذکر ضامن است و یاد از آنست عبارت است از آنکه در وقت
دل خود را آنکه دارد در حضور انبیا باید که یک شب یا دو ساعت باز نهد
از او طاقت آنقدر که میسر شود خاطر خود را بگذارد و از آنکه غیر بیخاطر او نگذارد
یاد از آنست عبارت از آنست که دل خود را با جناب مقدس خاطر در و محرو
از لباس حرف و صوف و عربی و فارسی و محرو از جمیع جهات و بوی آن
راوشیده گویند و طریقی یاد از آنست دیگر آنست که نفس خود را در دیو
کنت و زبان را بکلام حسنه بدل بگوید کلمه طیبه اللهم الله المجد رسول الله
رسالت کثرت بازده تا آنقدر که خود را طاق گوید اینهمه کلمات مذکوره
صفت سید الخالق یعنی بنویسند و بعد از آن اسم ذکر دیگر انداز صفت و اقام
بها و اینها بقیقتند و اینها وقوف زمانی و قوت قلبی و وقوف عددی هستند
اما وقوف زمانی سهوش در دم و در حدیث قد مر بیان و اما وقوف قلبی
معنی آن متوجه شدن بوی جانب حب زیر ستیان است و حکمت درین
وجه مثل حکمت است در مراعات فریاد نزد قادره و وقوف عددی
مما فطنت کردن عدد و طایفه است چنانکه کثرت و سواد ازین اینفرق
چنانکه از امتحان و طایفه دیگر اند سبب اشتقاق بیان آن نکردم
طالبان این قدر کفایت است و الله اعلم
سوم در اعمال

و قد اشتهر له کاتب الحروف و از بزرگان امید است در همین عمر
می از بهر کمال در ابیات و از کار و او نعم که برای شما و افاضی و غیره از حدایت
میرد و در قیام میکنند نفع و شایسته ذات انانیت لیکن قبولیت آنها و عدم
تا از دو وجه عالی نیست اول کثرت و مطلق او سیاحت عالم است و اجابت کننده
و عالم است قبل جلاله بر هر فرد بگذرد و هم ای که از شرایط خواندن آنها و عمل کردن
چون از بزرگان است بقول است ضایع الکل ضلال و ضیق مقال و مصروف قلب و ضیق
و کثرت و در نهایت اوقات صالحه و فایده وقت سحر و غنای الافطار و بعد از نماز و اوقات
و روز و عمره و تصدق و نیتان و بعد از تلاوت قرآن و نیز در نزول باران و دعا در عرض
و دعا و اوقات که بر کتب مرقوم اند و اینها و ختم بر در و در کتب است السیر و صلوات
علوم و سلم و عدم ملال از عدم سرعت اجابت و قد بدو به و استغفار و سرودن دعا
و دعا است کامله و تقدیم فعل خیر نیون صدقه و مانند آن و استقبال و بعد از
قبل و ترک ایضا و تاتقی بیو جه سرخ و بعضی شرایط که بزرگان مرقوم دارند
از عمل و حیوانات جلدی و جالی و ترک زیاده و منتهی چون بیاز و سر و زیاده
و اندک و غیره که تفصل الیهم بعد و در کتب الی ان سطور است از عاقل و اینها و تصور
و اجمع شد و از این سر - قابل اجابت است که بعد از اجماع است علم را بر هر دو
در هر شرط اول بکلام الی و دوم دعا و یکم زبان عربی باشد یا زبان دیگر
که معنی آن علوم بود و میوم اندک بدانند از روی افتقاد که موثر حقیقه است
سمانه تمام و در کتاب - صراط الیه - تقم که در حواله سادات است از حدایت
سلم روایت جابر علی می دانند که این دعا بخواند و در کتب است
از این پس بعضی ضحایم بعد و گفتند که در کار و قیام بود که از حدایت
مصدق

[illegible]

شرب مختلف الوانه فيه شفاء للناس و منزل من القرآن ما هو شفاء
ورقة للمؤمنين هذا در صفت قبول شفا قاصد النبي الذين آمنوا به
بشرائط استد قرات ايت مذکور و کتبات آنها را در
عرض چینی و ساق انرا باب و نون بنون بیمار شده است
در کتب مرسومه را در بدن و جوع عظیم است و از لول اسلام
تا این زمان باقیست فرمود که دست بر موضع الم نه ورسته بار یکبار
بسم الله و بیعت بار یکبار عوذ بقوة الله و قدرته من شر ما جدد و اجد
در جامع ترجمه است که چون کسی را کار سخت پیش آید
فرموده یا حی یا قیوم بر جنتک استغیت میفرمود دعا را به یکی
در بیت اللهم بر جنتک ارجو فلا تکلفنی الی نفس طرفه بینی و
اصلاح الشانی کلمه لا اله الا انت و فرمود دعا را در خون
در شکم ماهی این بود که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین حاج مسلمانا نکوید الله که مستجاب شود فرمود این دعا
صلی الله علیه و سلم برای ادای دین اللهم اکفنی بجلالک عن حرامک
و اغنی بفضلك عن حرامک و آخر دعوانی انی اعوذ بالله و رسوله
این رقیه میگردانند الباقی در کتاب الشفاء است الشانی
مدرسی فی الدوائت و آخرت فی الی العلل و ما و قیله بر اعیان

و اجد

خ

مرید

رسالت سرخ میگوید از دست راست خود بر درج نهد و بخواند
ادعیه الدائم رب لنا و الشف انت انت الشا فی الشفاء و الشفاء
که شفا و دینا درستی و گفت احدث علی امر علمه و سلم و لا
عبادت کند مریض را که در پیش نرسد باشد پس بخورد نزد او و بخند
یا ارحم الراحمین رب العرش العظيم ان یغفر لی ذنوبی عافیت
دهد و ارحم الراحمین از حاضر و میگوید هر مسلمی که دعا کند ملائکه الهی
سجده ای که کنی من الظالمین چهل بار پس بخیر در آن مرد و زن و
او را اجر شهید دهد و اگر شفا یافت جمیع گناهان او بخشد و اگر
بیمار شود و در عذر بخورد اللهم لا تقلنا یحک و لا تهلكنا بعدا
و عاقبتا قبل ذلک و ارحم الراحمین الذی یسبح الله عدد
بحر و ملائکه من جنه و وقتیکم یورای تنه بر خیزد بخوبی اللهم ان
اسرک خیرا و خیر ما فیها و خیر ما ارسلت به و اعودیک من شر ما
فیها و شر ما ارسلت به و ارحم الراحمین اجعلها ریا حاد و لا تجعلها
بی اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذابا و یرکم هلال بیند بخوبی
الله اکبر اللهم اهدنا ما لیمن و الدیمان و السلامه و الدائم
و التوفیق لما تحت و ذریه ربی و خیر الابرار هلال تنید در حق اللهم

انی ارادت من بیشتر از بستر خیمه بقدر و اعوذ بک
 ماست منوود هر که از بادشاه یا از زلفش ببرد بگوید اللهم اکبر الله اکبر
 اللهم عز من عز خلقه جميعا اللهم اعز ما اذاف و اعز ما اعد و با الله الم
 لا اله الا هو اللهم اكبر و ان تشع شعاع نجر الله باذنه من نجره
 فله في دنوره و ارتقار و استواء من الجن و الانس اللهم کن لی
 حار من خرم حل ثمارک و طرب خبارک و لاله بیکرک و باره بوفیک
 بر لبه خواب و یا بیا بد و شمع یا نور تو بیا بد بس بگوید اعوذ بک
 الله التامه من غصه و عقاب و شر عیاده و من هزات الشیاطین
 و محزون و یودید الله بن عمر هم تعلیم میکرد و این کلمات است
 که عاتق می پند از لب او دهر که عاتق نمی می نوشتند امرادرگاه
 از می بست بکردن او و بیکم بیدار میشد و از خواب بیدار میشد
 و می گفت الحمد لله الذی احیا بعد موتی و الله المستور و غیره و در
 که بیدار شود از لب بس بگوید لا اله الا الله و لا شریک له الحمد لله الذی احیا
 بعد موتی و الحمد لله الذی احیا بعد موتی و الحمد لله الذی احیا بعد موتی
 ما الله الا الله اغفر لی و دعا کنز حاجت کرده بود بس اگر و صو کند و زانو
 قبول کرده بود و زانو و منوود هر که در قبل بود در حقیقت را
 در نوبت بس بگوید اللهم انی اعوذ بک

و قیام بیرون بیدار زان بگوید بخیر الله عظمی و سبحی و سبحی و سبحی
 و با آن ساقی رزقی و میسر بود هر که فراموش نماند و وضو بند کند و نماز کند
 بوی آسمان و بگوید اللهم لا اله الا انت و لا شریک لک و لا شریک لک و لا شریک لک
 محمد عبده و رسول الله و بگوید اللهم اجعل منی و اجعل من
 منی من اهل بیت منی اللهم و بگوید اللهم لا اله الا انت و لا شریک لک
 و التوب الیک و میفرمود و قیام طعام بخورد پس بگوید و هرگاه در وضو
 فاتح سور از آن بگوید الحمد للہ الحمد للہ طیباً مبارکاً غیر منکفی و الحمد
 و الامن عن غدر بنی آدم الحمد للہ الی اطنی و سقا فانه باله السلام
 الحمد للہ الی اطنی هذا الطعام و رزقته من غیر حول منی و قوه ^{و قوه}
 میفرمود هر که بیوش لباس و بگوید الحمد للہ الی کذا هذا و رزقته
 من غیر حول منی و لا حوه بخشد سووی کنه ما تقدم او و میفرمود
 هر که حاجت باشد سووی فدا یا سووی یا از او دادم پس وضو بند و
 نیت کند وضو خود را و دو رکعت نماز بخواند بتر شانه را دعا گوید
 و درود را بخواند صلی علی الوصله و سلم بگوید اللهم لا اله الا انت
 و بگوید الحمد للہ الی اطنی و سقا فانه باله السلام

[illegible]

[illegible]

۱۴
۱۷
نار قبل طلوع فجر بخواند در هر رکعت اینه الکبر است و تسبیح بار و یا فودن در غلام
بازده بار و بگوید اللهم سبحانه الله و محمد همد سبحانه الله العظيم و محمد استغفر
صد بار و قول الله و چه کند روزی او را و او را کند دین او را و او را
در نماز چشم و در زلفت نماز می بیند بخواند در هر رکعت کوشه و چهار
بعد از هر تسبیح بار اللهم متعنی بسبح و بعد از اجماعها الوارث
بعد از معرفت می خواند و دعا را بر انگشت زبید می زند و
برای روشنائی چشم و دفعه در دله لا اله الا الله الحی الیه یوم یوم و
برای انگشتان بعد از هر چشمها بخواند و باز گوید اللهم الله و محمد
و بگوید و بجهان کند و باز گوید و غنث الوجهه اللهم انصوم ما رزق
کند برای قضاء حاجت آی حاجت کانت چهار رکعت در غلام
و اول قل اللهم مالک المملک تابعی حساب یا نازده بار و در هر رکعت
یا نازده بار و در هر رکعت یا نازده بار و در رابعه اخل الاصر یا نازده بار و بعد از آن این
و بخواند یا نازده حاجت روا کرد و ان شاء الله تعالی اللهم الرحمن الرحیم لا اله الا الله
انت سبحانک انی من الظالمین حسنا و رفع التوکل ان مسبح الف
وانت ارحم الرحیم و انقض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد یا نازده
شرف الدائمین یا من طاعة حاة للمطیعین یا من راحته ملجأ للضالین
یا من لا یخفی علمه شئ المحتاجین برحمتک یا ارحم الراحمین صلوه الخاصة
در هر رکعت کر زودا بروی بختبار در دو جهان و یکبار در حق و نازده بار و

رسول و بعض الامام رحيم الله تعالى ان سرمان را به عيسى بن ابي
 عند النوم ثم قد على قنطرة شارب فصل على النبي ثلاثا ثم قنطرة الف
 عشرة ثم سورة المدثر على احدى عشرة مرة ثم يصل عليه السلام على
 الوضع المذكور على طائفة الذين مستقبل القبلة و در هر ركعت
 تحت قدمه فانه يرى في مقامه باذن الله تعالى كل ما تود من اهل الجنة
 يكون و هذا من خواص العمدة حبيب كثير من اهل البيت و قد عده عماد
 الفقهاء حبيب مرارا و قد عده كذلك في كل ركعت و في كل ركعة و في كل
 فصل چهار ركعت نماز كند و بخواند در هر ركعت فاتحه بجملة و در اول و در
 حركت پنجمين بار چون از نماز فارغ شود شست بار استغفار بگوید و نماز
 و در خواندن و بعد از آن ده بار بگوید لا اله الا الله و بعد از آن
 الملك و لا اله الا الله و هو على كل شيء قدير حق تعالى او را حفظ دهد و به فراموش
 نغذد و قال سلمان الرازي صلوت هذه الصلوة فحفظت ما سئلت
 برای قضاء حاجت چهار ركعت نماز كند و در اول ركعت فاتحه بخواند
 و بعد از آن اتي كفت من الطالبين فان تجيب الله بحسنه و سرور
 كذلك ينبغي المؤمنين صد بار و دو بار بگوید اني مستجير بالله و انت
 الرحمن الرحيم صد بار و در بيوم افوض امرى الى الله تعالى و صد بار و
 و در هر بار صد بار و في المولى و مع النصير صد بار و بعد از سلام
 و در هر بار صد بار و انظر صد بار حاجت ببرد و در هر ركعت نماز كند
 و در هر ركعت صد بار و انظر صد بار و انظر صد بار و انظر صد بار و انظر صد بار

[illegible]

۱۹
 است بجزیره و سید علی شکرید الکرکجه بر سر پید بقایان اندازد کار قهرمان
 الکرکجه بجزیره و غور در آن روز که منقولست الکرکجه را همی عظیم بود و در پیش او
 بنیز عظام بود و در اب روان اندازد و در هر غلطی روز بر شایخ فرزند ابی اسحاق
 صلیح او در دامن بر نهاده و با او وقت از شستن و از تن عظمی پاکیزه بود و با او الکرکجه
 و قاضی و چهار قل و وقت انداختی و در اب فرو برد و از آن روزی که چنان بود
 ابتدا از روز جمع کند امثالهم الهم الرحمن الرحیم للقول و الدعوه الذی نالهم العی
 الهم فیم بهم الهم الرحمن الرحیم رب الهم الملک الحق المبسوط الحفظة من العیة
 الذی مل الی المولی الجلیل رب انی تسبیح القدر و تسبیح الرحمن با و ذ
 یاسیدی یا معید یا ذی العرش المجید یا فیض المایه یا سکر بوعزت استی

ایام و بختیک الدقیق للانعام و بقدر تک النبی خذرت بر ما عالج
اسکات از بعضی حاجت ان تقول کنتم یسکون و حق محمد و آله
المر و بیته النبی صلی الله علیه و سلم هر که خود به ضباب سید المرسلین
و سلم نماز روزی بنشیند باید که در شب هجوم در رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد
فاتحه یازده بار ایته اکرست و یازده بار سوره اخلاص و بعد سوره بقره و در هر روز
بعضی اللهم صل علی محمد و النبی الامی و ام و سلم به بنید اخذت اکر نصیب
او یازده از هجوم کنند و قد جری بعض الفقهاء هر که یازده رکعت نماز
محمود هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد است و سنجبار و بعد سلام نماز بار
در و نفر صدغ صلی الله علیه و سلم علی النبی الامی به بنید رسول خدا را در خواب
از بر کسی بخیزد سیده هر که سید چهار شنبه و شنبه و جمعه ای در روز
سعد یا در روز شرف یا دیدار یا آب یا خضر است صلی الله علیه و سلم

اللهم صل على محمد بن أبي طالب وعلى آلِهِ وصحبه وسلم
جمل بار يا غياثي عند كل كربته وجميع عند كل دعوة ومعاذ عند كل شدة
و يا عباسي جان شق طمع حيلت كوارث سلم صل على عبدوسم در صورت
سفر امام الطهيرة غوث الاعظم قدس سره فرموده اند شما که در احوال
کارزم سهرت این گروه در این بر شما باید که کعبه مکه مدینه باین طریق
فوت این اصل را که کعبه مکه مکه الفودیه متوجه این فقره لا اله الا الله
باشد و بعد فاتحه این آیه را بگوید یا سهوالم الذي لا اله الا هو عالم الغيب السبحة
هو الرحمن الرحيم پس بپوشند و تشهد بخوانند و سلام دهد بسوی دست راست
ابند سر خود را در سجده یعنی وضع کند کلام سر بسوی کتف راست
تا هفتاد و هفت بار بخواند الهی کبریه عالم شک و بعد تکبیر
در سجده وقت این باین روش بکن است و اگر نتواند در نیم شب بخواند
از او را راست که بحضور جمیع این نماز بگذارد و نیز فرموده اند که ای
مادر این غافل مکتوب از این نماز بسیار از او را در رحمت بسیار و
برکت و فتح بخیر کرده اند و فرموده اند که اگر این سر عبده اهل نکند و بعضی
عالمان و این کشف ملکوت و سر جبروت یافته اند یا رب العالمین
الرحیم اللهم ارزقنی حبک و حب من تحبک و حب عمل یقریبکم الی
حبک اللهم اجعل حبک احب الی من اما و البار و الی الامان
یا محمد من این دعا برای محبت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم و توسل
با او در عروج ماه نسیف جمیع کتب و کتب بخواند و شب دوم و سوم بخواند
کنند بر طریک اولی است یا بر این در روزی یا الله یا علی محمد بن النبی الله
یا و الله و یا ربک و یا رب العالمین و یا رب سباحت در میان است یا رب

[illegible]

و در نمفت یا الاین هفت یار و قل به الله است هفت یا رب
اللهم ارني في منامى كذا وكذا و اجعل لي في امرى فرجا و مخرجا و
ارني في حامي ما استدل به علي العاصية و عونه ليس لي في سبيلها
عقبة يا ربك و الله روزی می کند و آنچه در روزی می کند تا پیش از آن که
در آخر روز او بپوشد در روزی در روزی در یک برهه تا پیش از آن که بپوشد
و در باره سفید بسته در آن حبس او بپوشد و باذن الله قاهر و مفرط
در اینها نیست و الوقت ما فيها و تحلت و ان ثبت لمر بها و حلت
الهيما اشهر اهلها بر این زنیکه و خیر شود باید که سنگ او بپوشد و بر خطم بسته بکشد
و در هر مرتبه که انگشت بکشد یا منامی بگوید و در خانه که شایطین مشکها را انداخته
چهار صبح بر هر پنج لب و پنج بار این ایتم بخواند و هر چهار طرف کند
فن کند اینه زبنت انهم بکيدون کيد الهم برأ السيب رده در
سپ او این ایتم هفت بار بخواند و لغد قننا سلمان الی ثاب
برای دفع جیغ بیمارها و ایتم سیوم بنوب و در کردن عقل نموده
کلان باشد با خود دارد و مجرب است با میلو بنوب و حتم حتم حتم حتم حتم
این سه نمور اند از حروف مقطعات برای جیغ فواید است و تجربه
رسیده تو نیز اول صبح در مدین طایر نموز دوم صبح اول ماه راح
در مدین سیوم صبح در مدین لای مال لای مال لای مال لای مال لای مال لای مال
نموز که هر روز بخواند و دیگر برای بر آمدن حاجات و کفایت بهات
فتح سوره یسین نماید با مطنین که از عروج ماه با اجتناب از استیلا و
که پیش از روزه است چنانکه گفته بود بیاز و عید از کبریا و عظیم

[illegible]

یا عزیز یکصد بار بعد از نماز یا تحویل یکصد بار سوره
قائل احد و این بخواند و تر می خواند بار بر بر انگشت هر دو دست
خاکه کند و بعد از آن بجا آید یکصد بار منبر شوند و دست
بیاورند و در آن وقت الهی سوره نیا بنی بار بعد نماز عصر خوب است
همه وقت صبح این سه این سه مرتبه بخوانند بحسب الهی نصیب از سوره
در حای عشق ناعز چون همه بعد از نماز عصر و نمازات بخواند و روز
یکم بخواند در هر یک یک وقت نماز یکم در شست و شوی حال
همه روزی انزل السکینه تا آخر هر روز هفت بار بخواند و بر سینه بید
مست است ببالد وقت نماز نیکون و آرام بکنید پیدا شود
فیض الشیء السواء اصحاب کعبه نوشته در حین اندازد و بخواند سوره
عز بر زمین انداختن بجانب خضم اندازد و سر خود را مسح کند و بخواند
و در ضرب بهم طریقاً فی البحر لا یخاف در کا و لا تشیء و جعلنا مدین
ایدهم سدا و من خلفهم سدا فاعشیناهم فهم لا یبصرون بروشمنی خانی
ایده و این را سر راست یاد باید داشت این دعا از مرگی بمن رسیده است
در نماز بنیاد بخواند الحمد لله ای اب کاک ایماناً و دنیا و اب کاک قلباً
خاتماً و اب کاک علماً و انفا و اب کاک یقیناً و اب کاک و اب کاک
الحکم و اب کاک العاقبة من کل بلیة و اب کاک غام العاقبة و اب کاک
الحکم و اب کاک العاقبة من کل بلیة و اب کاک خنا عن الناس اللهم صلح الله
محمد اللهم ارحم امته محمد اللهم اعقر امته محمد اللهم سلم امته محمد اللهم ارحم امته
محمد صلح الله علیه و سلم قل اللهم اعقر امه من یاکر المؤمنین المؤمنات و

۵

قیام

[illegible]



19

والمسلمين والمسلمات اللهم اني استاكب بحرمه محمد ورسالة وبعثت الي
 وطلعت وبعثت في عمر وصدقه وحملا وعثمان ورسحا وبنو وعلو
 سماه ورسحا وعلو الحسن وعلو الحسين وعلو علي وعلو
 حاصلا يا فاضل الحاجات اغثنني اغثنني يا غياث
 برحمتك سيد بنو نوح برحمتك برحمتك يا ذا الجلال
 وعلو السموات والارض تار حيا يا طهار ارجع الى مكان
 بحق الى بكرن الصديق في ارضي عورت اين ايه بنوبد وها هو
 ورو حينا الى ايه موسى ان اوصيه تامر سليمان برحمتك
 اين بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح
 بخلقك مايت وبعث بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح
 يك بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح
 بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح
 بسم الله الرحمن الرحيم اسم الله رب السموات والارض الرحمن الرحيم الذي لا يضرع
 اسم الله في الدار والارض والسموات والسموات سمع العله اعلم انك
 الله التامه من غنة وعقاب وشر عباد وكن نهر السموات
 ورحمك وبعث بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح
 بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح
 ان يظف عنكم وبعث بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح
 بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح يا رب بنو نوح

در دوزخ میخیزند و آب دیگر ننوشند و اگر آب کمی شود دیگر آب اندازند از
شروع کنند و مرد با قدرت و قاج کند حق او را فرستد هر چه بخشد
سودا بر صوم اللهم انی اسئلك بالقیامه بک انت الیه الی
الحمد الیه لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد الی
حضرت محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین ان یرزقنا ولدا صالحا طویل
وصالحا عمره سیدنا محمد و الیه اجمعین برای اینکه دختر می زید باشد قبل
از یک تن مدت حمل اوست ماه بر دوست اهور از غولان و کلاب شوند
الیه یعلم ما تحمل کل انشی تا متعال و یا ذکر یا انا بیضا شک بنجله الی
سمما بس نبوی حق مریم و عیسی انما صلیا طویل العمر حق محمد و الیه
برادر و خور و سقوف سقوف حمل رفته سرخ مقدار قد زن بیار و مقدار ماه کم
فی مانند که نگردد و این ایتم بخورند و اجبر و ماصبرک الی بابا و تا محزون
قل یا ایها الکافرون برای در دوزخ نوشته بر آن چوب عالمی ببرد
فورا برآید و القت ما فیها و تخلت و اذنت لربها و حققت
اینها را ایها برای دفع تب و صاحب تب نوشته بند و یا رب
بنوید و غور زن دهد قلنا یا ناکونی بر ذوالسلاما علی ابراهیم و اسماعیل
لینداجعلناهم لاحسنین برای جن که شده یا حقیق یکصد و نوره
بار و این ایتم با بنی اینها آن شب متعال حصه من هر ذل نایات
با او یکصد و نوزده بار بخواند بدو بر حق حکم شده در بار بار دهد
بر خانه کسی که شیاطین شکلیا فرستاده اند بایر که نه قشرب بر قدرت

در کردن صاحب آن بیاورد صفت دیگر برای دفع فی قبل عمر
ابلیس مارک تا لظالمین فوسقه شد و بخورند فی بازمانده اگر تمام
ایده من این کلمه ضمیمه را برود بنویس بشاید هر وقت خواب
راست از آن تا حال من قوه و اندک تا فرخند بسیار محکم شود
منقول بر بعضی است و برادر بیداری که آخر سوره کهف از آن
استوار عملو الهامات تا آخر سوره بخواند هر وقت که خواب بیدار
در محراب است هر که آیته قل من لکلوکم باللیل والنهار من الرحمن
بیم بخواند هر وقت که خواب بیدار شود برای خلاصی که پس اول
در وقت نماز بخواند بعد از آن این دعا را یکبار بار بخواند و دوست بار
ان الله تامل خلاص شود الهی بحق الحی و ارضیه و امیه و بیه و بیه
فتح عینی مما انا فیمن این دعا را هر که هر بار بخواند خلاص شود و این
الله شفیق اعثنی و نا ناصر المظلومین الصلوة بر معون سوره هر
بخواند و بعد از آیت و ما ان الله فتوکل علی الله تایتوکلون سوره
بیا ویزد شفا یابد برای رفتن نزد کسی که از وضو و شستن باشد
چون مقابل اول انگشت مسی دست راست را زیر چنان کند
بسیار و این سوره را در این اول انگشت مسی دست راست را
زندان نهند در بار و در روز اول و سه بار از او بیکبار بر سر
آیت و الله المستعان علی ما یقون بخواند و هر که از این سر انگشت نزد کسی

و در هر روز از آن ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
از آن اندازد و بپوشاند این را بر یک برهه که در هر روز از آن ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
برای هر یک از این که این را برهه و در هر روز از آن ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
بول بسته کند ده کرد و این را برهه و در هر روز از آن ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
ک الحاق فاجرت منه اثنتا عشرة عقبا برای دفع جرایم ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
الشافی و قیل الارض ابلع ما رک و یا سمارا قلع ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
الاشهر و استویت علی الجودی و قیل فعد القوم الظالمین ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
و قیل تب لمره که روزه سیوم این بر نان کندی بنور و بوقت ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
تست بخور فلما جلی رب للعجل جلد دکا و در موی صفا ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
که در رزاعت پیوسته بود بر سرش از دست بار بخورند و در هر روز از آن ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
و حیل بینیم و بیس فاشهون تا یک مریب در کباب معین و در هر روز از آن ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
در هر روز بعد از غسل میشت قبل از تکفین عجمه دست راست بود در هر روز از آن ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
بسم الله الرحمن الرحیم بر پیشانی میشت و الا الله محمد الرسول الله بر سینه مرده ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
خبر و مغفور شود بر کمر یکبار سوره فاتحه یکبار و سوره الم نشرح سه بار ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
و سوره اما انزلناه ده بار بخورند روزی و در هر روز از آن ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
علینا حکمتک و انشر علینا رحمتک یا ذا الجلال و الاکرام در هر روز از آن ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
هم فراموش نشود که برای دفع فتنان این فقیمنا علیهم ابواب السور ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}
بما منم و جزنا الله رحیمونا نالتع الا و علی امر قد و در هر روز از آن ^{نمونه} در هر روز از آن ^{نمونه}

بر آنست که آورده نشود سینه از بینی بکشد و برای حفظ اثر و
 حرمت چنانکه در سوره یا عیسی را میخواند باید که برای دفع و تدریس
 راه آنرا ای اصحاب کتب نوشته در آن قورمه بند و دیده
 هر کس بر کواکب باید باید که در آورده بار بخورند و وقت
 خواب ترکیب ختم فواجکان فاتحه بخت بار با تسبیح و در
 صد بار و کلمه و لم نخرج منکاز و نه بار قل هو الله احد تا تسبیح
 و یکبار یا ز فاطمه تا ز در و در صد بار تسبیح فاطمه و تسبیح
 ضرورت بر لب که باشد طهارت کامل کند و بعضی در حکمت
 نماز و در روح حضرت فواجها باینه الکرسی میخوانند
 ترکیب طریق ختم فاریم ابتدا از روز چهارشنبه کند
 تا روز جمعه و بعضی دو گانه بنموشه از در هر کس که آید الکرسی
 یکبار و از صلا صلا زده بار و بعد سلام رو بقبله تسبیح ختم
 شروع کند بدینکه ختم برو قسم است ختم کبر و ختم صغیر اما تسبیح
 کبریه است در و در صد و یازده بار و کلمه تحمید یکصد و یازده
 بار و بار و لم نخرج یکصد و یکصد و یازده بار باز در و

این تسبیح را در هر روز بخواند و در هر روز یکصد و یکصد و یازده بار بخواند

یکصد بار ده بار پس فاتحه بروحانیت ایشان
 بخند و حاجت خود را بخواستم صغیر پس تکبیر و سوره
 بزرگ را شرح بکشد و چهار کبار و بی قرین بترتیب بدوستان است
 در نماز و در وقت تنبیه کند و الدار از ضعیفیم کار ایشان می شود
 بقوم و کرم ترتیب ختم بسم الله الرحمن الرحیم برزی بر حاجت
 مخصوصه برای شفاست چهار شنبه بدو خوب و صد تاره
 کند و در آن وقت بگذرد و کافرون و افلا صر خوانند سنی یا با
 لشکر که جماعه صالحین درود هفت بار و ششمه ناز
 باز بگوید پس یارب بزرگوار و هفت بار درود و یک
 طریق ختم او است که او را میست بار الحمد و یکصد بار درود
 یا خدا بار ششم باز یکصد بار درود هفت بار الحمد و بیانی طریق
 ختم لافول و الاقوة الا بالله نعم الموفق است ترکیب فتح سوره
 انعام برای آمدن حاجات غسل کند و روی سویی قبله کند
 ایشانند و فاتحه با ششمه بخوانند و سوره انعام آغاز کند و سحر بگوید
 تا بر شمایا در صحنه فوقی مثل ما اوتی رسل الله طم الکماه بجزید
 و در آن وقت نماز کند و فاتحه اریه الکرم و ده بار سوره که
 ده بار

و نه باز چون از نماز فارغ شود نگاه شروع کند ازین بی الا اعلم
حیث یجعل رسالتا سورته تا بکند و سر سجده بند و بفتاد و باز
بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله بی حاجت خود هر ترکیب
طریق سورته قیام برای هر مهمی و مملکی که پیشتر اید سورته و
بالتی که رسم رسم به لایح احوال مفید و بیشتر و هفت بار که خدای
بحساب عمل با اعتبار الف الرحمن بخواند و اگر هیچ راسته باز تکرار
کند و در آخر این گوید ان هم لکفایت است همین سورته که
روزانه آن یکبار روز دوم دو بار و بیانی سال تا چهل و یکروز
چهل و یکمرتبه تا این سال که کند هزار حاجت بحسب حاجت هر روز
از اشیاء منتقه در خوردن و نوشتن نیز و دیگر این است باید
که لفظ پس راسته باز تکرار کند چون قاعینا هم فهم لا یعرون
رسد این دعا بخواند اللهم یا سرورده فی سره و سره فی خلوه اعظم
لمرأین الناطقین و قلوب الخاسرین کما حفظت الروح
فی احد انفس عا کلتی قدیر چون به و احوال من المیزان
بدرند بخواند اللهم اگر منقض بقضاء خواهی بعد از آن خون
در آب تقدیر انور العظیم برسد و این مذکور چهار بار

25

یا تکرر کرده اللهم انی اسئلك من فضلك
یعنی ما یغنی به عن جمیع خلائق
چون به سلام قولدین را التوسل برید این تکرر
نموده یا تکرر کرده اللهم سلمنا من افات الدنيا
و فتنها یکبار بخواند بعد از آن تا اویس الذی خلق السموات
و الارض بقا بک این تخیل مشاهیر علی برسد بخواند علی قادر
علی ان یفعل لی و هر حاجتی که داشته باشد بخواند و سه بار
در هر بار اولی الذی تا بلی تکرر کند و در مرتبه چهارم
اول سوره شمع نموده یکسان تا آخر بخواند و بگوید
و قرو نعم ظایر حاصل شود اگر چه این کاتب الموفق
را توسل ازین اعمال از اعمال دیگر از ترسیب کرده
فصیده برده و حزب البحر و جزیریانی و غیر از اعمال
و صوره و هفت و شصت و عمل در روضه از اسماء الهیه
و دیگر از ادعیات و تعویذات نفوس بهم
از بر کان رسیده بود سبب طول شدن آنست
نموده

مختصر موقوف در شته طالب راهبانی قدر کافیت
 و بس الحمد لله رب العالمین و هو حسنی و نوب الو کمل و عم
 و عم النیر و لاهل و لذت و له الد با الی الی الو فیم و شیخ الی علی
 خیر صلو علیهم و آله و صحابه اجمعین بر حمتک یا ارحم الراحمین
 الی اجمین تمام شافع الطالبین منصرف حضرت فاضل عبدالکریم
 در اربع بیت مستقیم در بعد ۱۰۵۰ در شهر کبود در مکان مشرف به شهر
 صاحب الحمد لله علی حمتی کما فاج کنت و اثم محمد و آل محمد و ائمه و سید طوبی
 در مشرف به شهر علمان از جمله بیت ۱۰۵۰ خارج بیک طریق انجازه
 است نیک در رکعت نماز عمل انجازه کند در اول حد فایده است
 یک مرتبه بخود در هم و فایده نیز اطلاع در مکرر جمع به علم عدم و
 اربع مرتبه و اول در گفتار و بعد در یک جانب از خود گوید
 اگر حاجت درست بکرد و معلوم نمایند بعد از خواندن در جانب
 صحت کند و معلوم نمایند و مطلق فرزند میر میر طریقی در ده
 انا از عینا من بلفظ صدق و غیره و غیره و غیره و غیره

و طریقی بیوم الحمد لله اسمی هم آنرا تا ایامی بعد و ایامی پیشتر که
اسم بر این لحاظ در نظر نگذارید که در هر طور و هر روز و هر وقت
از خود بگوئید یا بدو سر رسد یا نه که اگر گفت تمام نمایند و خط

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد رب العالمين ونعت سيد المرسلين صلوة الله عليه وعلى
آله الطاهين واصحابه التابعين واضح بادكم عاصم كنه كبر
بالاين: نا بكار نعم الدين ساكنه توضع بر وقت بدو توبه بيلي غله
و نا كنه جلاد بور در شهر ۱۷ هجری از مردابور معلوم بنارس بدو الحاق است
سما همچنان اباد و حجاب بدایت کیان و در مساد ما ب قبل
قبل پرستان و کعبه حقیقت کینان محفوظ و یقین مدقق
مسائل و تیر امام العابدین رئیس العاقین بنو اسر الله رسال
طالبین بر فیل محمد بنی سر دفتر مؤید افضل الفاضل زمان
افصح الصحاحی دوران محی مراسم دینیه محمدی مطلقه ناب
لمرمان ابد و رسید نجات عرض مستحق مولانا مرثی ناحت
شاه عبدالعزیز محدث درم فیض از ویرگانه حاضر نه دعوت حاصل
کرده چینه سوادت دینی و فلسفا و دینی که از رسالهها مرکور خاطر

و منطوق باطن بود بحجاب ممدوح گذارند و هوایا تیک از انجاس
ارسلانها هر یکی از ان مادی راه هدایت و تعلیم و مرشد طریق مستقیم
خدا توفیق میبخشد که عامل جزایات مذکور است و رفاست و عبادت
و نیاز و اجرت بهرساند عید و کرم به دل از منهای متغیر و رغب
او بهر سودا سر میار کوهن لاجول و لا قوه الا بالله و نفی و اثبات
باید ضرب ان بر قلب بشد و مدت و حوازی معوذتین صبح
و نام یازده یازده بار معین است این معنی بوقت فجر دو رکعت
است و دو رکعت فرض و بوقت ظهر چهار رکعت سنت و چهار
رکعت فرض و دو رکعت سنت و در وقت عصر چهار رکعت فرض و دو رکعت
سنت و دو رکعت فرض و دو رکعت سنت و بعد وقت عشا چهار رکعت فرض
و دو رکعت سنت و سه رکعت و تر میخوانم اگر کسی ان در هر وقت
گذرد که نام غار بعد از وقت خواندن ضرر نرود ایما کرد و فرض و سنت
و ایکی بهمان قدر آمده است اما اگر فرصت است و چهار رکعت
بیت سلام بعد از زوال افتاب قبل از غار ظهر و باید کرد و سه رکعت
است

(26)

است و چهار رکعت قبل از نماز عصر استنبات است
و بلین مغرب یعنی صلوة الاولیاء است اللهم سمعنا
نفس رکعت هم آمده است و بت رکعت هم آمده است
و قدر که میسر شود او باید بخود و نماز اشراق بعد از طلوع افتاب
نزدیک باسی روز بر آمده و نماز چاشت از یک باسی روز بر آمده
تا قریب روان و نماز تجمیع بعد از نیم شب تا صبح صادق او
باید بخود نماز اشراق دو رکعت است و چهار رکعت هم
آمده و نماز چاشت چهار رکعت و نماز تجمیع دو رکعت تا
دوازده رکعت آمده بطور تراویح باید خوانند بعد از دو رکعت
سلام باید گفت و بعد از چهار رکعت تسبیح و تهلیل خوانده
در ترویج دیگر شروع باید بخود بعد از نماز پنجگانه بر اثر از
تسبیح و مناجات هر چه ارشاد شود بعد از تسبیح اللهم
اللهم فی المسین ضعیف و درو و باید ساخت و بعد از نماز

ظفر الرفعت به خدا صفا الله ونعم الوكيل يا ضياء
الرفعت نبالة لب و پنج باز و بعد از آن حضرت شيخ فاطمه
و مشهور و معروف است بايد خواند و بعد از نماز مغرب و عشاء
يعني سبحان الله و الحمد لله بار بار بايد خواند و بعد از نماز
و نماز و در هر صيفه يك بار صد بار متوجه بهست مد نيز متوجه
و استحضار صورت مبارك جناب پسر عموه بايد خواند
و قليل از مناجات مندرجه كلام آيه و احاديث رسول الله
صلى الله عليه و آله و سلم و از مناجات تصنيفات خود عربي
يا فارسي ارشاد نمود مناجات كلام آيه بعضي بزرگان
جمع نموده اند و مصدر با نظر متبا و اقع شده و مناجات
احاديث و در كتاب حصن حصين بغير اوقات و جلا
مفهوم است و فقير مناجات تصنيف نكرده است مگر والد
بزرگوار فقير دعائي موشوم با اعتصام تصنيف نكرده اند بزرگان
عربي ان لا تغفل كفا نكرده بايد گرفت و در روز و شب بايد
بار بار بخواند

باید خوانند برار عفو جرائم و عاقبت بخیر برای
 عفو جرائم استغفار بسیار مناسب است و برای عاقبت
 بخیر گفتار ذکر کلمه طیب و تلاوت آیه الکبریه بعد از نماز
 برای محفوظ ماندن از عذاب قبر مداومت
 سوره تبارک للذی بعد از نماز رقبل افشیدن و
 سوره الم سجده نهمین حکم دارد برای اینکه از غیب
 و تحریص ابلیس و نفس خبیث محفوظ مانده شود
 اکثر کلمه طیب و لا حول و لا قوه الا بالله و نفوذ تنفی
 و مداومت تلاوت معوذتین بعد نماز صبح و نماز مغرب
 یازده یازده بار در سوای روزه رمضان المبارک در هر
 کدام روزه یکبار ماه باید کرد سوای روزه رمضان
 اگر کسی روزه نهم و یازده بیت کثرت ثواب دارد
 و گناهان بزرگ را نکفر کند و روزه دهم محرم که روز عاشورا

است بنابر بسیار سنون موجب کفارت یک است و
 همان اینست و روزه سه روزه در ماه سنون است بهتر آن
 است که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد و اگر اول و
 آخر ماه یا اول عشره هر ماه یک روزه بگیرد نیز ادا است
 می شود و روزه دوشنبه و پنجشنبه از مستحبات و روزه صبح
 شب برات و روزه کنش عید و روزه عشره ذیحجه
 سوال روزه عید و روزه هر قدر ایام میسر شود در ماه حجب
 مستحبات است و ثواب بسیار بر آن موعود
 درود و استغفار بر او وظیفه دوام هر چه ارشاد شود
 درود باین صغیر هر شب اگر ممکن باشد و از شب
 جمعه صبح بار مودامت یا بخواند اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 إِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُمَّ وَاللَّهُ يَأْتِيكَ وَسَلَّمَ و بهتر از استغفارات
 سید الاستغفار است در وقت خفتن یکبار یا مائت
 سالی باید خواند سید الاستغفار در سبیل الرضا و مذکور است غام

ان کتاب جز بر نفیست لفل باید گرفت و وظایف
 و صلوة را موافق آنچه در ان کتاب است بجا آورد این
 کتاب کو یا خلاصه سلوک طریق و خاندان ماست ^{محمود}
 نواید سلوکیه از حضرت والد ماجد بسوی طالبان نور و هدایت
 فیضان غوده در ان مجموع مندرج است حضرت شاه محمد علی
 قدس الله سره که از اجل خلفای حضرت والد ماجد بودند
 ان کتاب را تالیف نموده اند بقدرت حق تعالی و در سال ادا
 تلاوت و ان کثرت است ادا تلاوت طهارت
 و استقبال قبله حتی الامکان و حروف یحیی را در کردن
 و متدوشه فرو نداشتن و در مقام وقف وقف کردن
 این است آداب ظاهری و اما آداب باطنی باطنی بسیار
 تصور کردن کو یا بحضور رب العزت تلاوت میکنم

و او تعالی در مقام ارستاد نشین نشود و منتی به قلم نبرد
که این کلام در باب واسطه از زبان حضرت رب العزه می رسد
و فرق در مقام این است که در صورت اول بیان از خود
دکتر از حضرت رب العزت و در صورت دوم بیان از
رب العزت است و کوشش از خود و بهمان مقام و درم انوار
فرموده حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه چنانکه شیخ
در عوارف اراکان نقل کرده اند لا قراءه الا بدیهه حتی
استموا من قائلین یعنی بخوانم ایت را و تکرار نکنم تا
آنکه ببینم این را از قایل آن شیخ شیخ بعد نقل زین
کلام عوارف فرموده که حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه در
وقت بجزر شجره موسی میشدند که اقی انا الله رب العالمین
میگفت برای دفع عذاب مرکب آنچه است بخود
بمحل ارد برادر سبیل شدن سکرات الموت مداومت
رید الکرب

این حدیث مکرر اخلاص موجب است و برای دفع عذاب
 القبرید است و به تبارک الملک بعد از نماز غایت
 از خفتن در حدیث آمده و همچنین خواندن سورم الرقان مروت
 این جواب سوال کورید بخط و هر حرفت هر و مرشد علمایت
 سوال کور موافق احادیث مرقوم میشود حاجت مهربان
 این جواب را و در زبان باید ساخت و بارجه لک از خوشبو
 نوسانیده نزد خود باید داشت جواب انیس است
 أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا وَرَسُولُهُ
 سَمِعْتُ بِاللَّهِ سَمَاءً وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِالْمُحَمَّدِ
 نَبِيًّا وَرَسُولًا وَبِالْقُرْآنِ آيَاتًا وَبِاللَّهِ مَلَكًا
 وَبِالْمُؤْمِنِينَ إِخْوَانًا وَبِالصِّدِّيقِ بِالْفَارُوقِ زَيْنَ
 الْقَوَّامِينَ وَبِالْمُرْتَضَى إِمَامَةً بِرِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ

حَسْبًا بِالْمَلَكَيْنِ الشَّاهِدَيْنِ الْحَاضِرَيْنِ اشْهَدَا مَا نَا
نَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَاَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ
عَلَىٰ هَذِهِ الشَّهَادَةُ عَمِّي وَحَكِيمَهَا عَمُوتٌ وَعَلَيْهَا
نَبُوءَتُ اِنْتِشَاءَ اللَّهِ لَكَ بِارِجٌ مَسْعُوْلِي خِطَابِ
براز کفن عنایت شود آن را الله داده خواهد شد
اگر شجره بدست خط نصرت بر مرشد عبارت غری یا فارسی
بطور مناجات نظم کرده عنایت شعوب بسیار بر مراد
فقیر کسب نصرت نوشتن نمی تواند و شجره قادر بر بلوغ
فارسی و هم بلوغ هدوی مع مناجات منظم است هر چه
بشد اید تغفل ان باید گرفت که شجره عنایتی در قریب
نهادد و از این بانه اگر نهاده خواهد شد ترکیب ان عنایت
که در دست بنه کن شجره در قریب محول برزگان است سید این
و طریق را فقها مع میکند و میگویند که از بدن مرده خود دریم
سلیقه میکند و موجب سود ادب با سماع برزگان میکند
و طریقی دوم این است که جانب سر مرده اندرون قبر طاقی بگذرانند

در آن کاغذ شجره را پیچند و ایچ در رویت از جناب حضرت

مرتضی علی علیه السلام تزیین با جناب مرحمت نموده ۳۲

اگر در تحریر آمده باشد قلمی فرموده مرحمت نمود و الا مانع من

الانوار نموده عنایت کرد و در فقره رویت جناب

حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه مشرف شده بیعت نمود

بود ایشان بعد از تذکره با فرموده بودند که در زمان مابین

صحابه کرام برای وصول الی الله سه طریق مسکون و معمول

بودند و طریق از آن موقوف شده یعنی صلوٰه و تلاوت

قرآن و طریق سیم و ذکر است باقی است و در این طریق

بدعات بسیار راه یافته بعد از آن طریق تلاوت

و صلوٰه القادر بودند طریق صلوٰه که بطور شغل افتاده

طول تمضی بسیار دارد و این وقت است نشوینات

مرض خود و مرض صبیحا امکان تحریر آن نیست و بطوریکه
برای مبتدی این است که خود را در حق را مستمع تصور
کند و تخیل نماید که گویا حضور استوار رب العالمین قرآن
را میخواند و چنانچه نشان کرد و حضور او ستاد میخواند و برادر میبینی
این است که حق را قاری و خود را مستمع قرآن در دنیا
خود را انایب حق تصور کند و گوش خود را مستمع گویا حضرت
حق بزیبان من کلام میکنند و من میشنوم بقیان که در حق تصور
بسیب غلبه محبت حال آنکه عاشق صادق را در وقت سماع
کلام محبوب بالمشافه روی و هر حاصل فواید گردید و در کمال
مدد قرار شد و اله البس و اله که بحالت مرض
الموت در بابت کنند که امید دارند کافیه نیست خواه بعد
بگذرد یا دوزخ یا دوزخ یا زبده از آن فوت که در دنیا
پس از ادماک استمع و قبل از موت در مرضی بر نظر
بحال

(33)

بجای نمودن همکس و خواست او باورده مریض را بهر
رقابت و نبات مریض چه تدبیر باید کرد مریض
را چون این حالت ببرد که مایوسی از زندگی شود و قرب
انجیل منتحق گردد و از نان او را باید که اول غسل با صابون
مایه نیم بوجه احسن بآب سازند روی بقیده چارپایه
او را فرش کنند و کدو پختن بوجه احسن صاف
و نشت نموده به بالین کلاب و نگاه داشتن عطایا
خوشبوی سازند بعد از آن ذکر دنیا و فکر مانند کان مجبور
او موقوف دارند بکار و نوم اصل را بخور نکنند و ناک که
معلق قوی دارد از زن و فرزند مواج نه نمایند و اگر خود بخورد
از آیه دکنه بکند و بار بخورد و آرنج مد و مست کامله استغفا
رو به روی او بکشد تا بخودی خود او را یاد آید و بر زبان

راندند و از این تاکید اندر نکنند که کلام بخوان یا استغفار بخوان بلکه
خود قنای خود وقت کلام استغفار با و از این بگوید خوانند تا او
را بگوید و بی شود و همچنان سهل قبل و خوف حساب
و خدا بد عقیق از ذکر نکنند بلکه وسعت رحمت الهی
بخشش کنان و عموم شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و ذکر ارواح صالحین سماوات و ارض و بر این طریقت نزد
او مذکور نمایند و امر زنده شدن کنان و قیوم اعمال ذکر
بخش او مذکور نمایند تا رجا را و خوف غالب بشوند
و آنچه در آنوقت وصیت کند بخوانند و ضامن
شوند که مالین وصیت را البته بیا فواهم او رد نماید و
متردد نباشد و حضور او سوره یس و سوره رعد و
سوره اخلاص و دیگر سوره و آیات قرآنی که از این
بیانند

این ترغیب نماز استغفار و سوره و حرفه
 عالوره عذاب شود برای نماز استغفار پس
 با حاکم مسلمین در عید گاه سه روز متواتر بیرون آیند و
 ندین و تحمل مثل نکنند به تدلیح خست و شرمندگی و عید
 گاه رفته دو رکعت نماز نفل بقرأت چهار خوانند بعد از آن خطبه
 بخوبی و دعا و استغفار از گناهان بسیار میکنند و امام
 باید که تقیبه بر او از زیر پهلوی و از رماله بر زیر و از راست
 به چپ و از چپ به راست بکند و کوشش و دعا و
 بخار و دعا نیک و در حدیث آمده است اولی است که
 استخوان دعا اینست اللهم استغفرا غیثا مغیثا ربنا
 مریعا فافوا غیثا صائرا عاجلا غیثا اجل نالهم
 مریعا فافوا غیثا صائرا عاجلا غیثا اجل نالهم
 و این بلد است امنیت و طریقی نماز و سوره

اینست که امام جمعه یا مردمان دو رکعت نماز نفل مانند
سایر نمازها بوقت پوشیده بخوانند هر قدر طول قراة برسد
بهر است در دعا و استغفار مشغول بشود تا که افتاب بدر شود
کرد و در نماز خوف حاجت نیست هر پنجم دو رکعت
نماز نفل آنها بخواند و دعا و استغفار مشغول بشود تا که
میهتاب متجلی گردد و طریق نماز عاشره و قسمة افتاب
مانند شود و در رکعت نماز نفل بخواند در رکعت اول بعد فاتحه
ایة الکرسی بکلیار و در رکعت دوم بعد فاتحه آخر سوره حشر بخواند
بعد از سلام درود هر قدر که خواهد بخواند و در بعضی روایات شیخ
چنانی نوشته شده که شش رکعت بخواند در رکعت اول سوره
الشم در رکعت دوم انا انزلنا و در سوم اذوالزلب و در
چهارم قل هو الله احد و در پنجم قل اعوذ برب الفلق و در شش
قل اعوذ برب الناس بعد از فراغ نماز هر سجده نهد و طاعت خود
بخواند

خود بخواند و در روز چهارم در حلال بخورد می شود و آب و جبه حلال
 در روز پانزدهم و در زمانه سابق نیز چهار صوبت می نمود اول و کور
 بشرطیکه اعانت کفر و ظلم در آن نباشد و کار غیر مشروع
 نباشد دوم زراعت بشرطیکه ادای حقوقی عاملان در زمین
 ندهد و سوم تجارت در امور مباح بشرط ادای حقوق و
 عدم قطعیت در کمال و وزن و غش و غیره الک حرام
 صناعت و حرفت بهمان شرط و ظاهرا ترکیب زیارت
 چگونه بود هرگاه برای زیارت قبری از قوم مومنین برود اول
 پشت بقبله و روی بسینه میت نماید و لوله قافه یکبار و اخلاص
 سه بار و در سه بار بخواند ثواب انرا بر روح میت برخیزد و در
 وقت در آمدن در مقبره این الفاظ بگوید اَکَلَمُ عَلَیْهِ
 الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُسْلِمِیْنَ یَغْفِرُ اللهُ لَنَا وَلَکُمْ اَنَا اِنْشَاء
 بِکُمْ لَاحِقُونَ و اگر قبر بزرگی از اولیاء و صلحا باشد

بهی سینه آن بزرگ کرده بنشیند و دست و یکدست
 خرد و بگوید قدوس رب الملائکه و الروح یعزیز و
 انا انزلنا ربنا و دل را از خطرات خلاص نموده مقابل سینه
 بر رکب بندارد و برکات روح او در دل این زیارت کند
 خواجه سید حاج را در یافت اینک اهل قبر کامل است یا نه در
 صورتیکه اهل قبر کامل باشد و استمداد مراد خود بی صورت گیرد
 بعضی اهل قبور مشهور بکمال اند و کمال ایشان بتواتر ثابت
 شده طریق استمداد از این است که جانب برزخ اول
 سوره بقره انگشت بر قبر نهاده تا مغلوب بخواند بار بطرف یائین
 قریباید امن الرسول تا آخر سوره بخواند و بزبان مکرر میگوید
 و نه من برای کار فلان در جناب الهی التجا و دعا میکنم شما
 نیز مدعی و شفاعت امداد من نمایند باز روی تعبیر آرد
 و مطلب خود را از جناب الهی بگوید و کسی که کمال را

معلوم نیست مشهور و متواتر شده و ریافت کمال اینها
 بهمان طریق است که بعد از فاء و در و و ذکر سبع و در و
 و در مقابل سبزه آن مقبور بطور دیگر را حتی و تکبیر و نور
 و ریافت کند که این مقبور از اهل صریح و کمال است بلکه
 التعداد از مشهور نیز باید کرد و آن ترکیب استخاره
 و غیره برای دریافت حالات آینده و ترکیب استخاره
 در قول حمل مذکور و مستور است و طریق سهل آن است که شب
 چهارشنبه و شب پنجم و شب جمعه متواتر بعد از غار عشق
 و اعتنا کلام و امور و بنویسم الله الرحمن الرحیم و
 بعد از آن بخواند مع الم شرح معتد به بار باب الله بر سینه و
 روی خود و دست از نو دعا غایب و در جنات الهی در فلان
 باب الی واقع گشته است و در خواب یاد و لفظ به تفه
 باشد و بنامی بعد از آن صد مرتبه باران بر و در و بخواند

ختم نماید انتم عمل علی سیدنا محمد وعلی الیه السلام
در هر روز کل معلوم و اگر خوانند نماز استخاره که در حدیث آمده
مع استخاره بر این طلب سه بار بخواند و بحال قلب خود
نظر کنند اگر عزم درست در آن کار باشد عمل دارند و اگر عزم
متوکل کرده موقوف دارند دعا استخاره در مشکوٰه موجود است
و برای حل مشکلات و صعوبت و مینوی بس و دعا و الکفر
که در حدیث وارد شده است بطلهارت و خلوت و بی
صلی قیام عدد و ریز بای محراب است دعا و این است
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَرِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِالشَّمَاوَاتِ السَّبْعِ
رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مُوجِبَاتِ
رَحْمَتِكَ وَمُجَرِّدَاتِهَا مِنْ مُغِيبَاتِكَ وَاللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
وَالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ آثِمٍ لَا تَدْعُنِي ذَنْبًا إِلَّا عَزَمَهُ
وَلَا يَهْجُوهُ

ولاتما الا ترحبه والاحاجه يري نك برضا الله يقضها
 واما اعمال مشايخ ختم خواجگان نیز موجب سبب و طریقه
 معروف و مشهور است و ختم یابد بیع العجايب بالجيز يبيع
 بکمز رود و صد بار و اول اخذ رود و صد بار نیز موجب است
 خود را تنها بخود زنده جمعیت سوال برای حفظ ابرو و حرمت
 اسم یا عزیز از اهل و بیکبار نوزده نوزده خود میدان وقت
 صبح و هر وقت که اراده رفتن بدر بار و کعبه یا جمان حکومت
 منظور باشد موجب است و اگر بهیمن اسم را در انگشت نری نقره که
 آینه اش نیز نقره باشد در شکل مربع کنده گمانیده در وقت
 رفتن زک در بر ماه میشود و از اهل نجوم تحقیق آن تواند شد تبار
 صافه بخطر و خوشبو کرده با احتیاط نگا دارند در وقت که
 در بار پیش از باب حکومت رفتن منظور شد آن انگشت
 در خفیه دست راست پوشیده بروند و بهیمن در وقتیکه
 در عدالت با خبر میشوند موجب است شکل مربع

این است سوال برای فراغت رزق بواب و وقت

ع	ز	ی	ز
ز	ی	ز	ع
ی	ز	ع	ز
ز	ع	ز	ی

جاست چهار رتبه نماز یکبار
بعد از فراغ رتبه روزه و در حبه

یکصد و چهارده مرتبه یا و صاب و اگر فرصت نباشد

چهارده مرتبه بخورند و سوره که بعد در روز جمعه خوانند بواجب

وسعت رزق است و همچنین سوره واقعه و یکصد

دو بار خواندن بعد از غروب و بعد از آن نیز مجرب مشایخ

است و بعد از نماز صبح صد بار یا معنی و اگر فرصت

باشد یکبار و یک صد بار و سوره منزل بعد از آن

و یکبار و اگر فرصت نباشد هفت بار و اگر از هر کدام

یک بار من باب نیت برسد رب المتوفی و التوفی

لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و کنک لک نور حبیبنا الله و نعم الوکیل

است پنجبار بعد از آن سوره را تمام کنند و برای ادای

قرض و دعا و شهادت و در وقت آمده باشد نماز سه بار بخوانند

خوب

(38)

موجب است دعا اینست اللهم انی اعوذ بک
من الهم واذن واعوذ بک من العجز والکسل
واعوذ بک من البخل والبخلین واعوذ بک من
غلبة الدین وقهر الرجال اللهم اکن فی کلک
عن حرامک واعزنی بفضلک عن سواک
برای محفوظ بودن از جمیع افات و بلیات و کمرو
فات و نپوئی و سی و سه ایتیه است بعد از نماز شام
باید خواند و اگر فرصت نباشد ایند الکرسی ده بار بوقت صبح
تسبیط دو کم هزار بار باید خواند و حزب نووی و حزب البکر
در باب موجب است آنچه در باب محفوظ بودن از
جمیع افات خواندن سی و سه ایتیه حکم فرموده بودند کدام است
ایتیه همت یا مطلق است و سه از هر سی باره که یکده نفه
النا یا کر دوزی و سه ایتیه شبت چهار ایتیه از هر سی باره
بقیه و سه ایتیه الکرسی و سی و سه ایتیه خاندون و سه ایتیه آخر

سوره اینه از لایحه ما فی السجوات تا اخر سوره بقره و
ستمه اینه از سوره اعراف از قوله تعالی ان رکعتم
نا محسنین و دو آیه از اخر سوره بنی اسرائیل و از قوله
او ادعوا الرحمن تا آخر و ده آیه از سوره الصافات
تا لایزب و سوره اینه از سوره رحمن از یا مسود الین تا طه
تندھون و ستم آیه از اخر سوره حشر از لو انزلنا الذکر
تا اخر سوره حشر و دو آیه از سوره جن از انه تعالی جبرینا
تا نشاط و از سوره حکام و اینک همواره حکام زمان
مهربان و دقیق باشند و نوعی ایند از ساندند بر وقت
نزد ایشان بروند یا رحمان کل شیء و راجحه و احسن
بفنده تا بر خواننده بر روی ایشان ام کنند و در سوره خود مضموم
غایه حکام شده یا مقلب القلوب یا خیر و و صد بار بخوانند
و دعا کنند که حق تعالی دل او را مسخر سازد و بسالو عمامی و
که مرقوم شده در بیاب مفید است شخص در پیش
بند

بنده را گفته بودیم از جمله نوزده نام الهی است و خداوند
 ندیده و بهفتاد و نام شایم فعیم است اگر شما این اسم را می
 یافیم بکشد و بهفتاد بار بعد از نماز پنجگانه بخواند برای حصول
 مقاصد دینی و دنیوی مفید خواهد بود و چنانچه مطابق آن عمل
 می آید لکن بعضی که چنان میگویند که اسم مذکور از جمله نوزده
 نام نیست بربر یعنی غلط بنده اشتباه پیدا کردید در صورت
 بعضی می پردازد که فعیم از جمله نوزده اسم است بانه و خواندن
 اسم مذکور موافق موعظه صدر مفید است یا نه هر چه خواهد بود
 و این موعظه ای که در اینجا بیان می آید از نوزده نام
 نیست بانه و در اسماء الهی توصیفی معدود اگر اطلاق
 آن بر ذات حق سبحانه مجاز از طریق توصیف نه بطریق
 تمسیه کرده شود کنایهش در رد و لکن مطابق گفته در پیش
 می آید باید آورد و هرگز ترک نباید کرد و این اسم را اسم توصیفی

باید دانست که شش با محبوب به هم می‌چسبند با هم می‌خورد و غلی
 به تنقیاس است. اکثر در خواب حالات عجیب و غریب الکام
 اتفاق دیدن آن تشبیه که به هم و خیال هم رسیده دیده می‌شود آن
 موجب که در آنها می‌گردد در زیر باب هر چه ارشاد نمود و می‌آرد
 برای دفع که و رت خواب وقت نوم معوذتین و از آنکه
 یکس بار خوانده بر سینۀ دروی خود دم باید کرد و اکثر از این هم دفع
 نمود اینتر اسم را سه صد و هفتاد بار خوانده بر اعلی بدن نمودم
 باید کرد بعد از آن در وقت خواب این دعا باید خواند یا شمس
 اللَّهُمَّ وَصَفْتَ جَنَّتِي وَبَابَ أَرْفُوعِهِ انْشَاءً اللَّهُمَّ
 اللَّهُمَّ حَفِظْنِي فِي نَوْمِي وَنَبِيِّي بِمَا حَفِظْتَهُ عِبَادَ اللَّهِ الرَّحِيمِينَ
 اَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَبِمَنْزِلِهِ وَبِنَفْسِهِ وَبِنَبِيِّهِ
 اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّاطِلِينَ وَاِنْ يَخْضَرُونَ
 و اسم این است یا سکن تین توان ترکیب کرد در هر نوع
 ایما کرد بعمل آرد و وقتیکه اراده سفر بدارد سه عدد و ده
 نور

نود و دو رکعت نماز بفراغت بخواند و بعد از آن بسم الله
 الرحمن الرحیم و پس از آن دعا و علی سر تبتا کو کنتا اللهم
 انک خیر المخرج و خیر المخرج اللهم هوون
 علی السیف و اطلوبی البعد و کن لی صاحباً فی
 الشرف و رزقاً فی الایام اللهم اعزل فی من و عنای
 الشکر و کما یتم المنقلب و سوء المنظر فی المال و الایام
 و العالیه اللهم من و جنتی فی الشرف و البیت و التقوی
 و من العمل ما شئت من بعد اذان انکنت شهادت
 است رست لا رد و فرمود کرد اگر دمان و متاع و جانوران در
 تعان و در بگرداند و بگوید بسم الله کل الایام الله کونینا
 حیصاً و کونینا کونینا فقل متماز و خلعت فی
 حزن الله و فی کتف الله و فی حیاة الله الله اعز
 و احل و انکرو بما اخاف و اخذ من الی بسم الله
 و با زبان و کتف و هوش و کتف ما را بد فرمود و بگوید

کند روزی از روزهای شریف و مبارک و از انوار
 خورشید از درگاه کائنات و کزنده کائنات و جبرین کائنات و برزخ کائنات
 الف مالف لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی
 الله علی محمد و آله و اصحابه اجمعین بعد از خواندن
 سه بار این چهار دستک زنند و روایه شوند و بر سوار
 دست راست خود در اول بپوشند و بگویند و جانی که
 خط باشد اسم یا صلیف دو کم هزار بار خوانده هر جان و مال و
 رفقا و خود دید و سوره لا بد لای بی غیبه طهارت و صلوات
 و استقبال قبله اکثر اوقات بخواند باشد برادر و بیع
 شر اعدا و دینوی وقت و بی وقت و یقین طهارت و
 نذر و شر و دیگر مدد و مست این دعا و بخت و
 وقت خواندن این دعا صورت اعراض از خیال آورده
 این دعا را مانند سنگ بر سینه ایستاده و بسیار بخواند
 اللهم انما نجعلک فی محرابهم و نعوذ بک من زلزلتهم
 و هزین

نری و وضع شرائع
 بنویسند و در این دعا
 بنویسند و در این دعا

و خاندان سونیه و فیلیپین و دفع اعدای مجرب و
حقیقت جبهه و نیش افند و نهایت چیرت در ساد و اند
بوا حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص است بشیطان مد
ابا و قریه باشد تا هفت پشت مثلا شخص از اولاد ملوک یا از
اولاد پادشاهان یا از اولاد شیخ عمده یا از اولاد عالمی مشهور
بوده یا از حقیقت نسب بر سر خاندان شخص است
که در ابا اجداد پیدا شد مثل حسین بودن و حسین بودن و یا شعی
بودن و علوی بودن و قرشی بودن و ابراهیمی بودن و عیسی
بودن و یا اقباس بعضی اشخاص میباشند که هر دو امر شود و دانند
مثلا از اولاد حضرت عوثر الا غظم که هم سید از و هم شرف
اولاد این قریه بزرگ دارند و بعضی حسب دارند و نسب
دارند مثل تیموریه راج بوتان و اولاد اما اعظم علیه السلام
و بعضی از نسب بلند مغلی حسب دارند مثل قدا و یان
جانب و سادات پاره و ترا افند و نهایت در معرفت

واما اكثر در مقام بزرگي نسب مستعمل نيز در علم شد
سوال وجواب رساله حضرت مولانا منصور و در بحوم
مولانا عبدالعزیز قدس سرار به خارج لوازم اسم اللؤلؤ
سوال ۱۲۱ بحر اخطا خام علی بن الحسن در رد و امید شفاعت
ترجمه کلام الحمد لله علی ختمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله واصحابه
بعد ای مکب باصفادای طالب راه خدا افکاد بشی ازو و تیکر مجاہدین
فی سبیل الله و غازیان لمضاة الدین ولایست خود با تقد کرده
بالکامور بند ختمال و بها و نودند و تروج دین مبین و اجر ای احکام
شریعت خرا و مودند جز فرقه ناجیه اهل محبت و جماعت چه
در سلاطین و لدر اوج از علما و فقرا و دیگر از عوام مسلمان هیچ کس
از فرقه باطله بنور و تهمت با بر مذہب امام قدوة الانام الی ضیفه علمه
بودند و مدتها بر بنیانی طریق مانند اصل و قطعا میان ایشان اختلاف
راه شدافت پس از انقضای کمال از عهد و فرقه سیو در ملک هندستان
پیدا شد مفسد بر فتنه این مذہب به صورت استقرار یافت گفتگوی
شیو و سنی فیما بین بر دو فریق می ماند اکنون از چند سال در میان
اینها به اهل سنت و جماعت است با هم اختلاف و ارفع شد
و فیما بین این طریق و مذہب غلط مسک قدما که مفسد ای دین

مودند اختیار کردند و در حق فقه برآمدند و شهادت نمودند
 بلکه در حق اهل کمال از فرق صوفیه صاحبان طبع و تبحر
 کردند و مدد حقیقت بر طریق خود داشتند و فطرتی را بخدمت خود
 خواندن گرفته و برخی از ایشان گروهی شدند که نشاء و فحش
 در مسایل فقهیه آغاز کردند و رفتاری در وایت غیر معنی بعمل
 نمودند و برخی بر همین طریق خود قرار دادند و بنده از این فرق
 جدا شدند که اظهار اسرار الهی و بیان مسلم و دینیت و جود
 علامیه آغاز کردند و مدار دینی و اسلام موقوف بر اظهار اینها
 و دانستن مسایل حقایق و معارف داشتند و خلق خدا را بسوی
 الهی هدایت فرمودند و بوجه از این طریق خاص از اجتهاد و
 پیدا کردند و آیات و احادیث را موافق طریق خاص خود تفسیر
 کردند و تقویت و ترویج داده بر طریق خود روش دیگران زمان آنجا
 که شد و نزد مدار دینی بر طریق خاص خود متخلف کرده و تکیه بر باطن کردند
 اختلاف در دین محمدی اقتضای طریقی را داشت که در میان
 که پیش آمد و از فروع صریحه از این استوار کردند و آنها که بر
 سلف صلی الله علیه و آله و سلم مانند از صفت اینها اجتناب کرده اند را
 فرزند استخوان ای طالب راه حق و دین جوایی طریق رسول بر
 بر تو لازم و واجب است که تا بگویم سلف صالحان که در راه حق
 گشتند

که این برویه ایشان ۳

است

از دست نندازی و خود را بخدا سپاری و آنچه را از این محمدان بپند
کلمه بطریق اختصار می نویسد بنویس بنویس بنویس و عمل کنی که (دعا)
یعنی طریقه بزرگان دین و سلف صالحین بود و الله ولی التوفیق
بدانکه ای عزیز اول چیزی که سنده بخارا از این مسلمانان اورا
بخدا و رسولی اوست صحابه علیهم السلام و پیغمبر از آن انچه اخذ و ربوب
او از امور آخرت خبر داده است بهم را ایمان آوردن و حق دانستن و عقل
کردن است و از زوال ایمان بر طریقه و لحظه ترسیدن و بیگانه شدن از
بودن و اطاعت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم بدین و جان کردن و از این
شریعت محمدی قیام و عمل و اعتقاد و بیرون شدن و طریقه
که اهل سنت و جماعت اند اختیار کردن و عقاید ایشان است
ماندن و توقف صحابه و پیغمبر صلی الله علیه و سلم و رضوان الله علیه
ازین و لب و جگر و جز آنکه شوق و الهییت بنویس محبت کردن و ازین
را اعیان ایمان تصور کردن و با علم از دین که فقهاء و محدثین اند ادب نگاشتن
و با علماء و صوفیه که تحقیق اند دوستی کردن و جانب داری بکس نکردن
بطوریکه امانت قدما را در سخنی لازم آید نکردن و کسی را از اهل اسلام مخرج
منکر نکشتن و لعنت بر کسی نکردن و مومن را در چه عاصی بیند
مدعی انکار ندانستن و مقلد محمدان دین محمدی بودن و بر تفسیر
حدیث و فقه و اقوال سلف صالحین عمل کردن و زبان طعن و
افتراء بر علی و ائمه علیهم السلام و اولیا و محققان در این نکردن که این

اگر بر دین و مقتضای شرع متجاوز اند اجتناب از علم ایشان
 نه از شر متفقین و صوفیه و این خصوصاً فی جملة من یفاننا از وجوہات
 السلام دانستن که میان طریق اهل اسلام است و پس و دیگر بدانکه علماء
 که ورثه انبیا علیهم السلام اند اصحاب حدیث و قسماً و صوفیه اما طایفه اهل
 حدیث بعد از اعتقاد بکتاب اقران بهام بظاهر حدیث و فقهاء و صوفیه
 اصول اهل اصول و علم و سلم گرفته اند و شنیدن و نقل کردن حدیث و
 نوشتن آن و تمیز کردن میان صحیح و سقیم و فرق کردن میان احادیث
 و متواتر و موافق کردن این احادیث را با کتاب نبی صلی الله علیه و آله
 اما طایفه فقهاء بعد از استیفاء علم حدیث خصوصاً صحنی و فضیلی و دیگر حاصل
 کرده اند فقهیم و استنباط در فقه و در یافتن حقایق حدیث و در فای
 نظر در ترتیب احکام و حدود دین و تمیز کردن میان اینها
 و منسوخ و مطلق و مقید و مجمل و مفسر و فاسر و عام و محکم و متشابه
 پس این احکام دین و اعلام شرع متذکران اند که اجتناب از این یکی
 از اصول شرع است و اما طایفه صوفیه متفق اند تا این هر دو طایفه
 معتقدات و قبول علم ایشان و مخالفت ندارند در ممالک و رسوم
 بلکه یکسانند آنها در از اتباع به و از لوازم با قدرت و اصحاب و از

ان در باطنی نورانیت الهی نفس اماره و هوا و شهوات
و دفع کردن ذیایم افساق و ضایل نامحسوس و ضالک لذت و هیبت
و بدوی و غلبه و طبع و سخن بینی و ایدن مردم و فکر و تدبیر
و غرور و خود بینی و غای و تحقیر مسلمانان و غلبه بر دین و سید
حمایه افساق و ضایل محسوس و صدق و صدق و رضا و تسبیح و علم
و عاجز و شکست و نصیحت و نفقت و مراقبت و
احسان و مداراست و ایثار و خدمت و الفت و آب است در گرم
صوت و سخاوت و سخاوت و محبت با خدا و دوست باطنی
خدا و خود و میا و خا خیر و حسن ظن و تصفیه نفس و توقیر فزون
و بزرگسالی و ترجیح بر صغیر و توبه در تابست غیر ذلک و اینها
گفته اند الطریقه کبری الباب السریة و منکر نیستند و اختلاف
اینان در فروع که اختلاف ایشان در فروع و غیر ذلک است
و در اصول و غیر بدعت و ضلالت پس بهر اصول و بدعت
و اینها به اصل شرح ای مومن صادق کتاب و دین
و اینها به قیاس بر سخن علم بر حق بود و باینکه اصل کلام

محقق نوکری و دل پانی زین پرست یک نام نه بر افتادی
ز راه وید اسلام چون از اصل اسیر راه الگه نندی باید که
ای عزیز طالب راه خدا طریقه خود موافق تسبیح که جامع بین
الشیعیه و الظرفیه باشد نگا بداری و از یاد او سبحانه غافل نمانی
و اوقات غیر خود را مهمل نگذاری و عمر خود از خلقت بیاد دینی
و هر وقت ترک را یاد داری و از هر چه او سبحانه بفرموده است
او امیدوار باشی و از هر کس که او سبحانه بفرموده است
و تقوی را و از هر کس که او سبحانه بفرموده است
او بدو و غیر او انتفاع نکنی و عتبات حبیب و صلی الله علیه
مکان دین بدو و از هیچ عفتار است و از آنست که نه بین و محبت
ما جدای تو نمائندی و بدانی که محبت در متابعت محبوب است
صلی الله علیه و آله و ادب نگا بداری و مطاع کتب از تفسیر و حدیث
و فقه و اخبار صالحین رو گردان نشوی و برای تحصیل علم و عمل کمر
بهست و سعی بسته در صحبت عالم محقق باش و از علمای
عمل در معصوب ببرد و عمل و صفوف را بپای و در پیش و در صف
ملوک و اعیان اشرار از کنه و قور از از جور و مستطاعان شمار

شهری اگر چه از مواضع باشد و با سلاطین خوشخواری و کمال
پیشانی باشد و از بگری و عجب و زیاده و زیاده و زیاده
و ملکستی با مومنان زندگان کینه و بار و زیاده و زیاده
کشت و بخت و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
از کشته و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
نکند و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
باشد و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
نفس از دور شوند و حمایه اخلاق پیدا کنند و با جمیع خلق
با بر عجب و اخلاق پیدا کنند و شریک نمیشوند و زیاده و زیاده
فستاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
از عجب و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
در قیامت و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده

و خوارج بر پهن کن و ذکر صحابه کرام و اولیاد و والد الصلوة در نزد
ایشان نیت و تعلیم کار خیر و تفایح مسلمانان نکن و شرط آنکه
اول عامل این خیر باشد پس بدینان تعلیم دهی و خود اگر کسی شنوی
که او عالم با عمل باشد زیر آن گویند بی کمینده عاقبت در محط است و
سیرت نبی برادر مسلمان و سیرت کردن در قضا و خراج ایشان از بهترین
اعمال شماری و دینی بدینان دهی و مال کسی بیا حق بخوری و از
جمع کبابیر اعتراف از ورزی و بر صحابه مصر بنان و اعمال خیر و شریف
که خیر و پاک نماند از همه اعمال خیر بهتر شانس و از صحبت
انسان دامد و در پایش زیر آن خوف فتنه و زوال عقل است
و از صیب جاه و صیب مدح خود دور باشد و اشتغال بعبود
نفس خود و از اشتغال بعبود خلق افضل شمراری و از سخنیه و از
بدگمانی و افسه دور باشد و تا توان از لغو شنبه پاک خیرتر کنی
فقط که گویند حلالت خوردن از اسب و اسلحه است بر این میفرمایند
در بد زمانه نیک در شستن و اعطاف و خوارج را از معاصی باز
داشتن هرگز دست دهد و بیند و وقت است و هرگز از ور

در صراط شریعت پیروز است فردا از صراط تحقیق نبرد
سلامت رود و هرگز از سرع لغزش افتد از این شهر
انجی نیز لغزش خود را و بنا تواند زد قدم شریعت ثابت و قیام دارد
تا بر خور داری صورت و معنی بیند روزگار عمر در حق و خور
گذشت بر مدت عمر و زکات نماز اسیدیده حضرت حق
میرشد و دیگر روزی که از صوم توان گفت است
با نذات مسلمان خالص و تمام روز در صحبت نذر این
و یکم خراب السلام آوردن فسق است و خور کار را در راه
پیش از حرام گاه و گاه می خندد روزگار میگرد عمر بر طاعت
بر غنا و بر روزه ما حق سخاوت و تولد ما را و دوستان ما را بلکه جمیع
مسلمانان را بر جاده شریعت محمدی و دین احمدی و بحکمت و
اطاعت قول و متابعت حبیب خود محمد رسول الله صلی الله علیه و
سلم و بدو پیروی که هر دم واجب است **عظام** از علماء دین و اولیای محققان
بایست قدم در اسحدم در شستن در زمره دین و کیش اینان محسور
رانا در از صحبت علماء دینی محل و صفایان جابل و اعدا و کامیاب

و در شمعان ایله درین بومله و به عوز نادوم بیدین و صیغ
اهل الیواء و افزون فی زمانتا که از ایشان خبر حضرت
همج نفع درین نرسد مصلحت و محفوظ دادر امین یارب
المعاملین بحکم الله و اهل الطیبین و اصحابه الطاهرین و صلی الله علیه
و آله و علیهم السلام و سائر شایع و از درم محمد شایع و سائر

بسم الله الرحمن الرحيم
 محمد بن محمد و سباسب بقیاس بر خالق را سر در تمام مخلوقات
 و جمیع ملکات را بمقتضای استعدادات آن از کتب علم
 منجمله نظم ظهور آورده و از این بشر را اشرف مخلوقات و از
 ملکات نکر دانیده بجلالت و تقدیر مناسبتی آدم سر فرزای خد
 و میان این نکرده با آنکه انبیاء را اهلوات الهی و سلم علیهم
 اجمعین بلباس قافیه نبوت و رسالت از راسته برای ما
 و ارشاد خلائق برگزیده و از جمله آینه صیفت خود را محمد مصطفی
 علیه السلام خطاب مستطاب خاتمت که ما گمان محمد ابا احمدی
 را جلالکم و لكن رسول الله و خاتم النبیین شرف کرد و بیداد امت
 نور احقر الامم فرموده از این علمای محققین و اولیای کاملین را
 بنسبت ابر علیهم اجمعین برای رهنمای خلائق افزوده تا براه رست
 و تمیز ایدنا الهام المسقیم عبارت از آنست بدایت کنند

و از راه خلافت و یکی که غیر منسوب علیهم و الله الفایده است
از ائمه باز دارند و علم از نزول قرآن که تحصیل سیرت و سنت
بفهم ایشان دارند و از ارسال رسل که در حق طریق مغرب
بایشان آمده اند فلهم این کاتب الحروف در بهیمه علیهم
عز و عزیمت کلمه تنها از کلمات تحقیق و افراد و تقریط که در آفتاب
و مجرای در و ابلا برای قاطر عزیزان و دوستان در رسم و نظر
بیان نموده و این رساله را کلمات تحقیق و رسوم و سیرت و افکار
التوفیق و بیدار از منزه تحقیق و بزرگم توافریه و ترا فوید
کادسیه قدیم و نو مخلوق و ترا خالقیت کرم که از مرده است
بغضای هستی آورده و با فروع نعمتیه و فویش ترا فوید
یکی از آن نعمتیه است بی بدل که ترا در زمره مشر
افزیده و از بهی ادم گردانیده و ترا یک و فوید و گرگ و گرگ
و دیگر از درندگان و دوکان افزیدی که از بهی چون و جبر آورد

باید که شکر این نعمت بجا آرد و بیاورد از ستهای نعمت است
 که مثل آن ناپیدا و بدل آن معدوم و آن نعمت است که ترا
 در دین اسلام افریده که آن بزرگوار صلوات الله علیه است اگر در زمره
 فلان بیدار دی و یاد در گروه مشرکان داخل کردی اگر اجابت
 طاعت بودی که گفته چه اجتناب کردی و چرا صفتی نزدی و دیگر از
 نعمتهای عظمی و از عطایات کبری نعمت است که آن نعمت
 بجا آوردن فیلی دشوار و ادائی شکر آن نهایت مشکل کار است
 در امت غیر الانحضرت صلی الله علیه و سلم که سید المرسلین
 و خاتم النبیین است داخل کرده و شرف خطاب گفته غیر امت
 افه حجت للناس گردانیده اگر در امت حضرت عیسی
 و موسی و یاکری از انبیاء علیهم السلام افریدی و یاد از
 کردی که اختیاری بودی از خلف مرضی او فریدی یا حرف
 بیون و چرا و صفتی و حیثان بر زبان آوردی اکنون
 بر تو در حجب و لایحه آمد که شکر از این نعمت عظمی

و عقیده بر آن است که هر چه در این عالم است
خود اوست و دیگر از بیخای خود کوشش ندارد و چشم بینا و دل
دانا بخشنده تا کلام ویرا و احادیث حبیب او را اصلی و الهام
صلوات علیهم السلام بشنوی و به بینی و بفهم آری و بر آن عمل کنی
و معالجه ای بر آنی و بدل غور کنی که مقصود وی بجا آید و این
ایصال رسل و انزال کتب حسبت پس اینها از رسل و کتب
بر آنی و یقینی در دل خود کامل کنی که اینها برای رفع هر ای
نفسانه و تواریخ و شیطان است که ترا از راه راست که هدایت
از صراط مستقیم است باز مبدل و دلس پس رفع این
همه ای نفسانماره که دشمن باطنی است و رفع این خود بر هر شیطان
رجیم که عدد و ظاهر است موقوف بر احکام اتیان او و احکام غریبه
و متابعت شریعت مصطفوی و فقط پس معلوم کن
قدر که مبدء در سطح استقیم و تمایز بود و در سطح و در سطح
تمایز از هر ای آن آثاره با تصور و از فوایدش این در فوایدش

نصفی مدتی اندک از برای انکساج و تبرکات نرسیده
و همان که کثیر بر نفس بلید و سنیان رجیم از امتثال
او امر و نواهی سرحدت بقوی و متابعت مصلحت
و ضلالتی آنها و نجات از شر مطایران حذر و تعلیم
از وقت و معرفت از ریاضات و مجاهدات موافق سنت
الطیبت علی الواسطه علم باید هرگز مقصود نیست پس
واجب آمد بر طالب حلقی که در این بدایه سرحدت و برتری
طریقت از استقامت ریاضات و مجاهدات مانع اتارده ^{شاید}
و کام نگیرد و التماس نیست سینه اختیار کند که غیر او سحر
بخاطر غلظت نکند و حور آبیاد او سحر در سنت باطلکار
اشغال و مراقبه و مجاهده سحر شود که بسبب آن محبت آن
دینا بکل از دل فراموش باشد از ماسوی الهم دست
شد و در کوشش قناعت و ریاضت بیاد او سحر با
حق و خالق منور شود و از دست موهومی در گذشت
و حق در ریاضت نیست انداختن از آتش محبت که در آن

کیر و و راه بخت و جهان و طریق برود و ابطال در مقصد
تحقیقات مسایل توحید و توفیق و وحدت بر محو ستم و در
و در طاعات و عبادات از حلقه است و عبادت خود و در در و در
را از طبع و تشنگی بر زکات سلف بر بند و وسیع کنند که بجز او سعاد
اکابر و ستم نمانده از آن ای که مکتوف شود و از مرتبه کامیابی حاصل
شود و عبادت او است به آنکه باید و نیست که ستم و در ستم
وجود از ستم گسترش مسایل صوفیه است و کشف این مسئله در
خسایت او سعاد محال است به آنکه بکثیری را از ستم خارج الباب
این مسئله میسر شده با انگار در آمدند و اکثری را که بهره از این ستم
هم داشتند و در کتب خود بطریق اجمال ذکر کرده اند و کثیری
این مسئله را قابل وحدت شمرده اند و بعضی تطبیق بین
المذاهب بین کرده طریق توسط اختیار کردند و در بعضی کتب فایده
این مسئله را در حق دانسته بر سبیل تفصیل در کتب خود بیان
کرده اند و اکثری را بفرقه این مسئله و حکم و اتحاد شده و قابل
را بهیچ کان نسبت نمیکنند و عبادت را باطله هرگز بر کفر و ایمان
حلول و اتحاد باشد و این طایفه عالم حلول و اتحاد را کفر می پندارند
به حلول و آمدن چیزی در چیز و اتحاد و احدان و در حدیث است

50

[illegible]

[illegible]

[illegible]

52. *الحمد لله الذي افاض علينا من انوار شمس الرعد*

سنگ گفت بدو عمل اخلاقیست و اینست که عین عمل از علمها باشد
گفت در نهایت و اینست که عین عمل از علمها باشد
بنامی طالب بر در بهر چه عین عمل است
باید که در هر حال و هر چه عین عمل است
از این رو که در هر حال و هر چه عین عمل است
از این رو که در هر حال و هر چه عین عمل است
باید که در هر حال و هر چه عین عمل است
سنگ و او را در هر حال و هر چه عین عمل است
صدایت ایند فی الحال را که در هر حال و هر چه عین عمل است
رسید و اینست که از هر چه عین عمل است
از این رو که در هر حال و هر چه عین عمل است
حقیقت حقیقت و اینست که از هر چه عین عمل است
است و اینست که از هر چه عین عمل است
صوفیه صافیه و اینست که از هر چه عین عمل است

[illegible]

[illegible]

که از کلام صوفیه متقدّمین که از علماء محققین بودند حاصل کرده
اولی و السبب باشد از مکارش و ریاضت مجاهده این زمان
برایم برقرار است که برای کشف ریاضت و مجاهده شرط است
کس ریاضت و مجاهده قدما را طایفه کثیف و
این وقت که سحر از مجاهده و ریاضت طایفه و طایفه
کس بر مکارشقات این ان میدان اعتمادی نیست تمام

بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران هزار شکر و سپاس مرا بخدای که مصباح القلوب
 المعارفین را بتجلیات ذات منور ساخت و بتعالی
 وجود عاشقین را با آثار الصفات پر جنت و کوناکون
 ستایش بقیاس مر خدا میر که نهال بشیر لافراگردان
 عدم پنجه‌دی گشت کنز مخفیا فاجبت ان اعرف
 خلقت الخلق در دوستان وجود چمن گرا کرد المجد
 کالبد فاکس را خطاب الان ان سوز دارا سره محاب
 خواسته روحی بنم نفعتم فیه من روحی بر ممد
 خلق الموم علی صورته و در برش کرده بر سر بر خلافت

انی جا علی فی الارض خلیفه نبی اند و تاج مرا
قلنا لعملا بکنه اسجدوا لله هم بر سرش نهاده و کتاب
علم اوم الاسماء و کلمات خوانند

چهار جهان معلوات طبقات بر میند از بی لولاک
لما خلقت الافلاک که استشمام روح رحمت
للعالمین شام بر مژگان مرا حل مقصود و همان
تازه و فرحت بی اندره مجید و عالم عالم و در و نامور
بر صدر زین چار بالش بومار رسناک الارض حمته للعالمین
که سینه نبی شیخ المیزبش کام افسر کان منابر
مطلوب اند و ایقو غیور جان به نظیر حیات یار
امایه از نیز فقیر حفر طریق تو به دادن و

حالات لطایف ستم مقامات که فوق لطایف است
طریق حضرت نفی بند عالم که کس که را در نیز راه پیش
من آیند و نیز در سارات و اصطلاحات که حضرت صوفیه
هافیه قدس السرائر هم از کلام کرده اند بهر استفاده
و یاد است

و یاد داشت غالب این بنویسند بر او این درج محمد
 و اگر در طریق قریب دادن و تعلیم و اگر نمودن و طور سک
 و تخم و حدت و در قلب طالب کائنات بدید که اهل خدا
 غار حقه الله علیه اجماع نیست که بی مرید شدن و معیت
 کردن و داخل شدن در سلسله بر نرفتن و خفیه تعلیم نمیکند و قبول
 با سوال طریق نمی نمایند و چون مرید کنند و قریب و نیز طریق
 آن نیست که اول اخلاص است و حکم و ضرر کامل مقصودند
 و بعد و دو نفل از سخاوت و بعد از آن بر او تعلیم مقابل
 خود و طریق سنان بنویسند علیه و سلم می نشاندند و در آن
 زمان حضرت رحمان و سان بدایت نبیان خود نموده اند
 میگردند که کدام طرفی مناسب رضوان الله تعالی علیه جمیع
 میل و خواستش میداری بگوهر که از طریق حضرات
 قادر به و تقصید و حقیقت اختیار میکرد بر او روح
 طیب حضرات از طریق فایده میخوانند و استاد میشوند
 می از آن دست بردست طالب می نهادند و از سرش

بگویند ای ایمن میا یونیکس اگر اعظمای سیراب
می ساختند و توبه پیدا دند و معنی اینها را می دانند
ایمن الله بیعت کرده با تو خیر اندر نیست که بیعت
با خدا است و دست خداست بالا و دست این
سپهر بر عهد نکند پس خیر اندر نیست که می شکند و
نفس خود و هر که نام کند آنچه بران باشد عهد کرده است
خواهد داد مزد بزرگ و میفرمودند که بگو استغفر الله
مناقی من کل ذنب و التوب الیه و او نیز
میگفت تا سه کرة و معنی این کلمات را تلقین
میکردند و نیز میفرمودند که کرة بگو استغفر الله الذی
لا اله الا هو اخی العیثم و التوب الیه و او نیز میگفت
و معنی را نیز تلقین میکردند و نیز میفرمودند که بگو اخی
کرده ایم در عذر کنایه و شرک خفی و جلی و زنیته
و نادانیه و خاصیه و بکیره و دانسته تا خواسته بود و
عقد و عطا کردن در کتب و توبه و صبح کردم و دند

کرده بای خود شمار و منفصل شد و نادیدم و عزم بر
کردم که آیند مطابق عمر توفیق الله بواسطه مرتب نگاه باز تا
هیکل شوم و او سر میبکشت و نیز میفرمودند که بگو ایی از
سروایان او رویم در دو جانب تو کردم او نیز میگفت و شنید
میفرمودند که بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِکَ لَهُ
وَأَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَانْزِلَ عَلَیَّ الْکِتَابُ وَنَبِیُّهُ
کَیْ بَکَ اَمِنْتُ بِاللّٰهِ مَلَاکَئِکَ تَاوَسَ بَکَ اَمِنْتُ وَنَبِیُّهُ
کَیْ بَکَ اَمِنْتُ بِاللّٰهِ کَمَا هُوَ اَسْمَاکَ وَصَفَاةٌ وَجَلَّتْ جَمِیعُ
اَحْکَامُهُ وَانْزِلَ عَلَیَّ الْکِتَابُ وَنَبِیُّهُ مَفْهُومٌ وَفَاطَرُ الدِّیْنِ
اَوَّیْکَ رَدُّ وَاَعَدَّه میفرمودند که بگو بیعت کردم پیغمبر خدا را و
الله را و اطاعت حضرت را بر وفق علمه تا در سه نام مبارک ضابط
حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث احمدی مدنی
سید الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی رَحِمَیْهِ اللهُ عَنْهُ و همچنین در
سلسله حضرات نقش بند به نام حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
رَحِمَیْهِ اللهُ عَنْهُ و در سلسله ششم نام حضرت خواجه معین الدین
بُیْشَقِی رَحِمَیْهِ اللهُ تَعَالٰی عَنْهُ را همچنین مکرر گفته و میفرمودند که

که بقای اینست که در هر یک از این طریقتها سه راجع علیان بر
ایک مکان تحت السلام عبارتست از غنای طبع و از صمیم
و صلوات و حج و رکوع است بجا خیر و از بسط و استقامت
و زهد و از عسکرت بالذکر و بسط و تقوا و قوت باطن و افسار و
بهر حال و از قتل و عذاب و تقصیر معروف و دور خیر هم ماند و
چیزیکه شرح آنرا به جای آوردن آن حکم فرموده است بجان و دل بگو
قبول الله تعالی بجا خیر و از بسط و استقامت و از بسط و استقامت
بجا و از بسط و استقامت و از بسط و استقامت و از بسط و استقامت
نکم چون از همه سراسر طبع می گذرد بتعلیم و تقوی قلبی و
قوت عبادی و بتعلیم لطیفه قلبی که زیر پستان حب و انفع
است امر میگردند و توجیه میفرمودند در بیان تعلیم لطیفه قلبی
و می گفتند که جسم خود را در هر یک از این طریقتها بجا
و خاطر خود را از جمیع حظرات پاک گردان و بکمال حضور
خود را متوجه قلب حق تعالی کن و در این متوجه بعد از خیر
که عبارت از ذات جامع جمیع صفات کمال است که خواستگار
فیض بر بطیفه قلب بکشد و بداند فیض از مهد او فیض گر از
راه لطیفه قلب شمع بقلب منور گردد و منتظر حرکت
قلب که عبارت از گویا آمده قلب است بدگر هم ذات

(51)

یعنی بلفظ مبارک الله پیش و بماند لفظ مبارک الله
آند بر قلب من و با هر سی و نه بعد از آن آنست که نهاد
خود بسم الله گفتند بر قلب صغیری او می نهادند و
می گفتند و می فرمودند که زبان را بکام حسان و
تکسیر ازین ناف بند کرده حق جل و علی را حاضر
و ناظر تصور کرده بیکمال حضور سه کلمه بلفظ الله تعالی
گفتن من درون خود بگوئی که یک فرمان او درون
الله سه کلمه میگفت و اخذت از زبان ملائیت
بیان خود باستحقق همانکه سامع سنده مرشد لفظ
الله سه کلمه میکنند و از آنست که نهادت بر قلب
می شد نهادند الله همراه الله گفتن بر قلب او اندک
آند و رور می دادند و قلب او جاری میشد و بلفظ
مبارک الله گویا میگردد بعد از اخذت درود خوانده
بر کف دست حق پرست خود را کرده بر قلب می نمودند
به کرده میمالیدند بگونه فلان مبارک خود مقابل لطیف

قلب مسترند و شسته بتوبه او متوجه میشوند و عمر و حیات
 در قلب او بتجلی می نماید و تکریم و تکرار و تکریم و تکرار
 که ذکر یک در لطیفه قلب مستقر است و لذت
 آید و در لطیفه این سخن مطابق می رود و در باطن
 او سرایت میکند و در بیان طریق توفیق حضرت ماست
 آنکه علم بر آنکه طریق توفیق حضرت ماست و علم
 چنانست که در این زمین است و هر چه خود را در
 نیست او سعادتمند نماید و فنا میگردند و از انبساط
 بکلان فارغ میشوند و انداز قلب مسترند تجلی
 افتاب وحدت می یافت و در آن انوار مستقر میشود
 و از خود میرفت و از زبان در فغان خود میفرمود
 که اهل حقیقت توجه خود را فنا کردند و در سبب اله تعالی
 کم کردند است و نیز میفرمودند که حقیقت توفیق مرشد طالقان
 و مسترند از آنز و فقیر است که بر گاه قلب مسترند در عالم
 تصور مقابل قلب مرشد کامل خود گردید و تصور کی که مرشد
 از آنجا طر خود تصور کرده است چنانکه باید صورت پذیرفت
 و سبب خود را بذات پاک او سخاوت نماید و متحک گردند
 و ماسوا را بهر وجهی از نظر خویش برداشت و فانی بذات
 او گشت چنانکه از خود و از مرشد و از ذکر و از خود و از ذکر

بحسب الهی و غیر نماند که دانگرانی مذکور و عارف عین معریف
کرد که در آن مقام بود اگر گویند که عارف نوعی بود
چون مرشد کامل بود در حین توصیف این مرتبه خاص از خداوند
از ملاکات فوضیه بر قلب طالب انساب عظمی و دانی متجلی میبود
و از قید استیلا و خلاص میگردید و در بحر رحمت حق جل و علی
مستغرق میگردد و در مقامات زیر در این مرتبه است
و سعادت و فرس و سرگرد و ذایق از مقامات بسته
تمام جان میبخشد و چون نام این مقامات بیان آمد باید که تحقیق
مقامات بر تو عرض کنیم باید دانست که در مصطلحات
محققان صوفیه علیهم الرحمة و العرفان حکم کرد و غیر بدو
الکبر مع حق سبحانه تعالی بود و چون نام مذکور التوحید افراد
الحق حق الحق و الشرب استراکب الغیر یعنی توحید افراد
حق از غیر او است و شرب استراکب بدون تخیر بدو است و
الستواق در جهت حق سبحانه تعالی و گویند و خلاصه دل از
علم بوجود غیر حق حق می رسد به لا و حقیقت گویند و خلاصه از خود
بدیدنی نهان به سعادت خوانند و بسیار توحید بود و نور وجود
حق سبحانه تعالی را وصل نموده اند و ظاهر این حالتی بدو است که گویند
در این مرتبه که گویند آن چهره است ظهور در این حال و این است

نام این مقام را بکبر اصطلاح کرده اند و شایسته مذکور این مقامات
در فقرات حضرت خواجه عظیم الدین احمد مدظلّه العالی علمه تعقیلاً
مرفوع است و در بیان مثال تجلی حق علی و علی بن ابی طالب فرمود
و قلبی است که در آن حضرت میفرمودند که مثال تجلی حق
علی و علی و قلب مرشد و قلب مستر است و اینست که علی بن ابی طالب
چون انداخته است و قلب مرشد کامل بان الیکنه الشیخ است
و اینست که در نزد سیه برگاه بنیه مذکور و سلیم الیکنه مقابل
آفتاب است و مقبض تجلی ذات ان کردید بالفور است چاره و نایاب
آتش میگرد و ظلمت است انور مبدل میگرد و در سر از آتش میگرد
چنانکه قلب طالب کربان بنیه سیه است چون بوسیله قلب
مرشد کامل که آینه دار تجلی است سحاب نقلا و میرا از انور
الهی متجلی است و مثالش الیکنه الشیخ است مقابل آفتاب
عالمی است که عبارت از تجلی ذاتیست که ماضی گردید و مقبض
انور او گشت و ان آفتاب عالمی است بران متجلی و متفلس
مردود و لوفا و اگر بالفور است آتش خلق میگرد و از تجلی متجلی
می شود و ظلمت تمام بنور نام منور میگرد و ملک سلایک آتش
جهان نور عالم انداز میگرد و اگر کرب که در آن عالم
قبل نام حضرت موسی علیه السلام و التجاریه و حوریه
زیداری فرمود که این تراجم حضرت موسی علیه السلام با خود
نبوده و قریب کلیم الهم کتاب و تافیت بلی بنیاد و در پیش

١٤

(59)

بنفاد و کوه طور با اینرا خط در بر کرد و استقامت چهار
روز بخداوار که انهم چون نور از سوزن بود طاقت نیاورد و باره
باره که دید جانم قول تمام جمله و کما و حرة موب صیقا پس این
قد ضعیف طاقت نداشت افتاب ظاهر شد و ترایه بخاوری
حق جل و هاجم قسم داد و بد نیکوان بخا و حق که بر حضرت
موب اعظم السلام تجا که بر قلب البیت الشریع بر سر آید
و اسیر خلی جالی بر ارضت نیست فکم قول تو که ان الله
ان صورکم و اقلدکم و لیکن میطر انی قلوبکم و بیانکم
و نیز بولند جلال الدین رومی قد سره در بهای سخن معقول حق
تبارک و تعالی میفرماید تا برون لا نکریم و قال له مادر و ن
نکریم و قال له پس از این از نزول تجا و انی حق و علی بر
قلب طالب هیچ نکر و شبیهی نیست سبحان الله عجیب است
که کوه بدان عظمت و بزرگی تحمل دیدار نداشت و دل
ان را به حکم و لیکن میطر ان قلوبکم طاقت این طبع

در این کتاب که در این کتاب است

پستان چپ پا در بدنش تمام یکسو و بطن او بر وضع لطیف افتاده
است برساند چنانکه حرارت بر قلب و بطن او اعطایر شده و لغو الیه
را بجانب راست است از لطیف روح است ارد و لغو الاله
را بر قلب صغیری که انرا بمحار و ان که برین چنان چپ و دیگر کوز
او بر جمیع لطایف که در سینه جلا رفته واقع شود و حرارت و
گرمی بر قلب ظاهر گردد و این را طاق طاق کند و وقت کوز
نفس محمد رسول الله گوید و در حقین مغولی ذکر لا اله الا الله
را که لطیف مدد که است حاضر سافه حق سبحانه را بوضع محسوس
تصور کرده معنی کلام را ملحوظ و منقوش لوح صغیر و در فهم
نشد و کوشش بلیغ نماید تا چنانکه کل نفی خبر برد و اثبات
و است واجب الوجود و معشیت بر در و در نظر حق باین جز
و است حق سبحانه و تعالی دیگر فاند و انشیه بکل از میان برزد

پس باید دانست که معنی لا اله الا الله محمد رسول الله نزد مومنان
و علما و محققین متبادر و مبلد تا و بیل نیست لا اله الا الله یعنی هیچ الهی
موجود نیست الا الله مگر الله پس اذان لازم آمد که هر چه که
آن است عین الله است پس از به عبارت لازم آمد که هر چه که
عین الله است که در دین شایسته و حضرت مابین مومنان
که و قوف عددی را در حین ذکر بر خود دارند و آنی و موقوف
عددی با صلااح صفات ماضی الله عنهم شمار ذکر را گویند
پس باید که مواظبت بر و قوف عددی باین طریق نماید که
ابتداء از دست دوم گفتار در هر دم سه بار ذکر گوید و در هر شمار
تنکات محمد رسول الله گفته بگذرد و ذکر را از و قوف و حضور
گوید و اهتمام در زوایا غفلت در حضور راه نباید چون
درند نفس بر سه بار گفتنی ذکر تنکات نمیکند و غفلت در حضور
راه نمی باید و باز در هر دم ابراز کند و چون نفس بر این

به قدر کبر و دجبار دیگر ایزاد کند و بهمان محبت دو دو بار در
 دم بزرگ نفس تنگ نکند ایزاد کرده باشد تا به دست و یکبار دیگر
 در دم رند و بهین قسم هم دو دو بار ایزاد کرده باشد تمام
 هم به دست و یکبار رند چندین مرتبه است و یکدم و به دست
 و یک نفس قرار یزد و چون برانهم عادت شود در انصوت ایزاد
 ایزاد کند مفایده نیست اما علی قدری تنگ نکند و در حضور
 تقوی نماند که تنگی نفس موجب تقوی خاطر است چنانچه گفت
 خواج غلام الدین عطار رضی الله عنه میفرماید که بسیار گفتن
 شرط نیست باید که هر چه گوید از سر و قوت و حضور گوید و بدل
 گوید و در دل گوید و اردل گوید تا فایده بران مترتب گردد
 و تجلیات و جذبات الهی بر قلب نزول کردن گیرد و چون
 نامه هست و یک نفس برساند و لذتی و مصلحتی و حرارتی
 و سردی یا بد بشنود و سپس خجاست اینها کار دارد و اگر

لدقی حاصل نشود نشان بهیجا صلی است پس اولی نیست
 که عمل از سر نو گیرد یکبار بهیجا شرایط رفع و عدم هر دو ترا
 لا اتم هر دو و هر دو طاق کند که اندو ترک و محبت انوشتر وقت
 که از شش مجرای خون الی یکدیگر در دوزخ نفس رعایت عدول است
 نیست بلکه صفت خردیم باشد اندو فتنه بند رضی الیه علیه و
 انکه صفت عدول از نشود اند باید که غور باشد ای
 نه که در دوزخین فکر تصور لا معبود الا الله و الله مقصود الله
 الله مکتوب باشد و از انکه متصور دارد و در وسط مسلم
 سلا خط لا معبود الا الله مکتوب باشد و در انچه سلوک و تصور
 مشغول و متفوق باشد که صفت فارحمة الیه علیه مفضل انرا
 رحمت بیان نموده اند و ان نداده اند و ان مقامیت
 الی ذکر و که اگر نموده کوز و در عالم بیرنگی جز یار عیسی فخر
 پس فهم از انکه طالب تیز بهر شد داشته که را نکست
 نور

بعد از نماز و رسم نمازها و نیز میفرمودند که دو وقت صلوات
 بر مشغولی ذکر لغی اثنایت لازم گیرند یکی صبح پیش از نماز و
 یا بعد نماز و دوم وقت شام بعد از مغرب فائده قولی اینست
 یا ایها الدین امنوا اذکرو الله ذکر اکثیر او چنانچه در
 و اضیاء یعنی این مسلمانان یاد کنید یا یاد کردن بسیار
 و بیانی خوانند او را صبح و شام و دیگر میفرمودند که ما باین
 الود و الملوب وقت و خوف زمانست از خدا اهل تحقیق
 عبارت از محاسبه باشد و میفرمودند که در ذکر چنان سعی بجا
 باید برد که ذکر از دل گفته شود و بدل گفته نشود و در دل گفته
 شود بی تحریک زبان یعنی از معده بگوید که نیچو قرب
 منور از دل گوید و بدل یعنی گوشت یا ماهی منوری
 را بدو که گفتن مشغول گردند تا که گرفت باده منوری
 معجک بکست ذکر لفظ الله کرد و چه در خواب و

و هم در بیداری و هم در جمع من غلبه فاعلی و با انی
مدام مشغول بذكر پند و مخالفت در آن بیاید و نسبت
مع اللهی هم سازد و بر سرانیت اینچنان ذکر تا کید نماید
میگردند و نیز میفرمودند که اثر ذکر آن بود که در زمان
نعم و تدبیر نسبت مستغنی شود و در زمان اثبات اثری
از آثار تقویات جذبات الوهیت مطلق اقتضا و نیز میفرمودند
که بعد از اثبات مشغول بوقوف قلبی بر عبادت از متوجه
شدن به قلب صغیری باشد بنشینند و در هر حال و در هر
امور و در هر مسکنه از وقوف قلبی الحاکم باشند و
خافل نشوند و دیگر میفرمودند که ذکر را می باید کرد
جمع مشغولها از کسب و تجارت و دیگر افعال جوارح و
از ذکر وقوف قلبی خافل نباشد بلکه صیغه مقصود
است از ذکر در وقوف قلبی است پس در هر حال بپایان

من نزد بید بود تا بقره تا عمل شود بهنگام حضرت خواجه

و باید مانند ریخ پیش بر شیشه دل پاسبان (۱۳)

کز بصره دل زاریدت مست و ذوق و محققه دید

طایف قلیع پس انگاس باید دانست که معجز حضرت ماریه

که بعد مرور ایامی چندان تعلیم نفی اثبات بیاورد انگاس آگاه میکردند

و طریق تعلیم آن انبیر بود که میفرمودند که در دخول و خروج نفسی

آگاه باید بود با این الفاظ مبارک هو الله یعنی در رفتن

نفس لفظ هو تصور کند و در خروج نفس لفظ الله بخیال آید

پس بر نفسی که آید درون و بیرون آید و از درون درون

رو و از سر حضور و آگاهی باشد و غفلت بر آن راه نیاید

یعنی هر دو تفهیم و صف حضور و آگاهی موقوف است بر خیر و کمال

جمع انفس بی تکلیف بر روی صورتی و از این جهت

نموده و تا وقتیکه بی تکلیف و مهارت کلی حاصل نشود

شدید و تکلیف بلیغ باید کرد تا نسیب مع الاهی حاصل

شود و باید دانست که قلب مدغم در هر جان با لفظ مبارک

الله گویاست و بکار خود هر آن مشغول است و صفت

لازمی نفی می یابی است که غایب هویت ذات و در هر

بی اختیار جاریست و این ذکر که بر نفوس انسان و حیوان

حالیست انفس ضروریه ایشان است بر طالب مستعد و

و مشتبه بر آن آگاهی دارد و مکر مبتدی که او را در فهم

و توارست که بسبب وقفه خفیف که ما بین النفسین

است از حضور و وقوف نزد واقع میشود و همیشه

عاجز میگردد و در استماع او از قلب که بر لفظ

مبارک

خبر است که باید جیب بمانی و قفله که ترو مبتدی
محل ترو جلی راه می باید پس طالب تیز شو را در حصول (۶۴)
این نسبت تعامل و فکر فم بهم باید رونه غنث است
نه مشقت زیانی و نه بهد قلبی و نه ترو دلی بیکم حد
روز فکر به فم این الفاظ که این کسر عاریست باید کرد
و خست باید کشید و سی در حصول دولت فم باید
نموده بی تکلف نگهداشت این نسبت مع اللهم
حاضر دل بود و بتکلف نتواند که این نسبت را
از دل دور کند و حضرت شیخ ابوالجبار نجم الکبر
قد سرده میفرمایند که همان صفت است که در اسم
مبارک الله است و الف و لام در برای تعویض است

و تشدید لایم از برای مبالغه در این تعریف پس می آید
که طالب بهر شمع در نسبت آگاه می گنجی گانه برای خود می باشد
که در وقت تا قضا با بیخوف و سرگشته بریت ذات حق
سجده می نمود و می بلند و در دخول و خروج نفس و وقت
و آگاه باشد تا خیب بهریت امدان و بیخوف شناسی
انفاس ترا بود بران حرف اساس چاسن آگاه از ان حرف
در امید هراس حرفی کفتم شکوف اگر داری پس بدو که مانع
حصول این نیست ترا تا فهمی نسبت خدا حجاب ندارد تو
دید پیدا کن پس ترا لذت است که قدم ترک تا فهمی کنی که
که بماند تا فهمی حجاب چهره منظور و دشمن وصال معبود است
پس ای عزیز دوست معبود است دشمنی از دل دور کن
و دوست طلبیدن به و حجت دانی که دشمنی نیست و دوست
و طلبیدن حجت

بجایست و شمع نورانی را در تافت و انجمن
بنوا و یونس و فطرت اکل و سرب و اندریم و غیر
و دنیا و مملکت این و حب جاه و فکر اهل ایمان و انجمن
شمارن و غنی و غلام فطرت و بد و این از جهت است
بیمه شمع تا فقهی و حق را شناخته و توکل بر او تعالی نماید
نیز این بوی این فطرات تا فقهی موجب تفرقه است و اجزاء
قوانین و دوست نمودن پاک الله تعالی که در آنرا از فقه کامل
خود شناخته پس هرگاه که سر اعداد که عبارت از فقهی
میوا و پیوس و فطرات و دیگران عدد و الیه الله از تیغ
له بزرگ است فقهی در آن و در یکجا میباشند در نظر تو یکبار
از الله که الیه میباشند و در آنجا که در آنجا و در آنجا
هند روز عجب صور الاله در راه الله و لا موجود

در این کتاب

الحمد لله و الله معبود الا الله به نوره شکار کرد
تا یکدیگر مواظبت بر ذکر اخلاصت میفرمودند و رحمت پروردگار
ذکر نمودن تا ترا جان است پاک دل خود ذکر رحمان است
باید که بعدی در ذکر مواظبت فانی که ترا از غور و از
خوش و بیگان امتیاز نماید و جز نیک و بد نباشد بلکه
از ذکر و مذکور و ذکر الاهی نماید و خدا را ذکر کنی که
ترا دیوانه و شیفته کند و همچون شمع زنده جان کرم رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود و قال رسول الله صلوات الله علیه
و سلم اکثروا ذکرکم الله حتی یقولوا محضون
یعنی فرمود است رسول الله صلوات الله علیه و سلم که بسیار
کنند ذکر خدا را تا آنیکم بگویند ترا که دیوانه است از
اضافات بیخوابی کوشش بلیغ نماید که اگر کسی
بگوید

(67)

بانه غرور و پهلوی تو نشسته باشد بر او ان تو مطلع نشود
عکس کل نفس هم آگاه بر صورت تو نشود و چون ضامن
در هیئت فتح جل و علی آلم ندی و اشیئت از میان
برو است بقای رسیدن که حضرت ما رحمة الله علیه
مطالع این فقیر را بیاورد است و تخلص ذاتی نشان داد
اند و بعضی اولیاء اینهام را نشود و خود هم تعبیر
نموده اند و یکم اینهم را است که گفته اند بی رزق کامل
که دل و جان او در بحر ذکوات مستغرق شده است
میرت ذکر و فوق زبان و دیگران که معلوم
باین افکار بمعاصله بقدر روز و قوف زبانی در طاعت
از می است و ان بر دو معنی محمول است بر یک
یعنی اگر میفرمودند که نزد اهل تحقیق بر حق می است

عکس کل نفس هم آگاه بر صورت تو نشود و چون ضامن

که بعد از عذر طالب حاج باید که خاموش نشود بگوید اگر بگو
باشد و حاجی فارغ از اظهار باید و بطور مراقبه نشیند
و اندک خبرت در این سخن دارد و باید که به این کار
و خیال کند و نظر تامل نماید بر اعمال و افعال هر یک
که در حق خود از منزه ظاهر و باطنی چه عمل نموده است
چای نکیر است و یا موجب عذر یا باعث صواب است و یا
موجب عذرت است پس از اوج این سخن بخوان اردو و میزان
تخمین کن که اگر عمل داشته و پسندیده که موجب نکیر است
در رضای سر و سران آن خواب حق جل و علی
بجا آورد و اگر ناپسندیده و ناسمجع بعمل آمده
و آن باعث عذرت است میزان تویم کند و آن ظاهر
نمود و دیگر نکیر است و ناسمجع آن گناه از برکت

و از این بر طرف سوار و مبدل بحیات نمود و تر از زبان گویند
دویم آنکه ناله کند در ساعتی که ایام برساند شش است از غفلت (۱۸)
گذشته و از حضوری که از آن است در آن حضور و چنان می
بخار بر د که از نیت از میان بر جرد و توحان خود را در غفلت
او بجا نماند مستغرق و مستهمل کند و از غفلت و نقصان
گذشته است باز گشت کند و عمل از روی خود و استغفار گویند
و دیگر بد آنکه طالب را در سیر لطیفه قلبی نسبت کشف حاصل شود
و حالت عجیب و شوق و ذوق غریب بهم میرسد و افتاب عالم
تجلی ذاتی بر قلب مسترند متجلی میگردد و آید از نورانی
که رایک دوسافت و که رایک پائین کس را زیاده
علی قدر رنبد او و نور این لطیفه را نور ریاض فی موده
در بیان لطیفه قلبی باید دانست این لطیفه قلبی مربوط

است هر صفت بصفت تنزیهی و بصفت تشبیهی و چون طالب
این لطیفه را مقام اعلی و احسن و اکمل و اجل و غایت فرموده
و منظر انوار و تجلیات و فطرات رحمانی و ملکی و اسمانی و
نفائی و سبائی گردانیده و جامع جمیع صفات افریده
پس طالب نیز پیش از ادراک این مقام همایی باید که هر وقت و هر
لحظه بر قلب حاضر و ناظر باشد و قتی که در آینه خضره و یا کدوم تجلی بر
قلب نازل شود بگویم تمام دریافت نماید و اگر بداند که قابل قبول
و موافق قول اهل سنت و جماعت و مسایحین که چهار است
قبول کند و اگر بداند که قابل قبول نیست محض غرور نفس و
شیطان است همچون وقت زده کند و هرگز در قلب جا نگیرد
و هم بعد از درجید سبب مواظبت ذکر مریضه را فالتی و در وقت
در هر مکی دست و هر در آن وقت طالب را باید که سرگردان
او

بوسیله آنجا اردو بود رزان در فضا خود زبان سخن می‌سازد
(۶۹) نه از ذکر آذر و نوریم خبر نماند و بود آفاق لطیفه قلب بدین
رو در امر می‌فرمودند و در بیان لطیفه روح می‌باید دانست که
لطیفه روح الحف است و انداز زیر پستان راست جا
و دهان و آن حضرت بدستور لطیفه قلبی این لطیفه را نشان
میدادند و لطیفه محول متوجه می‌شدند و از قوت جذب
و ریخته بخود می‌چسبیدند و این لطیفه بر طه است بی‌صفا
چون در این لطیفه طالع را بر سر کاس حاصل می‌شود و بهر آنجا
حق را منسوب بخواب قدس باید دانست و منسوب
حق باید شمرده و بعد طالع این لطیفه بلطیفه نفس منسوب می‌شود
در بیان لطیفه نفس باید دانست که بعد لطیفه روح لطیفه
نفس است و انداز به جنب چپ یا راست قلب جا دارد

اند و اخفرت به سوز لطیف قلبی و روحی انست
مبارک بر موضع لطیف می نهادند و اندک اندک میزدند
تا به سوز کثرت لفظ مبارک این را از زبان مجرب بیان می نمودند
تا به سوز میقتدا و بطریق محول بقوت عذبه متوجه می شدند
و او را از خود میزدند و کمال این سوز است که میزدند
همست خود را در بهشت حق میزدند و بهشتی را میزدند
که بهشتی می باید و خود را در و کلمه میزدند و در از و
من عرف نفقه عرف را میزدند و این سوز را
هم از تخیل صفاتی بهره است و در این میزدند و او را
این جانب تمام حاصل می شود و بعد طی این سوز لطیف
بر می آمد می نمودند و در بیان سوز بر می باید داشت
که به سوز نفقه لطیف میزدند و از او در میان
و سوز سینه را زد و اندک اخفرت این سوز را لطیف
از به

در این طایفه فرموده اند و بدستور طایفه دیگر طریقی
محمول است آن میباشند و آگاه میگردند و بهر نحوی آن امری
نمودند و موصوفه بقوله جذبه بحال مسخر شدند و میباشند
بر میباشند و از این از هر مقام می چنان میباشند و این طایفه در
است بتجلی شیرتانی ذاتی پس در این مقام حالت عجیب
و غریب رود میدید پس طالب نیز خوش را میباید که در اینجا
نموده رفتن و مسلوب یعنی شمرده و هر جا که نظر قرار گیرد و گفت
لازمی باید بود و بعد از آن طایفه سری بلطیفه محمول
میگردند بیان طایفه غریب است که بود طایفه سری بلطیفه
است و آن نزد حضرت ماحضه اله علیه در و سیم میباشند
محل سجده دارد و از حضرت این طایفه در این طایفه
محمول است آن میباشند و از آن است که میباشند بر موصوفه

به سوز نهادن اسم بارگه را سه مرتبه میخوانند
و بعد محول از قوه جذبیه متوجه به او میشوند و این عمل
بهمین سبب انجام میگیرد و از این مقام هم آگاه میشوند و بر
درام شعری این نسبت ارمیونمودند و اصل الدلیل این
نظم صفات علیه شریف است که منقح شبنمات و اینست
و اینها سترند خود را در خود نمی باید و نسبت به خدا اعلی
نمود و بطریق حق بلطف افروز را و میگردانند و بیان
لطیف اخفی باید دانست از بعد لطیف حق لطیف اخفی
است و این لطیف الطیف و اخفی و احمل و اکل لطیف
است و قریب حضرت اطلاق و در مقام این لطیف
الطیف و اقرب است اما نزد حضرت ماحضه این علم بلد
است که به ام الذریع است و این لطیف را تا صطلح
مطلوبه نماید و به حقیقت در مدق و در مدق و در مدق

نیز معینید که نزد محققان اینها فائده است و دل مقررند
 علی و هاروف که از اول صوبی نامند و آن نیز یکتا
 حسب قیمت و در دویم از اول صوبی که نیز یکتا
 است و اینها است و در سوم از اول صوبی که نیز یکتا
 نیز یک نامند و اینها است و بعضی از اینها
 جمله دیده و اشغال اینها است و در یک فائده غلوه
 است و طریق علی اینها لطیف است و در وقت مقرر است
 بر هر یک سزاند و هر یک اینها سزاند و هر یک اینها
 هویدا است و اینها نیز از انحضرت رحمة الله علیه طریق
 اینها اشغال موصی است و طریق علی اینها سزاند و هر یک اینها
 اصل الدلیل اینها لطیف است و اینها است و در میان
 مرقه مقررند و اینها مجرده و فنان اینها لطیف است و هر یک اینها

همان مرتبه مقدم است و بعد بر سر لک لطایف است و بعد
 باید دانست که بعد از طایف سه مقام یکدست است و بعد از
 آن نیز در صفات ما رجوع کرده است که این در سوره صافات
 در خرو سجا جوفی و در نظر تو آید همه راجع دان که جز بایر کنی پس
 اخبار است همان یار است که صورت اخبار زده و اخبار بنا به
 اخبار کرد و غیر کی است اثبات فقط نام است است که
 ظاهر زده و برف گردیده است بسبب تقاین ظاهر و برف نام
 نهاده و الا نه اگر تامل کنی ظاهر و برف یکی همان اب خط
 مد لنا عبد الرحمن حاجی قد سره بعد از این مینویسد و در سوره صافات
 حاجی معاویه بعد معاویه است و پس ما در میان کتب
 موجود و اسلام و تقاین دان که ان الله علی کل شیء مجرب است
 پس باید که مدبر در تصور لا موجود و الا الله باشی و در نگاه
 این نیست چه که گویند اگر مقدر و چهار ساعت
 خاطر خود را بعد از این نیست مستقل در هر که غیر که خاطر خود
 بنام است

به نیت امر عظیم است و اگر حق جل و علی از این بیاد و تر
 نشیند این کتاب و انعام اوست جایگاه اخلاص و جود
 علم هر مضمین این فکر و بوجه حق و رفیع این تعلیم و نور
 اند که در مال نیکوئی را که تمام بود و شش قدس و شش نور
 بخت را در این چهار کس خود نهادند و سر و دم را بر آن خود انداختند
 و با این فکر گفتند درون این نیکو و در پنج جوفی در این هر دو در و حال
 از این سر تا سر و دم جوفی در نظر نواید و بر راقی دان و همی بی این
 در از ضرر و ستم است به نیت حق دان پس جبهه بالک از نیت مقام
 ظهور کردی و از مراتب موهومات صورتی در گذشت و بقی
 توحید عیانی رسید و تعلیم با دو است امر میفرمودند بیان با دو
 درست باید دانست که بعد نگهد است نفع باید دانست و این
 مقام نزد حضرت ماست و علم با هر طریق است ای که ظاهر و باطن
 خود را و تمامی ممکنات را که می بینی این سر به ظاهر ظاهر حق است
 و باطن و باطن حق است جل و علی پس ظاهر و در ظاهر حق

دان و باطن خود را باطن حق دان و درین ظاهر و باطن
 تمکینات را حق دان و درین غلطی مکتودان را
 مدد و مانت دوری و سبب بجزری بایستی فهم است
 هذا از زینش می جوید انهم که در مبحث اگر معنی
 معنی اگر صورت باین صورت و نیز نزد حضرت علامه
 سیر این مقام عبارت از استیلا می شود حق است قبل
 جلد بر سبیل ذوق و کنایات از حضور بی غیب است و شاید
 و دو دام الکافی از نسبت که نسبت سحر بلوغ نمایند
 و استیلا می آن جدی رسانند که از نادر و مشهور و در عارف
 و معروف خجسته و بدانی که شاید و مشهور و کواکب و عارف
 چیست و معروف چیست و اقیانوس و تو از میان بر نیز
 و حجاب اشیت در میان نماید و از خطره عین کار و در
 باید دانی که نسبت نزد حجاب چه و مقصود دارند است
 باین معنی آن که گوشتش بلوغ نماید و بدانی چیست

سیر این مقام عبارت از استیلا می شود حق است قبل

رست حجاب توده کرده پیداست نعلین برده بخرد و دست
 بران نیز رست جبهه از پیر حجاب پیون روی و در رخت
 و دست بر سه دیده حق بنی تو بکم بصره تدرین بصره
 به در صویر بیع موجودات مشاهده حق نماید و خور
 را و هم موجودات مشاهده حق نماید و عود و لا و لاه و عود و لا
 را قایم حق بپند و حق بپند لا جرم غریب و اشیات از
 پیش نظر ادبر دارند باز هر چه بپند حق بپند و هر چه دانند
 حق دارند شرف از حضرت مار محمد اله علیه السلام ظاهر نماید
 و چشم بر آب کشند و دایم لای بکر بپند و منقول این
 اشعار بر زبان مبارک رانند هیچ مبدائی
 چه چه بر گشته و صیحت در دولت در باب بگویند و بایست
 انکه بر پند بپند و انکه بر شرف بیع انکه مبداء علم است

خود بگو تو نیست این مقام را نفهمی تا از حجاب پند
تجلی چون حجاب راه تو نیست است از خود زنجار
سست نام خود را از خدایت رنج و از خود رنج
بدان تا کیست نیز هر کیفیت که گفتیم کتابت از صورت
یاد دست است چون در پیشگاه پس خود کوئی و خود
سنگی لمن الملك و احد القهار بیک در نیفاح از پنج
خود سخن گفتن شاید و قدم بر نیفاده با شیت نهادن
نباید که در نیفاح نیز هر یک صورت اند اگر فنی نگنی
در جمله کت افقی صفت مار حتمه الله علیه در نیفاح خوانند
که اگر سخن خود را از قید سخن فله صرافت و از اشیات
باز رسته است هر چه گوید و هر چه خواند و هر چه در نیفاح
نماید است و فنی فنی است و اگر در خود
مانده است و بخود که نماز است هر چه گوید و هر چه

حوزہ نماوانت بلکہ مرکز است کلام حضرت فرید الدین عطار
 رحمہ اللہ مویہ کلام حضرت ماست رحمہ اللہ علیہ
 توفیق با خودی خدا کوئی شریک باشد و خدا آرزو
 نیز کلام مدیون اجلال الدین سروسی رحمہ اللہ مویہ مرقوم
 حضرت ماست رحمہ اللہ علیہ نامصور یا مصور گفت
 باطل ابدی ز صورت رشتنت نامصور یا مصور
 اوست کوہ منور است و بیرون نذر پوست یعنی
 آہر قمار را نامصور یا مصور گفتن یعنی منزہ گفتن تو باطل
 آمد و ہمین مصور و نہ صورت گفتن تو باطل
 بی خلص شدن از صورت یعنی منزہ و مشہ گفتن
 بشیء انکس است کہ ہم منور است و بیرون نذر است
 از پوست یعنی مخفی الہ گشتہ و باقی نذرہ بیگانی

حق و صفت امور بر وجه مشکف شده که او نیز
میگوید در عین تشبیه در عین تشبیه پس میگوید
اگر مردی خود را جدا کند خدا را که خود را بکنند و خدا را
و چون خدایم را از تو جدا کردی و خدا را بکنند و خدا را
مربوط بهمان دیده بکنند ظاهر صورت خویش شد
بگوید یار پیدرین معنی محبوب صفت جبار خلق
بمقام صفت فرید الدین عطار چه خوش میفرمایند
خود انبیا الحق زو از لب منور خود بر آمدن شوق بر دل
گفت لانا احمد بلا میهم ز زبان مبارک نثار است
ارنی بگوشت خود خود گفت خود بخود کرد و دست میداد
باز خود رفت و لنی فرانی زد هر چه هر کس بازاری
ناظر خود در است خود منظر خود طیب خود است و خود بکار
عاشق

حالتی خود نمود است و خود معلوم خود نماند و خود
 کار خود نمود و پیام آورد گشت خود نمود و خود
 از برای فریب خود نمود گشت خود و خود در خود
 تاب و زلف و وسایل و سر و چشم و غایت و سر
 رنگ و آب و آب و آب و آب و آب و آب و آب و آب
 خود کند و آنچه که است خود کند و آنچه که است
 خود بود و خود و خود و خود و خود و خود و خود
 خود و خود و خود و خود و خود و خود و خود
 من نیم بود و است و خود و خود و خود و خود
 و خود و خود و خود و خود و خود و خود و خود
 از سیر لطیف و در مقل و نگار و است و یاد است

بر روی می انداختی این مقامات میکرد بهر حال
اشهر میکردند و کیفیت زبان تعلیم می نمودند و در بلاد
نسبت فقیه بانی نقل میرسانیدند و ارباب می کردند
که بقلع حضور می مقامیست نازک و در بیست و یک
و اشتهای سلوک سالکان است و اکثر ائمه بر
زبان می کردند حضور در بیست و یک فواید
حافظه آسان بیان مفصل این مقام را بر یک صفت
ما نیز نداشته اند بلکه اظهار این بر کسی ناکس موجب
الفتاح باب سرور پیدا شد اند لهذا فهم آرا
بر فهم طالب منتهی داشتند و در انجمنان سه مرتبه حضور
از سیر افلاک و نیوشان میدادند و می نمودند که
در آنجا این را و بهت نمودند و سر افلاک بسیار
چند

جنتا پیش می آیند و شخصی با این صورت و شکل هرگز در
بیت الهیزب ند و چون در ان مقام رسیدند از ارجاع طبع
انها عظیم الصلوة و التمجیسات و اولیاد کرام فی انهم
بعبادت زیارت شریف بودند بسید باب سادات حاصل
سازید بیاییم بر این فقیر محبت در پیادیت بسیار احسن
رقت الم علمه انی که رفته مجلا انیست که انی طور ملوک
مردم شده حقیقت طی سلوک فقیر همانیست و کیفیت
انقلابات را مفصلا را جانت تحریر نداده اند لهذا بر فهم
سالک منتی دانسته شد که سالک بخیر بنور راه
رحم منزله اما باید دانست که نزد محققان طریقت در طی
سلوک بسیار اختلاف واقعیت لیکن سلوک لطیف
سنة و دیگر مقامات نزد حضرت ماحصله علمه همان
که در چیز عبارت در آورده و این فقیر را بهین سلوک
تجربیت فرموده اند بیان طریق تربیت حضرت ماحصله
علمه نسبت به هر یک در آنکه طور تربیت حضرت ماحصله

حکایتی است که بحدیث قدس سره و مفصل لغز را می
قلم بست که پیر بر اردو ناز را بحالی نه
شبان کن ای که او نالوان است که اگر آب در این مقام
از مجاهده کید و بتکبر بلیغ غلبت در درون هم نمی آید
جذب به نظر نیز نظر می فرورند و یا از چشم مبارک نیم
ساعت بطرف او می آید میگردند و از نوشتن میروند
و به پیش میروند و او طی انتقام نیکو دای عزیز تر می شود
وصف آن چشم محو و سوخته را که از میان نطق
و روضه غمی مانع بلکه زبان نطق را میگرداند پس چار و ناچار
برین سر حافظ نیز از آن قدس سره افتخار قدیم
غلام ترکس است تو تاج داران نند خراب باد
علل و تبهوش را نند و گاهی طریق تو هر حضرت مار حشر
او علیه اینجه و اگر سالک را میفرمودند که چشم فرایند
نزد و مشهور به نقاب صوفی بر سر و مقابل بنشیند و بگوید
او می بنشیند و در آن حضرت جود است مبارک شود

و میگردد و زنده و بیف زنده دست خود را بر قلب میبرد
 و میگوید ای من مایه دند و فی القور سالک میدانست که گویا
 بقا هر باطن در قلب انش داده اند و بدانند و روز
 گذشت از روز میرفت و السلام میکرد و با دایم از انفاق
 چسبیده و کمر سالک حالت قبضه رو میداد و دست و تن
 زنده بر دست مبارک سلم کمره در و در و زنده بر قلب
 او می مایه دند فی القور رفع قبضه بیند و بطی عظیم
 در دلش حاصل میگشت و در هر حال توجه بر قلب
 او میداشتند و تقوی از جذبه میفرمودند و دیگر اینست
 که مجازان و غائبان تقوی حضرت ما رحمته الله علیه
 یکسان اثر داشت کوراست بعیده بحسب ظاهر و باطن
 باشد چنانکه گفته اند که دست پیر عالمیان کوتاهست
 دست او خیر فیض الدنیت و جوار سالک می

ملوک میکرد و از این مقامات مجبور می نمودند تا حاجت
سرفراز میفرمودند و بکدام شهر رفعت می نمودند و باین
طریق که نزد پادشاه اعلام در سلب امراض ظاهر می باشد
و رفع قهقرا حاصل بسط و سرد روان بدو که طریق سلب
امراض نزد حضرت پادشاه اعلام نیست، که اولی است
کنی بطریق سنت تا مرض و یا مرضی حق جل و علی در
صحت مریض دریافت شود و بعد بطور آن مشغول
شوی و جرات غائی اگر دریافت شود که مرضی حق
در صحت این مریض است هرگز قهقرا سلب نکنی بلکه باین
مسلک باشی و اگر مرضی حق بجهت معلوم
شود یا به طریق سلب او مشغول شوی که مریض را
مقابل بشانی و یا صورت مثالی اقرار و بر روی
صورت حاضر مریض و متوجه سلب او یا به صفت
شود و بعد از آن که بقیه که از مریض میزد و مریض
صند

چنانچه شخصی مقابل از قالب در بر مراد و میکند
 و مرض بر می آید و کشیده شود و باقی که برون
 می آید تصور غایبی که عارضه معهوده مریض را کشیده
 بر زمین می افکند و مرض بر زمین افتد و نیز تصور دارد
 که از صاحب مرض و از صاحب سلب بیرون می آید و بر زمین
 می افتد و در می شود پس باید که بوجه این از صاحب
 مرض و از خود برداری زمین افکند و در دماغی تا
 اثری بر خود و صاحب مرض نماند و اگر از رد کردن
 و افکندن تصور می تواند که اینها بعد از اثر مرض بر صاحب
 سلب خود را مانند ازین بسیار جزو در باید بود و اگر مریض
 بهیئت بی قوت و ناطاقت و طاقت حرارت
 و خمد سلب ندارد یا اگر از سلب دفع مرض شده
 و ناطاقت درین هست و ثانی از ناطاقت سلب

عفو و مرض می شود پس باید که در آن مریض مهت کند و
 قوت القا نماید و القا در خلقت انداختن ماکو و پادشاهی
 سلب امر باطنی نیز بدستور است و در سلب تبصره بدین
 زمین افکندن ضرورت فقط قوه کانیست بلکه در سلب
 قوه قدرت ماحظه اله عدم فقط دست مبارک و قوه و ماحظه
 قلب جانب قبضه سه کوه می نماید و فی الفور رفع حالت
 مقهور شد و بسط و سروری در همان جلد حاصل می شود
 بیان طریق در یافتن و شناختن کیفیت باطن سخن صریح و
 طالع باید دانست که طریق در یافتن کیفیت باطن سخن
 صریح و طالع است که اگر قوه ای حقیقت صریح و طالع ویرانی
 و معلوم کنی باید که بفرع و زاری متوجه کنی سخن حق
 نوی و کمال التجانی و در حقیقت بکمال خضوع و تسبیح
 بصفت علی بن ابی طالب و از دل و زبان بگویی که یا
 علی

علم و یا خیر را از حال و کیفیت باطن این شخص مقابل
 آگاه ساز و مطلع گردان باید که خود را اول از نسبت
 متکلیفیه که لوازم باطن است خالی سازد و خود را
 چون لوح ساده ساده نماید و منتظر از صفت علمی
 او حجاز قلم باشد و خود را در میان نهایی بود از آن
 آنچه آثار و احوال در باطن خود منعکس است بدانی که عکس
 این شخص مقابل است از ظهور نور و سرور و شرح صدور
 اطمینان خاطر و جمعیت باطن و اینها طم و تلب خود باید
 آثار نسبت ذکر و خلعت صلاح و تقوی است و اگر
 ضیق و غلظت و پریشانی و اضطراب نفسانه و حب
 جاه بر قلب طاری شوند نشان فسق و فجور است
 چنانکه آینه قلب را صاف و پاک کرده اند و در آینه
 آینه صفت در آن که زار نور مجید و مقابل شخص صورت

کیفیت اثر او را به خود منعکس می نمایند و بیان کیفیت
و بیان کیفیت کشف القبور بدانکه کشف القبور نزد
حضرت عاقلانه و مدبرانه است که روح صاحب قبر متعلق
می شود و بصورت مناسب از صورت مثالی و صاحب کشف
ویرا در آن صورت بدرجه بصیرت متعالیه می کنند
چون لیا طینی را هم اینقدر قوت داده اند که بعد
از کمال مختلف تمثیل گیرند و شکل شوند از نوعی قدرت
مقدس و ازین کشف اعتباری نگرفته اند و می فرمایند
ان الله يابريان طريقه الكف القبور و زیارات اصحاب
قبور خاصه معتبره نموده اند که چون خود هر که احوال میت
در یافت کند باید که اول چون بگورستان رسد و مقابر
را بنهد برابر گورستان سلام گوید و این دعا بخواند
که لا إله إلا الله محمد رسول الله على أهل الدارين

برای او استغفار گوید و فاتحه خواند و اگر حال او نوز
و سرور و سواد و برکت یابد مگر گوید و برای عیال و
او دعا نماید و رزق و روح انمغوره این اصول مقاصد
دینی و دنیوی استمداد خواهد داشت و مضامین و برکات
کند و این تجلی را حضرت مآثور الله مرقده تجلی مقابله فرموده
الله و ظهور این تجلی بعد از صفای باطن حاصل میشود
و در کیفیت معرفت شدن بر خاطر و اخبار غیبی باید که اول
خود را از جمیع خطرات پاک سازد و از نشیب
تکلیف خود را بکلی خالی کند و رجوع بصفت علمی
و سبحان قلم نماید و متوجه خاطر خود شود و باطن خود را
کند بعد از آن هر چه از نیک و بد و خیر و شر و نور و ظلمت
تو نماید و در خاطر افتد بداند که عکس این شخص مقابل است
اما در اثر آن خود را محسوس بداند که عکس این شخص مقابل
است و در این مرحله اول است که باید دل
باز

بر از مصطفی ریاضت و مجاهدت زبان پاک و صاف
 کند که هیچ عبارتی حجاب چهره مقصود نباشد و
 نسبت متکیفیه بکل نفی نمودن زبان که گفته اند موقوف
 زنگار ریح او پاک کن بعد از آن که نور را در آن کفر
 و انبر کلیم است که هر که بر خاطر خود قیاس است او را اشرف
 بر خاطر غیر حاصل است و درم اندر از خاطر کسی معلوم
 کند انرا یکس اظهار کنند و از عیب و صواب او بیج
 میرزبان بیارد که عالم الغیوب ستار العیوب است و ترا
 باین اشرف داده اند تا لکوی سر سلطان را یکس
 تا نریزی قند را بسجس و اگر تو ای راز را بر زبان
 آوری باز اشرف نگردد و معلوم نشود و اگر گوید بدورت
 برای منته و نهایج بطور انجا بکنید و بکنید که بکنید

کرد و سوال کرد و در اختیار عیب خط خود را نیز در جمیع خطرات
بدستور خالی سازد و صفت علمی او جماعه قلند مله چی گوید و بدین
و در آن یکمید که یا علیم و یا غیر علم شافی مراد بر زبان
عظا و موات و تمیک این امر واضح نگردد و منکشف نشود درین
مناجات متوجه و متحول باشد در دل نه بر زبان قیاس است که آن
قلند و یک حبله خواه در دو حبله و خواه زیاده از آن البته
معلوم شود و ظاهر گردد اما کف از رنگند که تیر از ابراهیم است
ذکر در طریق دریافت کردن احوال از حضرت رسالت پناه صلعم
و فیض یاب و پیره مند گردیدن و محال از سر و صلعم و دیگر اولیا
حضرات فریش باید که اول اتباع رسول مقبول صلی الله علیه
و سلم بطریق اهل سنت و جماعت بظاہر و باطن صفت
لازمی خود گردانند و زن نهیات دور باشد حتی که از حضرت
کشیدن خود و از حضرت ان بهر پیر و از حضرت ما محمد الم
عند یقین خود که از بون و دیان مومنان و طریق تقدس
امراج

استخراج این سنو را بنیاد منظر است و در دو بسیار حضور
 قلب خوانند و در صبح چنانچه او سوره قل را بحال خلوص نماید
 و الحمد را از قباب متفنج المنبت نبیین و حشمه العالیان خواند
 منتظر افواجم آن سرور انبیا صلی الله علیه و سلم باشد و در هر مرتبه
 بسم الله الرحمن الرحیم گفته تبصیر جمال جهان از وی انحضرت علیه
 الصلوٰه و السلام بشینند و در این بقای دارند که حضور آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم نشست ام و تصور نماید که در مدینه منوره
 زاد او شرف آرد و بروی هر قدمش و یاد مجلس مقدس حاضر
 ان شاء الله قلا از فضل الهی و از عنایت حضرت رسالتی
 صلی الله علیه و سلم و از توبه حضرت پیران خود و رحمت
 علیه هم جمعی باریاب محفل قدس مشاغل شود و دل و جان
 را از افکار جمال جهان آرا منور سازد و دیده را از فاکه
 قدوم تفضل و مرحمت لزوم انحضرت صلی الله علیه و
 سلم که کل الجواهر دیده برده دیده است محمول و منور

که اند و هر یک درین سلسله علم برگزیده صوفیه داخل
طریقت است بلا شبهه از دیدار جهان آرایانی سرور دنیا
علمی که علم و سلیم فزاده در راه و فزاده در خواب مشرف نموده
است و اکثر از زبان پدایت بنیالک بعضی چیزها تعلیم یافته
است و نیز از زیارت و صفات طریقه حوزر رضوان عالم
فما علیهم اجمعین سعادت اندوخته است تا قیام قیامت
ان الله تعالی فخره الحمد لله علی ذالک انیکم نوشتیم این
طریق ملوک طریقه برگزیده فقتلند و قادر بر صفت ما
رحمة الله علیه بود و آنچه طور ملوک چنین صابر صفت ما
رحمة الله علیه است اگر اینها با یمن فقیر ازینا کرده اند و توبت
فرموده اند لیکن اینرا برای تطویل کلام شرح نداده ام بجز
و که در بیان مقول حضرت ما محمد علیه بطریق و غیره
وجود بداند که مقول حضرت ما رفته الله علیه با نسیا و رانیا
صلی الله علیه و آله برانا احمد علیهم است و بر مقول حضرت
خواجه محمد باقی بالله حضرت فزاده فزاده کرسی حضرت فزاده
علیه السلام

عهد الیه عز و جل خواجہ محمد باقی بآلہ قدس سرہا از بیانی
 وحدت و ربوبیت پوزندہ ذکر مقولہ حضرت خواجه بایں
 امد لازم افتاد کہ بعد کلمات از حدیث شریف و کلمات
 قدس آیات مقولات حضرت خواجه بایں رضی اللہ عنہم
 از تصنیفات ایشان از جام نیام تا صقیقت وحدت وجود
 از مقولات حضرت خواجہ بایں در خاطر طالبان و سالکان و
 پیروان ایشان منقوش و متکلم گردد و قوی حضرت ماحضہ
 الہ علیہ بالتباع سرور انبیا صل اللہ علیہ وسلم و حضرت
 خود دانند و از جادہ یقینی با بیرون نیند و تردد و
 تکلیک را بخاطر راہ نندید مقولہ حضرت خواجہ محمد باقی بایں
 رضو اللہ عنہم کہ رفیع شریف بجانب هیچ کمال نوسم اند قال
 نبی صلی اللہ علیہ وسلم صاحب المقصیباتی لد
 حملا وۃ الدیجان یعنی ہر کم ذات و صفات تسمیر کرد
 را دو دانند و خود را خدا و احد و ت ایمان بمالتر یعنی جز
 خدا دیگر موجود نیست و دیگر او جزو ذات نیست

الا لله المملوك العالم للمحبوب الاله الخلد المكنان
جمع نقد از جانب ان برادر و ملاکوم برای پیرو عارف
هم کار نیک میکند بی آنکه خویش در میان باشد و از هم
کار این بد بختی میکند بی آنکه شکر کار بد باشد و خدا را عباد
هم دانند و در همه بیند بی آنکه هیچ یکی را خدا گوید و خدا را هم
باید بی آنکه دوی در میان باشد شرب عارف از هم مشربها
جداست بی آنکه مشرب هیچ کس را غیر مشرب نداند و در
هم مشربها بر می آید بی آنکه آلوده فانی شود و خدا را میجوهری
در دمنده شود و از خدا کل غافل میشود بی آنکه خلقت را غیر
مصور باید و در عین خلقت حاضر و در عین حضور غافل
شود و عارف در دنیا زیاده از شیوه است بمناجات
بنور اکمل محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم کار عارف خدا در صفت
و صیرت در صیرت و هیچ فکر و اندیشه ندارد و خود را
استهوا و خود را بی خودیست و اختیار در میان ندارد
در عالم

در عالم واقع میگردند خواست عارف نه بخواست عارف
 نه مردود عارف نه مقبول عارف نامش نیست
 عین موقوف است که عارف و کو موقوف است حقیقت
 حال که هیچ حقیقت ندارد که ال موقوف عین موقوف چنان
 که موقوف و حیرت که هر دو حقیقت در ذات عارف گشت
 آنچه عارف را معلوم است عین واقع و را دنیا باقی هم او
 به هم معلوم و به هم مجهول و نه معلوم و نه مجهول عارف چنان از
 زمان و مکان برآمده است دنیا و آخرت او را یکیت
 و بیشت و دوزخ او را یکیت پسند که سخن مجمل گفته
 میشود و درین وقت کنجانش تقییر است مجمل نیست به
 ندرا یا دکنی بی آنکه فدای خود سازی یا از خود عاجل باشد
 یا عقل باشد بی آنکه فدای طور سائر یا از طور عاجل باشد
 یا بلند باشد یا حضور حقیقت روحی موقوف و است باشد

حاضر باش در خفا قل باش نه بنده باش نه خدا فیه فیه پس متجان
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لازم و از بی انکه هیچ را حق دانی
 یا حق را منحصر در محمد دانی بدانکه محمد حق و حق محمد عالم و
 عالم محمد حق و محمد و عالم تو حق حق محمد محمد عالم عالم تو تو مقول
 حضرت فواید خورده بن حضرت فواید محمد باقی بالله قدس سرها
 ای سید چون بحقیقت تو حید بری و وحدت صفت تو یزداد
 که نسبت تو بحق بود از سلوک هیچ نیفروده است و همان نسبت
 است که پیش از سلوک بوده است بلکه تو پیش از وجود و بود
 از وجود پیشتر یکست آری دانسته و پیدا کردی و یقینی بر
 بندی که هیچ آب و آتش زایل نکرد از ازل تا ابد
 موجود است پس بر کنز دیگر موجد نشده و تو هم باطل
 اعتباری ندارد و زید را بیماری نند که خود را عمر دانسته
 از مردم او صاف زید سینه در طلب او نند چهره عالم جهال
 خوب بیماری او دفع نند عمر هیچ فایده نند زید بود پس
 حق تمام

خ

چنانچه خود را بصفت های خود میدانت امر حقیقت
 های چندانی نیست بعد از آن باین صفتها خود را اظهار نمود این
 حالت اینجا عیرکی است و غیره که موجود شد ای لیو حقیقت
 کار اینچنین دانسته معلوم نمود که قرب و بعد و مسافت
 از قویم است کی دوری بود تا نزدیکی حاصل شد و کی جدایی
 داشت تا پیوستگی پیدا کند در عالم اگر هر زبان فکر کنی غیر
 حقیقت مطلقه که عین وحدت است نیای به هیچ ذاتی
 وصفاتی و هیچ حقیقتی و هیچ جهتی و هیچ خارجی و چه ذهنی
 و چه و بهی میرسد که بخیر او بود و هر اوست و او بهی است ای
 سید هر چه در او در اک می دراید اوست و هر چه در او در
 نمی دراید هم اوست و آنچه وجود گویند ظهور است و آنچه
 او را عدم گویند بظنون است اول اوست آخر اوست
 باطن اوست ظاهر اوست مطلق اوست مقید اوست

کلی است جزوی است منزه است مثله است الیه است
محمدا حضرت مارحمه الله علام بر این مقوله حضرت خودیها
بود اما آنحضرت میفرمودند که اگر شیخ از قید است خود
رسته و از انشیت مستخلص شده است هر چه گوید و هر چه خواهد
و هر چه در اندامش است و مباح است بلکه عین حق است و اگر
در خود مانده و بخود گرفتار است هر چه گوید هر چه داند نادان است
بلکه مشرک چنانکه حضرت فرادین عطار قدس سره میفرمایند

و در قوی با خودی ضا کوئی مشرک است و خدا آزار و نرسد
مولانا جلال الدین برومی قدس سره میفرمایند نامصور
صور گفتنت باطل احدی ز صورت رستنت نامصور
بمعصود همش اوست گویم مونس و بیرون نذر است
الغرض میخارج شدن از صورت منزه و شبه گفتنی است
پرو و باطل است و گاهی بطور معقوله حضرت محمد و الف تالی
رحمه الله علیه و در حد و بعد را نظیر حق و حدت شهودی
ایم نیست

هم بحث فیم بیندین که قدم از جادو سریع بیرون نه بپند
 کلام میفرمودند اما اصل مقوله حضرت ماحضه العظمی و حدیث
 وجود است بدانکه حضرت مجید رضی الله عنه بپایس فرمود ایشان
 وحدت وجود را بهر حاضر و عام مناسب ندانستند و سلم
 وحدت وجود را بطور وحدت شهور بیان فرموده اند اما
 اصل مقوله حضرت مجید هم رضی الله عنه وحدت وجود است
 بر مقوله حضرت خواجه باور و قایل بر وحدت وجود بودند
 انو فی ربیت ابنی فیرا خفیت بر مقوله وحدت وجود فرمود
 اندا خفیت ظاهر و باطنی اتباع انبیا صلی الله علیه و سلم
 داشتند و اگر کسی با خفیت هدیه می آوردی اگر لدینی قبول
 نمیدیدند بلکه رو انرا جایز ندانستند و در این امر مقوله حضرت
 است که فیرا باید که طبع نکند و منع نکند و جمع نکند و درین

حکایت از شیخ

سیریت المور و انکس و ان پدید آمدن این فیض و رحمت
انحضرت اتمام سلوک نمود و طبع مقامات که در چون این سیر
سلوک بکلی افروغ یافت انحضرت از راه و تیره پروری و
بنده نواری از خرقه و کلاه خلافت ارزانی فرموده اجازت رسیدادند
و مثل جمع سلسله عطا فرمودند و ارشاد کردند که تا ترک نکنانند تنگی
و منتظر وقت باشی و دست بکار و دل بیار داری و بعد نهضت دیگر فرمودند
و بعد سیر الیه و سیریت انرا تعلیم فرمودند و گفتند که چنانچه متوجه سیر
سیرت المور بطریق معلوم نمائید اول نزد بانی طویل و عریض که بیک
پایان چسبیده و سرد و می بر زمین نهاده بشنود خواهند نهاد و سطح با این
نعل و صورت برابر آن نزد بانی انجام السب در دست گرفته و تقابلی بر روی
چرخ بر روی آب کشیده استاده خواهد بود اول نقشه راه را و سمت المور
و آنچه ترا پیش خواهد آمد بر قرطاس کشیده خواهد نمود و باز بر آن
لوار کرده و نقاب اریخ خود و از زرخ آب دور کرده و سب

مرده زنده راه جهان زردبان بمنزل مقصود خواهد رسید چون بداند مقام
 رسد که میباید آن بر تو تکلیف خود را بر تو حقیقت انرا در یابی
 این فرمودند و اندکی بر او ابراهیم بردند و هر چه جبار از نسبت جذبه
 متوجه شدند و بخی جلی و علی برای حصول مقاصد دینی و دنیوی دعا
 خواستند و بخی بی عز و جل سپیدند چون فقیر از حضرت مخلص شده
 مکان خود رسید بوقتیکه ظاهر بدید آمدن شب نگار عالی از یار و انظار دیده
 شب الدرد را دیدایت بنیاد آن قطب الدرد را در یک بیان و اقدار
 فرود بر دو متوجه بهر بیت المعجزات و منتهی انتظام الهی و اعداد
 حضرت رسالت بنای شد چنان که بشنید منتظر الهی شدیم عالمی پرید
 آمد و غایت ایزدی و دولت آمدی در رسید و ما را از غوش پر دو
 از انشیت در بر بود و دیده شهر بگوید در آن ربودگی و پیجودی
 انچه دیدیم در بیم چه تویم شب که بایا در خوش یک بیان کردم
 عجب کیم و تماشای ملکشان کردیم انقدر در آن پیجودی و

بهشت چه مانند میکند که یک نزدبان سمن نهایت طول
و عریض از آسمان فرو و آوردند از زمین تا آسمان چنانچه
در شمع نهایت و ضمیمه نقاب چنانچه در خسته قریب نزدبان جام
اسب در دست گرفته استاده است و آن اسبی است عجیب و
عزیز که تمام جسم او چون اسب است و چهره او چون چهره انسان
و نقابی بر چهره کشیده است این نقیصه چون نزدیک نزدبان رسید
آن شخصی که استاده بود یک قرطاس از بغل کشیده و در
دست من داد و دیدم که تمامی نقشه نزدبان و اسب و بیت المعمور
و دیگر عجایبات که در پیش آمد و آخر از نظر گذشت در آن کشیده
است چون در آن قرطاس و آن شخص و آن اسب نظر کردم بناغم
که آنچه اخذت زبانی را یاد کرده بودند بعینه همان شکل است هیچ
قرق نیست الا نظر الشجر ما را بر آن اسب نور زد و نقاب را چهره
نزد و از چهره اسب برداشت و خود پیش زد و بر آن نزدبان نشین

بناؤ و خرماتنا با آسمان بر دو عجایبهای الهی خودتون بخوان
 هم خروج و اتر اندنهای رسیدم و مکانی دیدیم که از این بیت الهی میگردد
 و آن مقابل کعبه شریف است و آن را بر آسمان چهارم نشان داده اند چون
 در آن مکان رسیدیم حالتی پیدا شد دیدیم که آسمان است و زمین
 همه است و نه زمین و من خون طیر در بروردم و طیران طیران
 بطرف آن مکان کواکرم میگردد فی الحقیقت بی پروایی
 سفر کردم بی لب و دندان لکری خودی بی لب و دندان
 فارغ طارنج دمان کردم با آسمان خراج لایع چشم
 بسته عالمی میدیدم و در دریا بی کف می چیدم بی کف می چیدم
 تمام خود میکنم که با وجود بودن تمامی جسم و هر اعضای مسلم
 و بهم بالباس مشکووسه هرگز جد و لباس محبوس نمیشود بجزت می افتم
 و در صیرت سون جد باز نگاه میکنم می بینم که همه جد و لباسی

موجود است اما از دست من نمیکنم هرگز جسد و لباس محو
 نمیکرد و لهذا باز بار خیر بر خشمی فرایید و حیرت بر سرست میاید
 ای برادر منی بر اهل میروم کاخا قدم تا آخرت و زمکاتی
 حرف میگوید که دم نامحرم بس صفش بگویم درازش چه میگوید
 که از ارجح عالم ندیده و غیر آنک مستی بر آن چشم نک ده مکان
 است هر از راز و اسرار و فارغ از یاز و اختیار نه جهان فارغ
 نمی شود بشد بلکه جهان بیجائی و چون می نگریم در همه جایی انوش
 چون قلم در آن وادی نهاده چنان مستهلک و مستوف خود را با دور
 این و تجلیات نامشناهی یافتیم که چند خود را می جست می یافتیم
 و غرض دانستیم که سیم و کجایم و کجا میروم با بانه اشناکتم
 فنا گشته جان و دل فدا گشته فنا گشته نمیدانم کار فتح یا رب چه
 خوشتر است بی دامن فنا دیدن بیواسطه چشم جهان را دیدن
 بنشین و سوگو کن که بغایت خوب است بی منت پاگرد جهان دیدن
 ای برادر

ایک اندرون از مقام هم از توحید انحضرت عروج واقع شد
 بمقام ربیب که از ان مقام ان معتقد این فقیر چنین گشت که
 در کون و مکان بطهر و باطن جز وحدت مطلق هیچ نیست
 بلکه او سبحانه از قید اطلاق هم مطلق است و همان وحدت
 است که بسبب است ظهور استبداد نبود کثرت بنظر آمده و حجاب
 چهره خود گشته و من و تو نام نهاده و الله اتحاد است میان
 من و تو من و تو نیست میان من و تو چنانکه افتاب که
 لذت انوار و کمال ظهور او حجاب چهره اوست پس باید دانست
 ۱ از غایت ظهور عارفش پیچیدگی نیست پس کثرت
 عین وحدت ظاهر است و وحدت عین کثرت و خاص وحدت
 ظاهر است در کثرت و این کثرت فی ذاتها وجود ندارد و این
 کثرت موجود و ظاهر است بوجود ذات و فی ساحتها
 که عین وجود است بلکه وجود وی ساحت ظاهر است در یک کثرت

و این کثرت است که بسبب ظهور استبداد نبود کثرت بنظر آمده و حجاب چهره خود گشته و من و تو نام نهاده و الله اتحاد است میان من و تو من و تو نیست میان من و تو چنانکه افتاب که لذت انوار و کمال ظهور او حجاب چهره اوست پس باید دانست ۱ از غایت ظهور عارفش پیچیدگی نیست پس کثرت عین وحدت ظاهر است و وحدت عین کثرت و خاص وحدت ظاهر است در کثرت و این کثرت فی ذاتها وجود ندارد و این کثرت موجود و ظاهر است بوجود ذات و فی ساحتها که عین وجود است بلکه وجود وی ساحت ظاهر است در یک کثرت

هو الاول هو الاخر هو الباطن هو الظاهر هو الحق هو الله عز وجل

بسی ذات واجب سبحانه وجود مطلق است از هر جهت

حتی که نیز قید اللّٰق نیز مطلق است و در مرتبه ذات

خود نه کلی و نه جزوی نه واحد نه وحدت زائده نه کثیر

نه هیچ و صفی نماید او صاف او سبحانه مقدس است از تقینات

و در مرتبه ذات خود واحد است بمعنی آنکه نسبت به هر یک از

اصلا و اوسحانه قائل واجب الوجود است بذات خود و عالم

عبادت است از تقینات و الهیفات این ذات که وجود

مطلق است بسی او سبحانه منزّه است در صفات خود و او

مشبه در مظاهر گویند که اینهم مراتب وحدت از کلمه لا اله الا

الله ظاهر است اگر چه در حقش غایب در اظهار این راز طور پرست

اما آنحضرت اظهار این امر را از اجازت نداده اند بلکه

حکم بتسبیح و تحمید فرموده اند پس چار تا چار لایم افتاد

که زبان

که زبان بکلم جیبیان و خاموشی نه نشانی که کسی نکند و بخشاید
محکم است: آرا و هم انرا برهم طالب منتی بگذارد
که مالک بنیج بنود زاده و رسی مثل کما ای برادر اینجاقوه
و دایت در روز باقی حضرت ما حجتی الیه علیه السلام باید کرد که این
یک نظر کما اثر بهیج نادیده را طرفه الوین بدید انجمان میاید
پس اگر بهیج هزاران هزار نادیده را لا اله الا الله بدید حق دیدة فوزه
بدید حق برسانید شدیم عجب انا لکم حجت است یک صید
و اکند سک را ولی کنند و مکسل بهیجند ای عید
چند اشارات و استلالات و دیگر مقامات تصوف که حضرت
صوفی عالم قدسی السلام ارسا و فرموده اند بیو عرض میکنم
نظیر قوم است که مالک را در وقت رفتن و آمدن در
نظر و صفا و بهیج با نظر اول است باین اول است تا نظر او
بهیج نشود و بهیج یک عمر باید که بنیند و میاید که نظر بر حق

این ذات بی‌صفت بر مالک خود سوار و طریقت کرد که
در طبیعت برای نفوذ این از صفات بزرگ صفات ملکی و از
صفات غیر صفات حسیه انتقال فرمایند حضرت مولانا
عبدالدین فرموده اند که شخص خبیث بهر جای که انتقال کند
خباثت از وی زایل نشود تا که انتقال نکند از صفات
خبیثه و پوشیده نباشد که احوال شیخ طریقت قدس البر
هم در اختیار فرماقت افتد و افتاده است بعضی از
الیکال در بدایت سفر کنند و در نهایت مقیم شوند و سفر
نکنند و بعضی در بدایت و نهایت سفر کنند و مقیم نشوند خلوت
در انجمن از حضرت خواجہ ابوالدین نقشبند قدس سره پرسیده
اند که بنای طریقت چیست فرموده اند خلوت و انجمن
بظاهر خلق و بیاطن با حق سبحانه از دون توانا
و از بیرون بیگانه و بی اینچنانی زیاده روشن کم نمرد
سدر جهان حضرت خواجہ اولیاء کبیر قدس سره فرموده اند
که خلوت

خلوت در محفل الهی که استغفار و استغوث از هر ذره برتر باشد
 که اگر بیایم از راه اید هیچ سنی و آذاز نشود و سبب استغاثی فکر
 یاد کرد و آن عبارت از ذکر ربانی یا قلبی است یا گشت
 و آن است که هر یاری که از ذکر بر بیان دل کلمه طبعه را بگوید و در
 عقیبان و همان زبان گوید که خداوند مقصود من قوی و
 رضای تو زیرا که این کلمه یا گشت فنی گفته است ملاحظه را
 که بنیاید از نیک و بد تا ذکر خالص کرد و نگاه داشت و در
 عبارت از مراقبه خود است چنانکه در یکدم چنانکه در یکدم
 صمد یا کلمه طبعه را بگوید که خاطر او بیزیر و در یاد داشت که مقصود
 از این همه عبارت از دوام گاهی حق سبحانه و تعالی است
 است و بعضی باین عبارت گفته اند که حضور بی عیب است
 و نزد اهل تحقیق مشاهده که استغاثی شود حق است بر دل
 بنوعی حسب ذاتی کفایت از حصول یاد داشت است

وقوف زمانی صفتها اینست که ایبره نمودن آنکه وقوف
زمانی را کار گذارنده و روندن آنرا نیست که بنده وقوف
از احوال خود نماید در هر زمانی صفت حال او صفت موجب فکر است
یا غیره وقوف زمانی نزد صوفیه قدس سره عبارت از حالتی است
که برسانستی باقیه بجا گذارنده محال میکنی و فوق حد روان
عبادت از رعایت خدمت در ذکر حضرت حق سبحانه و تعالی
قبلی و آن بر حق محمول است باینکه دل را اگر واقف و
نگاه باشد حق سبحانه و تعالی را از مقوله یاد داشت است و حضرت لایق
در این کلمات قدس سره خود نوشته اند که وقوف قلبی عبارت
از آگاهی و حاضر بودن دلست بجهت حق سبحانه و تعالی
که در هیچ بایستی غیر از حق سبحانه و تعالی دیگر نموده اند که
در ذکر آیه و آگاهی بگویند شرط است و این آگاهی را نمودن
و وصول و خود و وقوف قلبی میکنند اگر کسی بگوید وقوف

چیست بگو آن قطعی طلب از مالتواهی و مستوفی
 و مستهلک بودنی با ذات مطلق و او را که میبرد
 تا که چیست بگو توافقی طلب با منع اگر برسد که حل و فصل
 بشود معلول از آن گویند که نمی در شئی دیگر فرو واید و داخل شود
 تمام تسبیح و زنا و نوس بر چند تسبیح تسبیح و دیگر فغان و شئی دیگر
 اینجانی حق را در شئی گرفتار نیست بلکه فاسد است اینست
 آب با قفله و یا نسبت قطره با تارالم بود در هر صورت
 و این معنی از و هو ممکن اینجا گفتیم بود است اگر کسی پرسد که
 محضیت بگو فو و فو فنا کردن و در ذات حق بیازی اگر کسی
 پرسد که چگونه چیست بگو با فتن بغافل از سحای اگر کسی
 پرسد که فرق چیست بگو که عین را غیرند از حق اگر کسی پرسد
 ارجح چیست بگو که غیر حق تمام را محکم در شئی اگر کسی پرسد
 که حق ارجح چیست بگو مستوفی و مستهلک از حق طالب
 را در ذات حق سحای چنانکه از زمینست خود مخلوق با کلام

ندانند بلند با زحمی بکار تو را از غایت خویش روی
طالب برای تعلیم خلق است مخلوق نماید اگر کسی برسد که
او به واسطه راهی طور شده بود بطلاقت زمان و من
الخلق تو تازه روی و سخاوت و مصلحت اعراض و
بد رفتن عذر هر که عذر خود بدش این و تمامی شفقت
هر هم نیکی کار این و بد کردار این
یا اگر کسی برسد که فقیر نیست بد فقر نیست فقر اذا
تجمع فهو الم یادران از حضرت ابوالخرقانی پرسیدند که
صوفی چیست گفت صوفی بمرقع و سجاده صوفی
نه بود صوفی آن بود که بنود و پیر رسیدند که صوفی چیست
گفت که دل سخن گوید یعنی آن گوید که درونش بود پیر
با اخلاص است گفت هر چه برای حق کنی اخلاص
است و هر چه برای خلق کنی ریاست از ابوالخرقانی
پرسیدند که صوفی چیست گفت آنچه هر برادر بر نبی و

انچه در سر دار به بنی دایم در کف دار بر بهی و ایتم بود
و بدینجهی و بهیم و در کفتم که وارث انکس بود که بفرمود
صلی الله علیه و سلم انکس انکس ان بود که وی کافه
سیاه کند و الله اعلم بالصواب تمام سحر فایده الطمانی
من تصنیف جبارک ما دینار شد با انسانی قلند و حقه
مستحاکف و فایق صف و طاصت میان سحر امیری
صاحب مولد نو خط فام با بکار انم محمد کام بنار سحر
ظهر و انسانی ۱۲۵۵ سحر محمد اند علی خطره و ام

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلوة والسلام عليك يا خير الانام

يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والإكرام

يا ذا الجلال والإكرام

يا ذا الجلال والإكرام

يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والإكرام

يا ذا الجلال والإكرام

يا ذا الجلال والإكرام

يا ذا الجلال والإكرام

يا ذا الجلال والإكرام

يا ذا الجلال والإكرام

اللهم سمعت هذه الدعوة الجامعة في
 الصلاة الجامعة أت محمد بن الوصي
 والفضيلة وأبعثه مقام محمود
 الذي وعدته أنك لا تخلف الميعاد



الحمد لله الرحمن الرحيم

(۹۵)

یا حبیب الاله خذ بیدی

ابدوست خدا ببردست ما العجزی سبوح صمد
سنت مرعای و فوارین غیر تو نکند مجلس

کن جیما لذتی و اشفع

فوزم کنده برای فوارین شفاعت
یا شفیع توسل الی الصمدی
ای بیا شفاعت کنده خلق بطرف من

اعتصام و سوا حبیبی

بناه غیر صاب تو نیست مرا
کنس یا سدی الی الاله خدی
نیست ای بهکوائی من بسودر مجلس

غزوہ ہند ۱۹۴۷ء

غیر تسمیہ تو بیت
کعبین ذیل معبد می
مرصا خب عنت صحت با اعتباری

صَلُّوا إِلَىٰ عَلِيٍّ فِي الْمَلُوكِ

درود من بر نو باد در قلعه و بهار

كَانَ صُحْبًا وَنَزَعَ عَنِ الْعَدْدِي

که باشد تجاوز کنند از حد و شمار

وَعَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ طَيْرٌ

و ابرہہ بیت اوبار درود منی علی ایاد

وَعَلَى إِلَهٍ الْكَدْبِ

وَعَلَى الصَّخْبِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِ
بِرَبِّهِمْ أَوْ بِلِقَائِهِ يُثَابِرُونَ

و علی الصبح کلّمهُ اجمع
بر باران او باد تمامی ایشان تمام

مِنْ مَجْزُومِ الْمُدَاةِ وَالرَّشْدِ

که ایشان ستارگان را و نامی در راه ستند

وَعَلَى الْكَافِرِينَ هُمْ كَانُوا ٥٤

و بر کافران در روز قیامت
لنحییم التند ادا کانوندشی
برای خیرک های حدود اسلام خانی

اِستَغْنُوا الْعَاجِزَ مُضْطَرَّ
بفرمایید رسیدن برای عاجز و مضطر
و ذیلکم الی التمدد
بیقرار و محتاج دینک چندی
بدامن نرم و خرد

سبحانک ارحم
نام کس نیست جز تو یارم فریادگر
از درد بقیارم فریاد رس الی
بیمار تا توانم برب رسید جانم
جز تو و اندر غم فریاد رس الی
مسلخین در زمزمه نوزنده چون سپید
شهباب طبعیم غمها کشیدیم
آفتون بجان رسیدم فریاد رس الی

[illegible]

نام کشف مرقه در شریف صمدی را که برجسته کرده ام تقدیر هر دو
کتابها را به خود میسر دانم و این کتاب نیز به دست من رسید

بسم الله الرحمن الرحيم

ایک درد ذات خویش منفردی با صفات کمال منتهی
بسر فرو مانده ام بچاه بدی یا حبیب الامم بیدری

مالجری سوار مستندی

رتبه قربت از بهر رفیع مستفید از تو اسباب جمع
نام پاکت بدر دایم انفع کن رحمت اللطیف و شفیع

یا شفیع الوہد را الی الہدی

من کہ ہستم قربت بد عملی از تیر کاری خفی و جلی
بر درت امدم رختہ دلی اعصابی سوی جنابک

نیر یار شیخ احمدی

ای مظهری که بدین لنگر اوم و ملک صفین
همت دشت توشاوع ^{الکون} غیر عرواک ^{الوارث} میس فی الدار

لعل دلیل معتمد

یا رسول خدا که کونین آب خیر العابدین
از دل و از زبان از شفتان صدوة عنیک ^{که} نه الدار
کان متجاوزا عن العود

بعده از زبان خود جبر از دل شسته دم بدیدم

القولن فیه دهر و علی اهل سید طهر

و علی الله الی الابدی

انکم بوزند از خدا خشن در عبادت او بخت خف
گویم از دل برای مجمع و علی الصبح کلیم
کا النجوم هدی الی السری (۹۵)

عن ذنوب الدق قد صافو
فی عباداته لما خانو

بای ملت فشرده تارانو
و علی التتابعین بهم کانو

لحنایم السداد کا الوعدی

ای هم ایلیت دین پرور وی عامی صحابه اکبر

اندر بری خدا و پیغمبر استغفروا عن غفیر مظهر
شمار یلکم انی الممدی

مستلیم بدور کردی بیس و دروغ افروزی
کس ندارد که پریم جو یا شفیع الدائم الخطونی
و لدم من خباب لم یلیدی

بسم الرحمن الرحیم

یا حبیب الله خذ بید ما کفر فی سبوی صید
ایست خدایک دست نهنت در عاز وین غیر زید کسر
کن رحمتی و اشفع یا الله ضیع الوسی
تو هم نموده برای خوار من و شفاعت کنی ابر یا شفاعت نموده

اَعْقَامْ سَوَاجِبْکَ لِي لیس یا سید

باید که غیب نویست را غیب این بهنوی من بویج نس
فخر غیب را که لیس فی الدایم کان محاوره عن الواری
بیز و به عفت در دو جهان در عجز به حاجت زنه یا حاجت

بسم الرحمن الرحیم

خداوند انبی صفت خوشن خلقی عزت پر عزت و شرف

حق ابیت لایعطلی حق رحمت فضل عظمی

حق ان ملک بار افلاک حق ان کلام شریف پاک

حق این و حمد پیران حق او بی یار و یار

حق عزت او بی صفه حق بر یک نام نبیه

حق نبوت هم ادب سلطان حق نوح هم یونس سلمان

حق صالح هم موسی مابراهم اسحاق و عیسی

حق نام السعید محبوب حق موسی داود ایوب

بخت زنده باد ایامی که مهر
 بزرگ یار و برضیا است
 بخت این نبی خاتم زمانه
 بال اعیان ابداً
 ابوبکر و عمر عثمان و عیور
 بان حسن و حسین و بربر
 بخت عالیه بود اصبیه
 خدیجه ماریه صفیه
 بخت و سلمه ام کلثوم
 رفیده زینب و فرات و صوم
 بخت طیب و طاهر و قاسم
 بابر ابراهیم کل از تدریش
 بخت حضرت عباس و حمزه
 زبیر و جابر و عوف و سلمه
 بخت ان سعید و عبد الرحمن
 بلال و برید و ادریس و ایمن
 بخت بنی العابدین باقر و جعفر
 بخت موسی کاظم
 بخت ان علی موسی رضیم
 تقی و جعفر و ماه و محسن
 بخت امیر المومنین
 بخت اهل بیت اجماع

بگو آن امام اعظم که سالک بحق شافع احمد و مالک
 بحق و بقره حسن و حسن بصری سقط و ذوالنون

بگو زبیر و منصور جنید و یاسر و شاه صبور
 بحق فواد معروف کرخ بان شیلی بخوار و حسن بلخی
 بگو یوسف و حسن بصری ابرصالح حبیب و محمد میر

بگو سید عبدالوکیل بخیلی سیدی السید زاهد
 بگو سید الدین حیدر بان بایرام ادهم حمید پیران
 بگو آن جلالت الدین همان شهاب الدین بایرام
 بگو شاه اشرف ان قلندر بهاداد و بقره جان برور
 بگو ابرو و یوسف همیشه بایرام و حشمت

بگو سید شریف و بقره همان باخوار و موین الدین سلطان

جن قطب میں بہشکر کنج جن ان علی صابر صبر ج
بان قطب جمال ملک عالم بان چشم سلیمون سراف
جن شیخ عبدالنور حق کو نظام الدین نصیر الدین جو
جن شاہ الشرف انجمن کبر جن شاہ شرف علی محمد پیر
بان جابر ہواچ ہند اسن حید الدین واسد الدین
جن شیخ عارف جی مانوس جلال الدین محمد آقا
بہ عبدالواحد مخدوم اشال محمد الدین عبدالواحد
جن حضرت برہان عالم بوجہ الدین ہم سلطان عالم
جن ازوری بخش محمد بزرگ الدین وراجہ خواجہ احمد
بان محبوب عالم دین جن سانگری سلطان محمد
بہ اسید راجہ رکن عالم برکنی احمد

ملک برادرستان

101

کون شاہ علی شاہ عالم

الحی ان الہدی علی جان

بانی سید حسن بہ شہ نادر

این دعا، طاعتی سید و باب

شہید صاحب

چاقو فطر مولانا

بیر لاهوری دہلی

عبد الغفور عبد الرحمن

بہاؤ پیر و سرور علیہ السلام

کجاست و منیر کجاست و منیر
کجاست و منیر کجاست و منیر

کجاست و منیر کجاست و منیر
کجاست و منیر کجاست و منیر

کجاست و منیر کجاست و منیر
کجاست و منیر کجاست و منیر

کجاست و منیر کجاست و منیر
کجاست و منیر کجاست و منیر

کجاست و منیر کجاست و منیر
کجاست و منیر کجاست و منیر

کجاست و منیر کجاست و منیر
کجاست و منیر کجاست و منیر

کجاست و منیر کجاست و منیر
کجاست و منیر کجاست و منیر

کجاست و منیر کجاست و منیر
کجاست و منیر کجاست و منیر

کجاست و منیر کجاست و منیر
کجاست و منیر کجاست و منیر

کجاست و منیر کجاست و منیر
کجاست و منیر کجاست و منیر

کجاست و منیر کجاست و منیر
کجاست و منیر کجاست و منیر

بر این حاجت دنیا و دینی را به بخشش تو صدق یقین
 بر این از روی بر دو عالم رحم سزای تو فرماد عالم
 رهایی از عذاب قبر ما را با مسکن جان کنی بخش تو را
 بر دوش رحمت ما نهای که به بخشش تو در عیان رهای
 کنی اسوده از ضرورت رضائی غافل در دم حرص بوی
 یکشمار این نفس افاده الهی مرا مغلوب کس بر غمخوای
 در این آید مملو تو این نری ز فضل خود بهر طلب نوری
 ساری خشم غاه بعین هم بدینا و خواه
 در جانتان هر که اندیش مستور بکمال در رضائی
 بهر خواه بدویم و این بهر یک محبت خویش خوانند
 بهر یک رنج رحمت ما شفا بر آفت ای جانی مرا بخش
 بهر یک از یک اولاد به از هر داری و ای پادشاه
 بهر یک کمال کنی ما به هر یک علم خا

نگهداری از روز و خوراک و خواب
برای داری مرا از خوراکهای
نجات و عذاب و سیر و تنگدستی
از غم و غمش و غمش و غمش
کمی مقبول باری این کتاب
هم از کتاب

از کتی تو قطع در روز نکر
قطع روز و شب و خوراک
قطع بکشت و بکشت
قطع روز و شب و غمش
قطع روز و شب و غمش
قطع روز و شب و غمش
قطع روز و شب و غمش

قطع روز جمعه من آمده زین و انبیا تو اردن آمده
نزد تو نگر نباید در دغ جاوردن باشی تو با حق
او کی که طبع تو در او نهد زانکه از وی رزق و بار
مرا کسی توقع در روز آخر پس تفاوت بیدار شود
طبع نیست کفتم حال شود این جوان احوال پوشهای نو

که در روز شنبه ای جان و سوره سلطان رساندت جان
و او یکشنبه مگر ما از یکس با هم زور دران
در روز دوشنبه در این جوان نیک مرد اوراق نار
در روز دوشنبه غرض میراث متلد با حق غرض
در روز دوشنبه در این کمال بیش فریادند خود را زود
در روز دوشنبه مگر این ایدان دران و در
در روز دوشنبه از این روز جمعه

فید این صفا حضرت الشیخ و شکر در حق خود
ببین سخن الشیخ و زبان و لای اب حبت یکش صفت
تکذبات تو در دهر مل مارسی مشکل بیکر
مشکل من پیدا فراداشت ترا تو فرایند می راضی
ذات پاک تو بر جمع اهل حق رحم کن هر خدا حضرت الشیخ
مژده دل کشتم و نام تو می آید مرده بازنده عاقبت
خاک مایی تو بود و نشانی از تو دیده را بخش
علی الاضنه دلم منت که آنکه هر چه می آید از تو در حق
تو که تو بود و در جهان مایی نظر به نه تا حق
اندر میان کوفه لاسکانه دار تو به زره با حضرت عیسی
خاک مایی که منت که آنکه هر چه می آید از تو در حق
قد بکلیس بعلیه می درت منت مانع از شریعت
کلام

[illegible]

و چون حیرت ز جادوی ملکاتین ^{کند و جادو سحر کاند} کاند و جادو سحر کاند
صدق از این کج کامی مقصد در پیوست ^{بهر غرض کفایت کار برادر و...} بهر غرض کفایت کار برادر و...
جان فدای تو یار رسول الله ^{دلگیر تو کرد از تو یار و...} دلگیر تو کرد از تو یار و...
کلاش هر مورس زبان نرود ^{در شعار تو یار و...} در شعار تو یار و...
کریم بایم جبار سر مستم ^{خاک کپای تو یار رسول الله} خاک کپای تو یار رسول الله
از هم خلق نشسته بیکانه ^{استندای یار الله} استندای یار الله
فارغ استبدای کونین ^{مبتلای تو یار رسول الله} مبتلای تو یار رسول الله
ولک که نازل شد در ^{خواب} خواب ^{خروایت از او صادر} خروایت از او صادر
زینده بیچاره چه این صفت ^{حریفان این است} حریفان این است
و ریش و افتاد و نریش ^{گشتند ملائک هم قرین} گشتند ملائک هم قرین
میر و مروت است ^{از جان و طاعت او و...} از جان و طاعت او و...

بدر کلامی شرافتار میدانم بدخا حرم عصیانم تو عفتار عالم
منم در وقت روم نه از دنیا از او منم برون از وقت بکند درون
بانی بستم محلی داکم که جزو نیست جز بیدل الصدوق میدارم برون از قمر عالم
بودت جان نزع اید ملائکه بیدار در اندام فضا باید تو عفتار عالم
دیدم در ره لیلیان فتاد در چشم شمعان از آن زندان بر خصل از مرون عالم
نه و نه دوست میدارم نه عفتی را فریدم نه دیگر از زوارم نه در دنیا عالم
هم عالم در عالمی که نیست کار شطرنج حواصر صرف از منم در عالم
تصنیف اینخت بدکارم ز تبا کلام امید رضا نورم بد عالم
خارج از عالم بفعال خود و شمام دلان از تو یک در مانم تو بیا عالم
عالم عمر در مانم ز تو و چون قوت تازر بنود نوران را از تو که نورم عالم
در مانده او مخوف تو فریاد بر محول صند بادل تو که در عالم
ایمانم ما را دیده توفیق طاعت در تبا طاه عالم
چنانم بر گشتی از تن نور بیز خلق منم تبا غابر من سکین
بدن حکم و تباریکی که اندر تبارم فراخی بخش روشنم
نفسه و طاهر بکند بر خاک تبار تو انوارم خود سازد ز تو عالم

نه در کوهستان کین جوی است
 جوی عذیبی در درستان
 خاک قدم اوست از کحل جوی
 نشان جهان در علامت
 بر خند زلفات هر دست برانم
 عم نیست که دست من دو

(105)

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند تو میداند که بد کردم نه بدی بدست بکر شیطان مرا بسیار یا الله
 خداوند تو میدانی که گاهم گناه بپریدم دردم را برآورده از زمین کارم با شفق
 گناه ها که گریه می کردم خداوند تو میدانی که گریه می کرده و رسوا دران باز یا الله
 خداوند تو میدانی که گناه منم و گناه منم و گناه منم و گناه منم و گناه منم
 در این دنیا منم که گریه می کردم و در این دنیا منم که گریه می کردم
 ایع و دنیا جان منم و دنیا جان منم و دنیا جان منم و دنیا جان منم و دنیا جان منم
 بگویند انکه معبود هر چه را تو بگویند و بگویند انکه معبود هر چه را تو بگویند
 هرگاه که از نام حسین بر آید عالم از آن زندان برافتد
 هرگاه که از نام حسین بر آید عالم از آن زندان برافتد

در این صورت از هر دو طرف باید که هر دو طرف
 در این وقت نشسته باشند و هر یک یک سینه اندازد و تا که

خود را نداند که است سبح سبح سبح

از خدا بد که تمام است باز آن عمامت کند و بیج و طو کباب منزه می شود
 منویند این طو کباب را که خدو در هر یک و در هر یک و در هر یک
 جماع کند از آن شود این است

و	و	و	و
و	و	و	و
و	و	و	و
و	و	و	و

در این وقت از هر دو طرف باید که هر دو طرف
 در این وقت نشسته باشند و هر یک یک سینه اندازد و تا که
 خود را نداند که است سبح سبح سبح
 از خدا بد که تمام است باز آن عمامت کند و بیج و طو کباب منزه می شود
 منویند این طو کباب را که خدو در هر یک و در هر یک و در هر یک
 جماع کند از آن شود این است

لے خود راہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

10

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

[illegible][illegible]

[illegible]

قسم الله الرحمن الرحيم
 اللهم صل وسلم على سيدنا ونبينا محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين
 اجمعين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سید ابوبکر محمد بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ

و در کنار بار حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام رضا علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام محمد تقی علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام علی نقی علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام رضا علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام محمد تقی علیه السلام
 عزت و در کنار حضرت امام علی نقی علیه السلام

[illegible]

۱۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر چار پیر چهارده خانواده و فروغ ان اول

خود را ملائیکه نامی قدس الله سره اول فرقه

شکر پاره دوم فرقه هزار معجز سوم زند شمع

نخستین معجزه حضرت پیر چهارم زبر عابد معجز زند شمع

مکتوبه خاتمه شریف محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

دوم اوم صغی الله علی نبی و آله السلام بیوم ابراهیم حلیل الله

علی بنی و آله السلام چهارم حضرت علی علیه السلام جایزه

طریقت اول حضرت امام حسن علیه السلام بیوم امام حسین

علیه السلام بیوم قزوین حسن علیه السلام سره چهارم خواجه سید

چهارم حضرت اول خلیل علیه السلام دوم تکالیف علیه السلام

سیوم اسرافیل علیه السلام چهارم عمر را بقتل علیه السلام مبارک
 معوقت اول اب و دین السیوم فاکت چهارم مبارک
 خانزاده که بواسطه علی علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید
 از علی یک خلیفه بود پس بعد از سر و سر او در فتنه شکر
 یک حبیب خمر و دین حبیب و دین اب و دین سر و دین علیه السلام

از حبیب خمر و دین خانزاده از عبد الله و دین از دین خانزاده

حبیب خمر و دین خانزاده از عبد الله و دین از دین خانزاده

کرخیان صفیان او همیان همیان

حبیب خمر و دین خانزاده از عبد الله و دین از دین خانزاده

کرخیان صفیان او همیان همیان

حبیب خمر و دین خانزاده از عبد الله و دین از دین خانزاده

کرخیان صفیان او همیان همیان

کرخیان

طغوریان نه کرده

(۱۱۵)

طفاقتان فوکان و پیاپیان عاشقان
عادیان کرستان شاد و شاد

طغوریان نه کرده
کرخان نه کرده

بنیدیان نه کرده

نوبت الهی هر با شمع نه کرده
خسبیه

ممنوعان نه کرده
طغوریان نه کرده
مردان خاکی نه کرده
مردان خاکی نه کرده

ازان شاه و مانی ررافا
خاک روی بوشا ای کلون ش قاضی
مثناسیه قاضی قاضی شاه طوسی
سپهرویان با بزرده کرده

مرتضی ای حبیبی کیلان نبی باکای
در اقیانوس بیرون ملک امام ای دوله شاه
حبیب ای لسانی سها بک سدا
کرمل مهر بده یکی سهرودی

قادر و بیاد بکرده فردو سرین بدرین بنی
اولیای هر
خج خاواده که از عبد الوهیدی زید علی دارنده اند
زیدین بکرده مثناسان بکرده

در این سال و در این شهر که در این شهر که در این شهر
طایفه طایفه

بیرمان کاسه

(۱۱)

جشنیان

طایفه

قشیریه

تقدیر کرده که هر یک از این از و شهر

محاسبیه

هزاران

ملاطیه

تقدیر شده که هر یک از این از و شهر

میرد و از روی اجابت بواسطه علی علیه السلام

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسند

فان

تند و نازک و کلفت و دراز و پهن و دراز

اینکه
در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

اگر چه در میان دو کس جدای
باید کرد از آن جهت که در میان
کس در نهان قلبی پیدا شود این



ع



اگر چه در میان دو کس جدای شود این تصویر را نوشته در خانه

و در جبهه سر و پا قها - یا قها قها قها
ما قها قها قها قها قها قها قها
و اگر در میان قش را نوشته در قرآن مجید
در هر کس که ندیدد لکم اود و کند تا که دردی
نمید که از او فرزند شود و القور در در
در و در قور بد بد و قور و قور و قور

این سخن از عشق خود و برون و منید
 کرد و اند باره از عشق خود و برون و منید
 از این مظهر ظاهر کرد و ای زلف سلامت بلبل

۱۰۱ من روی کجبت مکره کنشای دل من

من دل بندہم بکس و راہی دل تو

فرد دل ندرت به کس و رانی دل من
بدری بر عهد که شمع بر گل هفت کمرت بکند این عشق
بسیار تر ز دلی و یا بنجامه فرمان بردار شود

درونا قبر و اطام نرینڈا است ۷۷ جل جل جل
جل جل جل نوی بہت سواہا دیگر برابر و

این آیه را با اسم مبارک خود بخوان
 هر که در خانه بگوید
 قلعه پیدا کرد و مال له له له له له له
 له اسم البصر قلان بن قلان هر که این آیه را
 نوبه در کردن آب خورده سوره خورده در اقامه بخند
 و بگوید یا ای افعال نوبه اسم فروخت شود سلام
 الرحمن الرحیم فاستبشیر و یبکرم الله
 یعتق یکر و ذکک هو القوی
 بود که دفع شر و ترزشته در سوره را بخواند
 چهار دفعه

۱۰	۲۳	۵	
۲۲	۱۱	۱۹	۲۱
۱۲	۲۵	۱۸	۱۶
۱۷	۱۴	۲۴	۲۰

۱۰	۵	۲۵	۱۵
۳	۱۶	۹	۶
۱۲	۲	۷	۱۳
۷	۱۱	۱۴	۴

این آیه را با اسم مبارک خود بخوان
 هر که در خانه بگوید

(14)
 اللَّهُمَّ اِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ
 خَوَائِفَنَا وَارْتَوِئَاتِنَا وَارْتَوِئَاتِنَا
 وَتَوَكَّلْ عَلَيْكَ
 يَا وَهَّابُ يَا بَرَّ يَا بَرَّ يَا بَرَّ
 وَتَسْتَعِينُ عَلَيْكَ الْحَاجَّةُ
 تَعْلَمُ كَيْفَ تَرْتَوِئَاتِنَا
 وَتَعْلَمُ وَتَعْلَمُ
 يَا بَرَّ يَا بَرَّ يَا بَرَّ
 يَا بَرَّ يَا بَرَّ يَا بَرَّ
 يَا بَرَّ يَا بَرَّ يَا بَرَّ

یوست و بیستم کردیم (له یوم بریم هفت شنبه)
و غنیم علی ایست از علی بابا (الکفار)
مترسم رفعت قدرت بیستم (کفار حیدر و یاسر)
ابیرم و است تا چشم بند و غنیم باز غنیم (الکفار)
یست و غنیم (از امارت غنیم فاطمی)
تدابیر پیش نهی و غنیم

هو البکاء فی الزمان

هو النضاک فی یوم الحرابه و دیگر

الصلح بکر و کاغذ و سوره و غنیم (از)
ماتر و مادد و ناز و طاق و غنیم و غنیم
و غنیم و غنیم و غنیم و غنیم
و غنیم و غنیم و غنیم و غنیم

[illegible]

سراست و خرد و بیاد و اسب و سحر باید که دارد

سعدان بخود و به از آن غنیمت و بران است برکت

الحمد لله رب العالمين

کامہ مارو سورہ والصفات کتب مبارک حوالہ الہی

خواهد ان با رجم مذکور زیاده خواهد داشت

لم عواهد و انزله سوره خرايد با نيت معلوم نمايد (بمبارك)

دکتر رفیعہ از حضرت شکر علیہ السلام

شرویت در معنی که خوانده مدار است و دنیاوی

بہارِ روایتِ تاریخ و تہذیب

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

باجمندان یا منتان یعنی نادان

یا ایها النبی یا رسول اللہ

Handwritten text in Urdu script, likely a library stamp or record, featuring a circular seal with the text "DR. ZAKI HUSAIN LIBRARY" and "JAMIA AL-AMIA".



